



B. I
44

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ رب یسر و تمم بالخیر

Praise of God. حمد بیحد احدیرا رسد که میزان ادراک فردی حقیقت ذاتش

نمی سنجد - وستایش و نیایش بیقیاس صمدیرا سرزد که در مقیاس قیاس
فهم دقیقه شناس اشخاص ماهیت صفاتش نمی گنجد - لم یلد و لم یولد -
خداوندی که خداوندان بخداوندیش میخوانند - و لم یکن له کفو احد -
بی مثل و مانندی که همت بلندان بیمثل و مانند میدانند * * نظم *
خدائیکه دنیا و دین آفرید * زمین و زمان کرد صنعش پدید
جهاندار دادار مالک رقاب * خداوند کلک و خدای کتاب
طرز فلک بست نقشی چنان * که ناید بفهم کسی در گمان
جهاندار بی یار و یاری او * جهان زنده از زنده داری او
زبانرا کند از سخن کامیاب * شود دل ازو مشعل آفتاب
روح و روان را مایه تازگی ازو - و خورد خرده دانرا پیرایه بلند آوازی ازو -
بیچارگانرا کمربندی از عطا که کبریایش - و بر جامه وار هفت آسمان
اتوی قلمی از باران رحمت موج دریایش - گلگون تبابی آفتاب را رنگی
از شعشعه نیرنگش - چشمک زنی انجم شیوه از عشوه گریبایش - و خنده
دندان نمای کواکب برق نشان راهش - سبزه بیگانه - از گلشن اشنای
رازش فسانه - و آبشار از چین زلف قدرتش جوهر آئینه خانه - بلبل یکی
از مستانش - و گل در گلزار میکده هستی سرشار باده پرستانش - نهالانرا دام
ریشه بنلاش کفش بر دوش - و مزرع سبز سپهر از مکرمتش زمره پوش -

سرو آزاد بندۀ یکپای استاده درگاهش - و قمری طوق بندگی در گردن افناده
 بلند بالائی بارگاهش - کجکلاهی غنچه چار ترکی ازو - و شوریدگی عندلیب
 حسن جاوید در ترانه سرائی او - شعله آوری ناله نی شرر پردازی آن
 نیکوست - و گرمجوشی می محبت آتش گلو سوز عشوه طرازی نظر بازی
 اوست - شورش دل دیوانه - و جوشش ناله مستانه - و زمزمه عشاقانه -
 رمزی از پرده قانون جان نوازبهایش - و کرشمه ناز معشوقانه غمزۀ از لعبت
 بازبهایش * * نظم *

ای دو جهان واله و شیدای تو * کون و مکان داغ تمنّای تو
 فاتحه مصحف ایمان توئی * جوهر آئینه ایتقان توئی
 حسن تو چون آئینه پرداز شد * کشور حیرت نظر انداز شد
 ناکه چرخ از تو جرس دار شد * قافله ناله سبکبار شد
 بحر و بر و کشور و هامون ز تو * هفت سرا پرده گردون ز تو
 تاشدی خیاط دل چاک چاک * کسوت جان دوختی از تار خاک
 نیش زهر پیش بود ذات تو * نغمی شده نغمی در اثبات تو
 هیچ وجود از تو نبودست پیش * چشم عدم از سر تو ریش ریش
 گرد ز آئینه چو افشاندۀ است * از تو بقا نقش بقا خوانده است
 شمع ازل بزم ظهور از تو یافت * چشم ابد سرمه نور از تو یافت
 پا صفت آئینه ذات شد * عکس تو معمار خرابات شد
 سجده چو از غیر تو مایوس شد * ناصیه گلچین زمین بوس شد
 عقد گهر خوشه تاک از تو بست * هفت کره خوشه خاک از تو بست
 آتش و آبی بهم آمیختی * رنگ چمن بر ورقی ریختی
 دشنه الماس زبان از تو تیز * لعل لب از حرف تو یاقوت ریز
 سرد کنی گرمی سیماب را * آب دهی آئینه آب را

خامه قدرت تو علم کرده * بر ورق خاک رقم کرده
 لطف تو رنگ سحر و شام ریخت * خورن چمن در جگر جام ریخت
 وحدت تو خواست ز هستی گوا * سرزد ازان اشهد ان لا اله
 در چمن ذکر تو ابر بهار * گشته سمن پوش چو زلف نگار
 دیده آئینه جام الست * هست ز صهبای تو حیرت پرست
 شش جهت از نر تو روشن شده * گلخن گردون ز تو گلشن شده
 گلبن سودایتو چون گل کند * غنچه هم آهنگی بلبل کند
 نفي وجود و عدم اثبات تست * آنکه نظیرش نبود ذات تست
 حسن تو از چهره چو برق کشود * گرد عدم ریخت بسوی وجود
 چاره هوشیاری و ممی توئی * مستی هر هست که هستی توئی
 صرصر قهرت چو عیان میشود * ابر کوم شعله نشان میشود
 تا که ز مهر تو نفس زد سحر * میشود از صدق و صفا کامور
 آنکه تست دل و جاره ما * هست عیان نزد تو پنهان ما
 کلک تو صورت گر ایجاد شد * خانه معنی ز تو آباد شد
 مصور معنی نگار جاده آفرین صنایعش بمو قلم باریک بینی عقل خرده بین
 نمیتواند یافت صنایع اعجاز طراز سحر پرداز خالق زمان و زمین بدایعش
 به تیشه اندیشه فرهاده پیشه شیرین آئین کسی سر مونمیتواند کاست -
 زهی بخشایش جودش که زورق شکسته وجود نوح را بجودی نجات
 رسانیده - و خبی گنجایش لطف مسجودش که نقش خلافت آدم بر
 ناصیه خاتم جن و انس نشانیده - بکنائیش در چشم هر احوال روشن -
 و یگانگیش بر خویش و بیگانه مبرهن بهار گل در گردیان از مهرش -
 و خزان پاره پاره دامن از قهرش - مهربانیش مهر و مه را تابندگی داده
 پستان شیر آلود صبح بر لب خشک زنگی بچه مادرزاد شب نهاده - از

تفصیلش شب دیجور سیاه بخت زلف امید و دل شکستگی نرشد
اختری درست تر از مومیائی روز سفید تبارک الله اسمہ خالقی که عقول
عشره و افلاک تسعه و مزاج ثمانیه و طبقات سبعة ارض آفرید - و شش جهت
و حواس خمسہ و چار عنصر و موالید ثلاثہ بمعرض وجود از کتم عدم بهم رسانید -
سبحانه جلّ شانہ - رازقی که شیلان نعمتش بساکنان ربع مسکون و متمسکنان
بکبر و جیبعون ارزانی - و جبال حجر از چشمه سار نعماء و الوان بیشمارش
آینه دار حیرانی - امواج بحار کرمش آنچنان ذخار و موجه دارند - که ذرات
موجودات ساحل وجود بکحل الجواهر بینائی هر (طه العین) رطب اللسان -
و تگظرفان حباب سیر در گرداب بی بصیرت پوچ فهمی سرگشته و دست
و پا زنان *
* نظم *

فکر ندارد بحریم توراہ * عاجزی جان و تن است اشک وآہ
رنگین کلامی که بر بیاض عرفان تعریفش چمن چمن از گل نسرین و نسترن
بوی بمشام انس می رساند - و بهترین مقالی خوشگوار تر از چشمه کوثر که
ذایقه فهمان معنی را حلوت مره توهید می چشاند - جان بخش بیانی که در
جنب عذوبتش آب حیوان در مد نظر دیده و روان سراب نماید - و روح فزا
تقریری که در پهلوی تحریرش آسمان سر فرو آید - حامد اوست که محامد
مطلق و مقید را اصل و مغز است و دیگر همه پوست - ذوقش کیفیات را
بی کم و کاست بر روی کار آورد - قلوب محبانرا از جذب محبت محبوبیش
جانی تازه - و چشم مردم آگاه دل بر اظهار ربوبیتش حلقه دروازه - بر پرنیان
پردہ گوش حق نیوش صور اصوات کاینات نازک تر از برگ گل کشیده -
و بر طبقه چشم عیب پوش گل رنگارنگ اضواء و الوان در گلستان ابداع ید
قدرت ار چیده - طرفه میناگری های کارش - و بوالعجب (اکثرها) اسرارش -
تکسین بر نقش طرازی آن معجز ناف که لایح و مشتہر از قاف تا قاف *

* نظم *

بی تو نظر حجله حیرانی امت * آننه در دست پشیمانی است
 هشت چمن برگ گل باغ تو * لاله خونین جگران داغ تو
 بی تو خرد قافله سالار نه * جز تو نظر را خبر کار نه
 هکیمی که حکمت بالغه اش از حیظه و احاطه عقول متجاوز و مزید بود -
 و عادلای که عدایش در قسطاس المستقیم اوهم فحول نگذجد - شمه از
 الوهیتش آنکه فانوس خیال اجرام از پرتو شعاع نورش مسجود - و رشعه
 ربوبیتش کفیل نشرو نمای گل وجود - وحدت وجودش از واحد واحد ظاهر -
 و کثرت صفات معبودش در هر کثرت مستتر و باهر - وراء الوری همه اوست
 می نامند و میدانند او را و نمیدانند * نظم *

خرد را نیست ره در پرده راز * که انجامش چه باشد چیست آغاز
 جامع اضداد و صانع کارخانه ایجاد سیاره در طریق سلوکش در شاطری - و از
 مهربانیش شب و روز سالیانه و ماهیانه دار چاکری - خاک از ستایش
 (عیب) افتادگی پوشیده - و هوا از هوا خواهیش سر به اوج افلاک رسیده -
 بر عارض گلزار نار از گرم بازاری کرمش رنگ لاله غازه - و چهره آب از
 آبیاری رحمتش تر و تازه - آفتاب را از مرحمتش هر خ رو - و بحر عمان
 را از گهر قمر مکرمتش آبرو - در خلعت خانه عنایتش کمر بند موج
 و کلاه حباب برای هر قطره مهیا - و خلاع آبی رنگ دریایی بر جامه
 قامتش زیبا * نظم *

علم تو دریا و خرد موج او * عشق تو شایه و دو جهان فوج او
 مومن و کافر از خشک و تر مقرّ خداوندیش هستند - در کعبه و دیر همه او را
 می پرستند - منعم و سائل - بر انعام او همه قایل - لب شیرین دهقان خنده
 بر شور نمکدانش - و من و سلوی یکی از نعماء مائد؛ خوانش - دیده بادام

مشبک جگر از قدرت سوزن نظرش - و پشت چشم نازکتر کرده سوی در
 رهش - کوه کمر برای خدمتش تنگ بسته - و چشمک شرر در دل سنگ
 ازو بسته - طبع کون و نساد از اصلاحش صالح - و هر همه مصلحتها را او
 مصالح - مهر او ذره را ماه گرداند - و مقدر کیست که باین زبان هرزه
 درای جرس صفات بجناباند - عقل شریف انبیا و ملکوت مقدر و گنجایش
 ندارد - که از مقام ادب گام فراتر گذارد - و فروغ تجلی پر جبرئیل میسوزد -
 شادروان کمالش آنقدر ارفع و اعلی است که بغیر نقصان خود تقصیری
 نمی دوزد - و میدان جلالش همچنان وسیع الغضا است که بپای سر بیسرو پا
 وسع سعی نمیتوان پیمود - و باین لسان قاصر البیان نمیتواند ستود - عجز
 عبودیت در هر حال گواه - و بدامن کبریا پیش دست رس بشر کوتاه - مگر
 جذبه شوق لطف رسایش که مقصد اقصای شهود متمم لا تحصی و علت
 غائی کل موجود است ادهای مراسم ثنای خود بتقدیرساند او داند
 و کار او داند *

مناجات

خدایا هدین بس بود بندگی * که خواهم ز تو عذر شرمندگی
 ز بس گشت عقلت مرا رهنمون * گذر کردم از شصت منزل کفون
 ز خاطر غم این و آنم نرفت * شدم پیر و طبع جوانم نرفت
 نشد کام شیرینم از شورگی * مویزم فلک کرد در غورگی
 به بنت العنب عقد جان بسته ام * خط تقوی از لوح دل شسته ام
 ز آئینم اسلام را خلق تنگ * بود دین من ننگ اهل فرنگ
 نشد رخنه در کفر پنهان من * بود چاک دامان ایمان من
 بعفو تو از بسکه دارم امید * شبنم را چو صبح از کرم کن سفید
 سر انجام کار من زار کن * تقویق غیبم سزاوار کن

نعت حضرت سید المرسلین

Praise of the Prophet, درود متکثر از احاطه افهام و محسوسه اقلام بیرون - و صلوة و سلام از تعداد

تمشیت جزو و کل افزون - بر ملک ملائکه و رسل راه پیمودن حقیقت
و معرفت باد - که در تنق حجاب بشریت نقش پرداز چهره کشای قدرت
نمای آنی انا الله رب العالمین او گردید - و بنور سخن اقرب الیه من حیث
الوارید پرده کشای بصیرت ما زاع البصر و ما طغی کون و مکان ازو فهمیده -
بر رخ آئینه الوهیت زنگ زدای کفران نعمت انکه غبار نعلینش سرمه
توتیای دیده عرش گردیده - و معنی انا معکم افلا تبصرون در سواد سویدای
دل آفاق و انفس انجلا پذیرفته اوست - طلیعه شنه نعتش از آیه و النجم
اذا هوئی روشنی یافته - سرابرد هفت گردون از جبل المتین و ما یطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی محکم و آراسته - حبذا شهنشاهی که
چارباش غفا و فقر متکلی حقیقت هستی قدیمش - و تعالی الله خوان سالاری
که آدم از وظیفه خواران شیطان لطف عمیمش - استقامت آوازه آفاق دینش
رنگین پرده گوش مستمعان - و صلاهی اقامت ملت پاک آئینش تا قیام
قیامت سرفراز فرمای سران و سروران - اوعاف صفات فیاض البرکاتش از
ما ارسلناک الا رحمة للعالمین ساطع - و آب زلال دلایل معجز براهینش
برای اطفای شعله افروزی خصمان سیف قاطع *
* نظم *

چراغ رسالت که در بدو کار * ازویانست پروانگی نور و نار
زیک قطره نور خدا آفرید * زلال نبی و ولی شد پدید
انانیت حضرت ذوالجلال * بتحقیق پیوست زین هر دو حال
معهد که حق شاهد حال اوست * مقارن به نیات اعمال اوست
زهی قبله انبیا نام * که دارند رو سوی او خاص و عام

صفات الهی بود ذات او * کلام معجید است آیات او
 چو لولاک در شانش آمد فرود * عیان شد که او شاه کوفین بود
 ز پس بود سبابةً او سبب * ز شق القمر گشت معجز طلب
 ازو آنچه نماند شمع دین یافت نور * که شد ظلمت کفر از خلق دور
 چنان رحمت حق ازو عام شد * که کار دوعالم سرانجام شد
 برای محمد علیه الصلوات * کفد حق بخلق اینهمه التفات
 زهر مو اگر صد زبان آورم * کجا شکر او در بیان آورم
 محمد بود خاتم انبیا * برو ختم گردید دین خدا
 در اجماع امت نخستین قیاس * ابوبکر از وحی کرد اقتباس
 مپرس از عمرگان شجاعت شعار * زنده است بر قلب هشت و چهار
 ازان زهر کو ریخت در کام کین * هنوز است تریاق فاروق دین
 همین بس محاسن ز عثمان بود * که از خون او سرخ قرآن بود
 چو آن هر سه اوصاف یکجا کنی * علی ولی را تو پیدا کنی
 بهمتائی خویش در خاص و عام * علی العظیمش خدا کرد نام
 رفیع جنابی که سلم درجات علومش بلند تر از هلال مصراع برجسته
 و انشوق القمر است - و رسالت مآبی که سبحان الذی اسری بعدة لیل
 در شبستان ظلمت کده؛ بین المشرقین و المغربین در شان او از خورشید
 روشن تر - بلند مقامی که لقد جاءکم رسول من انفسکم شاهد حال
 عز و جلالش - و ما کان محمد ابا احد من رجالکم گواه ناطق عدیم المثالش -
 امی لقبی (هر کس که از باب علم لدنی اش واقف حقیقت کل ذی
 علم علیم نگشته) کور سواد ابد و از لست - و بی دست آویز ید الله فوق
 ایدیه کم گشایش کار بسته دنیا و آخرت عقد ما لاینحل - از هواداری
 فیضش هر جا دهقان چرخ بر بصل گشته نرگس میروید - و آخر . از

آبیاری لطفش باعل و یاقوت همسوی میجوید - نائقه آسمان کبود از حدود
او چرس دار - و در محمل زمین و زمان لیلی قدمش قافله سالار - گوهر
خورشید را آب و تاب از رخسارش - و آئینه مهتاب را سیماب از عذارش -
فاتحه مصحف عرفان - جوهر آئینه ایمان - سجده گاه کون و مکان - شمس
پیشطاق حق اندیشگان - مطلع لامع دیوان صفا پیشگان - راهبر راه روان
هر شام و سحر - سرمایه دوکان قانیر و اثر - جانداروی بیماریهای حرمان -
از جوی نخل وجودش ازل آب خورده و از رطب لب او ابد
کامیاب شده - خسرو شکر لب شیرین گفتار - غنچه خاموش سراپا دهن
رطب بار - سدره بهشت عطا و نوال - طوبی کرم حضرت ذوالجلال - کعبه
تقله نمای اسرار بیشمار - معرم حریم عزت و اعتبار - مرهم کافور زخمهای
بیدلای - ماه شب چهارده حکمت ازلی - معکمه نشین مسند قضا و قدر -
قاضی قضایای نفع و ضرر - مرکز پرکار ادیان و ملل - نقطه مرکز دایره ابد
و ازل - ابر مخا و عطا - بحر کرم حلم و حیا - گوهر گنج بقا - نگین خاتم
سلیمان - فریادرس هر مور ناتوان - عالی هم - والاشیم - مقصود کن فلک -
زندگی مرده دلان - شافع عاصیان - آئینه جلا پرور معراج - سپهر عروج مروج
احکام خراج - (و سوره نوردن آخرین - آیه رحمت پروری) سید المرسلین -
خاتم النبیین - شفیع الامم - مظهر اتم - سکه زن ممالک ضیق و وسیع - سراپا
خیر عالم مطیع - سحاب گهر بار ابر نیسان پناه - چشمک زن خورشید و ماه -
خاک در گاهش کحل الجواهر بینائی مراد - امر و نهیش سرمایه جهد
و جهاد - کوی او بیت الحرام زواران - کل و لای پایش بهتر از آب حیوان -
پیر فلک از دوران رسالتش بخت جوان - شهنشاه مالک رقاب دوجهان - قطب
آسمان نبوت در زمین و زمان - دم صبح از مهرش دم بدم همدم - و از احساسش آدم
آدم - خلوتش جلوه گاه جان چبرگیل - و انجمنش برای خلان روحانی خائنه

چشم خلیل - آئینه ظهور نور افروز - چراغ چشم شب و روز - مہم
 دهانش دیده هوش - و از یکنایت چشم لطفش چمن جان یک قلم
 نرگس فروش - سایه اش پر وبال همای مراد - بادشاه دین پناه کشور
 عدل و داد - دربان درگاه اسمانچاهش کلیم - و روح القدس یکی از (هاشیمه
 کشان) قدیم - عزت خواب یوسف از غلامی او - و اسمعیل یکی از قربانیان
 قربانی لو - مقصد اقصا - صاحب یثرب و بطحا - تصدیق بسنه ایمان از عجم
 تا عرب - تصور آداب علم و ادب - مفعله ایجاد تلمرو کافه عباد از (حکمش
 ذرنگ و درچار حد) و هشت صف را ازو شرف - سایه خورشید من عرف
 لا یعرف - ناخن تیغ او بدشمنان داخلش - کفر ظلمت رهنیش دور
 باش - کشت زار امید سر سبز از سعاب کرم او - هبوب نسیم رحمتش
 باعمر نشو و نمای عالم سنبله از خرمن جود او خوشه دارد دل دهقان
 فلک ازو توشه اسرار * نظم *

ای خجل از پرتو تو آفتاب * کاه بر انداز ز عارض نقاب
 روشنی مشعل امید شو * قبله مه کعبه خورشید شو
 خون شفق باشکر آمیختند * رنگ دهان و لب تو ریختند
 لب مکشا بر رخ اسرار غیب * تا رود از آئنه ها رنگ ریب
 نخل تو از جوی ازل خورده آب * از رطب تست ابد کامیاب
 آئنه جلوه آزادگان * ما حضر خوان فرستادگان
 کعبه مقصود وجود و عدم * مسجد معراب حدوث و قدم
 جامع مجموعه کُلِّ صفات * جوهر آئینه اثبات ذات
 روشنی دیده صدق و یقین * آئنه دست جهان آفرین
 آمی آگاه زهر گفتگو * روشنی شمع شب آرزو
 خاتم انگشت نگاه پری * مهر سلیمان نظر پروری

افسر لولاک بر آرزگ خاک * فرج کش عرصه دل‌های پاک
 ختم رسل خاتم احسان بمشت * روی جهان مهر نبوت به پشت
 شافع پر معصیت احسان تو * زندگی مرده دلان جان تو
 عفو تو روزی که جهان ساز شد * عقده زار گنه باز شد
 منتخب نسخه ام الكتاب آفرینش - شاه بیت دیوان دانش و بینش -
 از وجود شریفش کرم مکرم - واسطه صنعت و فطرت خلقت آدم - درین
 سه پنجبی سرای آب و گل حرص و هوا را بعنصرش نه راهی - و آرزوی
 دو جهان را سوی حریمش نه پناهی - سجده گاه ملایک آستانش - شهپر
 روح الامین جاروب میدانش - کاشف اسرار خفی و جلی - واقف سر مکتوم
 لم یزلی - رکن اسلام کعبه مقصود - قبله اهرام ایاز طبعان عاقبت محمود -
 مرآت صدق و صفارا صیقل ازان - و صورت جام جهان بین معنی دل و روان *

* نظم *

زمین و آسمان کوش و زبانت * ز سمع و نطق حیرت ترجمانست
 بوصفش آنچه خالق کرد مذکور * ندارد نعت او مخلوق مقدر
 تکفه درود نامعدود - بر آل و اصحاب او الی یوم الموعود - بر زبان
 قاصر البیان جاریست - که پیشوایان ملت و آئین و مقتدایان دین اند -
 بضمون آلی و اصحابی کالتفجوم بایهم اقتدیتم اهدیتهم هادی صراط
 مستقیم و ارشد طریق قوم ایمانند و در بحار ولایت و لا رطب ولا یابس
 الا فی کذب مبین ناخدای سفینه شکستهای دریای خذلان - بمقتضای
 اهل بیته کسبینه نوح من ركب علیها نجی بامعنی نجاح و فلاح
 و مرجع حوائج اولی الالباب (ایمانند) اللهم صل علی النبی الامی و آله
 و ازواجه و ذریاته *

اما بعد حمد و ثنا و نعمت حضرت رسالت پناه محامد جناب کیوان
 مآب حضرت شهنشاہ عرش بارگاہ حضرت ظل اللہ مقدم - و بر اقبالیم
 قلوب خیر خواهان آمد اہدمدت و (حیرة) خواران نعمت مانند خط استوا
 ملتزم - خصوصاً بر سویدای دل این اقل العباد مستر شد ارشاد ہدایت
 بنیاد آفتاب نہاد چون دعای صبحگاہی الزام - انگشت خامہ رنگین
 شمامہ فندق بند از حیا خطاب پا بوس مدح شاہ شدہ از فرط دست رس
 رعنائی بر خود می نازد - و پیشانی عروس الفاظ ریبائی از غازی توصیفش
 می یابد - و سیمای صفحہ شاہد معانی از کلمک گوہر سلک رسمہ اہروی
 معشوقان طراز شدہ - سرمہ آہو غزالان ختن بچشم روشنائی و قام مردمی
 رقم میکشد - پایہ سخن نورس گلشن فکر پای بر فرق فرقدان می نہد -
 و ارایک گفتگوی شیرین بیانی خندہ بہ ہفت اورنگ فلک و نہ کرسی
 آسمان میزند * نظم *

Praise of the
 Emperor
 ShahAlam II.

مدح ولی نعمت دنیا و دین * ریخت بکام سخنم انگبین
 شاہ فلک قدر کواکب سپاہ * کز علمش مہچہ بود مہر و ماہ
 در چمن دولت او صبح و شام * گلبن اقبال کند گل مدام
 قطب کرم رکن سپہر امان * خسرو اقطاب زمین و زمان
 آدم یوسف رخ عیسی نفس * عادل کل یاد شہ جز ورس
 ناصر دین قوت بازوی داد * تاج سر بخت و نطق مراد
 مرکز دور فلک دیر پای * کوکب رخشان سیاهی زدای
 شمع شبستان جمال و جلال * مردم چشم کرم لا یزال
 کعبہ مقصود ہمہ مقبلان * میر بزرگ ہمہ کوچک دلان
 کیسہ کانیہا شدہ خالی ازو * مرتبہ ہمہ عالی ازو
 تاج سرش باج گرفتہ ز مہر * تخت زرش بردہ کرو از سپہر

هست در ایرانچه باغ ارم * جبهه او لوح طلسم کرم
 گوهر تحقیق بسر کوشیش * دولت توفیق هم آغوشیش
 وسعت مشرب بود افزون ز حد * تذگ نگرده دلش از نیک و بد
 بسکه کشود است فوالش گره * دور شد از دهر مگیر و مده
 سلطنت از سطوت او یافت کام * بود فلک طبل جلالش بیام
 دشنة قهرش چو دل پر شکاف * واهمه از گاه کند کوه قاف
 نکهت خلق آتش کل بر فروخت * هرچه بجز حسن ادب بود سوخت
 معدلتش کار نکو ساخته * رسم بد از خلق بر انداخته
 ریش نیسان چو کند اختیار * بحر شود از کف او شرمسار
 دولت جاوید گل باغ او * خاکدرش جوش بهار آبرو
 نام بانگشتر او داد و هشت * نقش نگینش بدو عالم نشست
 سکه او داد رواج درم * تیغ و قلم یافته طبل و علم
 رایت او پیشرو فوج طیب * مژه رساننده فتح قریب
 منظم دور ایامش مرام * نظم و نسق یافت ز عهدش نظام
 ابرش اقبال و اظفر راهوار * قطره زان در پی او اقتدار
 بوده درین عرصه امید و بیم * کوی زر مهر بچوگان سیم
 شاه انجم سپاه باذل - سلطان حق آگاه درویش دل - چراغ دودمان
 صاحبقرانی (یافت) نژاد گورگانی خاتان ابن الخاتان سلطان
 ابن السلطان همایون سایه نیر اکبر خورشید پایه شاه جهانگیر
 کشورستان آفتاب نسب شاهجهان سکندر پاسبان اورنگزین عزیز
 لقب دارا دربان بحر کف دریا دل عالی گوهر عادل معظم الدین
 و الملة حامی الشرع و السنه عالمگیر روشن ضمیر جوان بخت در تدبیر
 اولوالعزم معظم بن معظم شاه عالم خلد الله جلاله و ادام الله افضاله *

* نظم *

شاه عالم آن شاه عالی جناب * کزو زهره شیر نرگشت آب
فرمانروای ممالک آگاهی - سایه چتر اطاعت ظل الهی - صاحب تاج
و طومار - مالک رقاب اولوالبصار - باج گیر باج گیران - از توران و ایران -
آسمان کریاس ستاره حشم - ملایک خدمت مالک هفت اقلیم در سرابرد
اقبال نقش شیر - و در بر انداختن دشمنان دین دلیر - مهربانی پیش برای
دست رعشه دار ضعیفان عصای کلیم - و خشمش برای اعدا ثعبان عظیم -
لطفش بنده ساز آزادگان - و دستگیر مظلومان بی سر و پا و ملهوفان از پای
افتادگان - جام جهان بین نیکنامی - اصطراب اوج کیوان مقامی - مهر منیر
بیضا تنویر - آفتاب نظیر - قمر خدمتگار - عطارد قلمدان بردار فریادرس فوقه
ارباب احقاق و استحقاق - قانون ممالک اداب معاصر و مکارم اخلاق -
دوست نواز دشمن گداز راست پسند کج برانداز - سلاله استحکام سلطنت -
سادۀ نشین قوانین ملک و ملت - مسند آرای دین و دولت - سر نوشت
خوان لوح ناصیه منافع و موافق چاشنی گیر دل و زبان موافق - جوهر
آئینه جوانمردی - روشنگر کدورت هرزه گردی - بسم الله اخلاص آگاهی -
فاتحه کتاب خلقت خیر خواهی - مشغری چار سوی جاه و جلال - سرمایه
بیع و سلم جریده عز و اقبال - کیوان نیره دور اندیش ستیزه هیبت الهی -
بر قلوب عباد هدایت نامشاهی - باموافق و منافق مروت و مواسا با دوست
و دشمن نیک بیش آیی - از چشمش حشمت متعشم و از اگر اهش
کرامت مکرم - تا گمان امکان سیم و زر در کان و معدن هست از بحر ذخار
کفش کهر بل در بایست - ابر احسان گوهر فشانش چون میغ دریغ ندارد -
و بهر کلزمین و شوره زار میبارد - و سایه پر چمش ظفر نامه و آتش خشمش
در دار و گیر گرمی هنگامه - سرمایه ملک سلیمانی بمورچه ناتوانی میبخشد -

و طلاء ابرویز و سیم دست گداز ابر احسانش میجو شد - که بی کوشش
 بهر گدا رسد - در خانه چشم مردم از پروانگی شبستان دولتش نور -
 و بر خوان نعمت خاص و عام از چاشنی نمکدان چاه و مکنت او شور -
 مستغنی اوصاف حاجت روای خلق الله - موبد فتح و نصرت من الله -
 علم و طوغ و طبل انعام - مدبر مملکت رحمت حق بر خواص و عوام - عقل
 کل نفس مطمئنه - خوش ظاهر و باطن نمک مظفه - مهندس علم و عمل -
 محاسب مخارج و مداخل - در عقد انامل خواب کوکبه یوسف - در بیداری
 بمشاهده از اعراض نفسانی پاک شب و روز مشغول بمجاهده آئینه قدرت
 نمای صورت اطاعت الهی بر روی زمین آسمان آگاهی در جنوب و شمال
 هبوب نکبت نسیم خلقتش وزیده - و بعمرانات چار حد در رسیده - شرق و
 غرب نقش انقیاد فرمانش بر لوح طلسم دل کشیده - راعی رعیت حامی
 حشمت و عزت صاف طینت پاک طوبیت دولت فریدون در زاویه اضلاع
 گاو تکیه اش موجود حشمت جمشید در مربع و مستطیل مسندش محدود -
 مکنت کسری و کی در قایمه عدالتش عمود مستحکم - مولای ملوک
 العرب و المعجم کعب السلاطین قدوة الخواقین ایدة الله (او) بنصرة الدین
 زبدة سروران سلک و سلوک ولی نعمت ممالک و مملوک چون فلک
 اطلس بی ستاره بر سرکار - از ممکنات بلند تر منزلت و مقدار - مهر سپهر اوج
 خوبی - بدر مزیر افلاک دل مرغوبی و محبوبی - خط شعاعی آفتاب عظمت
 و وقار - چله قوس قزح گردون صورت و اعتبار - زیب ده الکلیل و اورنگ سر
 دفتر کشف اللغت دانش و فرهنگ - مصباح لیل و نهار - ستاره نور افروز
 در شب تار - سبع المثانی قران شاهی - آیه رحمت الهی تفسیر بیضا ضیای
 کشور کشائی - کشاف معنی حق شناسی - معالم التنزیل نیک اساسی -
 مهبط نزل طوق و تاج - مشکوة باصره باج و خراج - مجاهد فی سبیل الله

سلیمان دستگاه آصف وزیر آفتاب نظیر بی نظیر تغاخر و مباحات نفوس
 و حقول - سروروان جویدار گلشن فحول - حاشیة شمس بازغہ نیکوئی - زلف
 مطول لیلی مختصر گوئی - بدیع فہم معانی - کذایہ استعارہ نکتہ دانی
 نام مغلص در زمانش فلوس دار - و ماہی ماہ از کماہی ماہیت اقبالش
 بقلزم آسمان بہ (شہب و بفارک) گرفتار - خلیفہ استاد ازل و اہد در بیفتش -
 و ظل سبحانی در گرمی آفتاب آفرینش - در استحکام ارکان دین و دولت
 عدالت عمر بکار بردہ - و حیاء ذوالنورین بر در چشم انصاف بردرش پردہ -
 تصدیق صدیق بر دل صدق منزلش نسبت متلازم - و کیفیت ہیولای مردم
 از تصور او مقوم - و قوام مردی را صورت جسمی - جنس عالی جوہر نوع
 آدمی - خاصہ لازم فضل انسانی - عالی مرتبہ عرض عام مقارن اسافل
 و ادانی - موضوع برای حفاظت و پاسبانی عباد - و محمول ازو بار دانش
 و داد - برای قباس استثنائی مروت و مردمی - نتیجہ شکل اول خرمی -
 شرطیہ معرفت گرمی تہذیب اخلاق - واسطہ عروق صداقت و وفاق -
 صاحبقران دانش قرین - ممالک ستان مهر آفرین - حارس تخت و دیہیم -
 مالک و وارث ہفت اقلیم - معنی صورت امید و بیم - سیاهی و سفیدی
 این نگین فیروزہ نام - (از) نقش سکہ نامش کلید فتح و نصرت - مصمام ظفر
 انتقامش سبوس کہکشان و جواجرام بر آخور ابلق تند خرامش و یکران
 فلک رام در جولا نگاہ میدان سماحت نشانش در سر بیضہ چرخ شیر شرزہ -
 و از نیب قہرمان قہرش در (استقساط) اعدا الجز مال تپ لرزہ - بپای
 شبخون تیغش ہفت گردون افتادہ - و در نخچیر شیر گیرش ہدو در کمند
 و در بند کردن نہادہ - آب از آب شمشیرش زہرہ شیر نر - و جوہر تیغش
 شہر ارج باز ظفر پر - عقل اول در دبستان تعلیمش سبق خون - و از یک
 اشارہ ہلال ابرویش شرح حکمت العین عیان - قدر مروارید پیش علو

همدش کم از یک قطره آبست - و یاقوت رمانی از آفتاب لعل لب
 در بارش سیراب - سخاوت گنجینه جوهر شجاعت آئینه فتوت (فتوی) مروت
 فرمای دادگرداور - آسمان چاکر - فلک فر- جن و انس خدم - والی ملک
 کسری و جم - سپهر حشم - مالک رقاب - مستشهر به تخلص آفتاب - طبع
 موزونش که سروروان گلستان معانیست - اکثر باین خوشه چین ثمره سخندان
 از معانی گلدسته تازه از بوستان نازک خیالی میفریسد - و این احقر (گلدان)
 سامعه را سراپا گوش طره دستار هوش میکند - درین اوان میمنت اقترا -
 و ازمان بهجت توامان - در هذگامیکه آتش و آب بهم از آب و رنگ رنگ
 آمیزی بهار بود - و ناخن کل عقد ما لا یفعل زلف سنبل دل میکشود -
 و حلقه دیده جان (کامدام) آتشین ناله و قمری با زلفش محو (سر و آه) شرر
 بقضاله و کاسه آئینه زانو فکر خود بینی و نکته چینی مودار و گل چین
 پیشانی نورانی بچمن خیال همیشه بهار - شوق حدی خون و دل ساریان
 ناقه لیلی مار سخن صد جرس داغ بدل درین منزل کهن بسته - و در قافله
 کنعان طبع شکسته هزاران یوسف گل پیرهن معانی سرگشته - غایبه سالی
 جبهه زرین دوات صندل تشنه مه جبینان و عطر آمیزی و سرمه بیزی
 سیاهی باعث تر دماغی و روشنائی دیده مرقم باریک بینان مایده
 و حی الهی از بیان بخوان فریحه ناتوان ریخت - از مره حور قلم کردم - و از
 کوشه تجلی طور همدم شدم - لیلی نه محمل رنگ رنگ - در بغل آئینه ام
 * نظم *

بود تنگ

شب همه شب مطرحه انگیختم * آب گهر در صدنی ریختم
 خامه من بسکه شکر ریخده * (مصر) بتار نظر آویختمه
 غمره معشوق رقم میختم * از مره حور قلم میختم
 پیر جوان بختم و کلمه عصا است * موسی و قلم ازدها است

آتش گل بود مرا در ایام * شعله حل کرده فشاندم بباغ
 حلقه زده بر در شوقم چمن * ریخته ام رنگ بهار سخن
 ارشاد سراپا انقیاد خورشید نهاد شرف نفاذ و تشریف اعزاز یافت -
 و فرمان مطلع آفتاب مطاع در الکه ممالک فسحت آباد کلزمین هندومتان
 جنت نشان آوازه کوس لمن الملکی انداخت - که هر سخنگوی شیرین
 اندیشه فرهاد پیشه کمر تیشه قلم برای کوه کنی سخن معارک خسروی بندوق -
 و نقشی بدیع و مثالی منیع از تیغ خارا شکاف خامه تراشد - که هر فقره
 رنگینش بناخن تازگی معانی چهره گل خراشد محضر دعوی بمهر دوست
 و دشمن درست کرده - و در حلقه دبستان چرخ کهن نو مکاره بکار برده
 مرید آتشکده تطلع علی الافئدة گردن - و راهب دیر حسن (و روشن)
 چیده شود - پیر مغان خمخانه چشم نمناک - سالک مسالک دل چاک -
 چون فی بی برگ و فوائی سامان ساز ترنم افزا همدم جهان پهلوان چهار
 پهلو گفتگو در معرکه خاکمالي چون آئینه روی از گرد خوش آمد شمس
 ذاقوس نواز کلیسای شعور داد - از آشنائی بگوش دل نزدیک و در حاشیه
 نشین افق المبین حضور کمترین بندگان بعلاقه بندگی مشهور غلام علیخان
 ابن بهکهاربخان روشن الدوله رستم جنگ مبرور قلم مردمی (رقم بتیان پیشه)
 (ارادت کرد از بفضل مفضل مسان ناخن بست دخل حاسدان ده زبان
 از زلف سخن چون سایه کوتاه و در مجمر محفل فردوس منزل دانه دل
 انبیدان چون سپند سوخته سیاه باد) و شور این نمکدان فارسی چاشنی بخش
 شیرین سخنان سواد نور دلنشین صبح لوی آفتاب مکین در ربع مسکون
 ورق کرد آمده بر زبان خامه فتحنامه سواد اعظم عراقین نگارد - و بوی گل
 حسن سبزه ترقه خوان مراد شده کام دماغ بر فلک گذارد - گوهر نثره در سلک
 نثر سرما نبط - و هنر عرش در مایه کرسی خط - نطق کام جان بندوق و در

کلمین الفاظ رنگین گل دل بشکند - جواهر سرمه صفهان غریب الوطنان -
 معانی - و آرزو گوش شاهد سخندانى شود - برگوشه خاطر گرمی نظرتان
 انصاف پسند و بر آئینه دل صافدان دانشمند لایح و منکشف - که بادام
 عثقا سخن از تار و بود جان رشته بیان می تابد - و دولت قبول از بخت
 خدا داد می یابد - اگر سامعه عالی همتان گوش حق نپوش برین ساز
 خوش آواز نهد - و تار ترنم تا زلفش دل نواز شغرد - مایه ساط تفضل
 کبریا است و شاه و گدا خشنود ازین دستور العمل بی ریا است - مفضل
 درد سر عالم است و صلاح فساد حق و باطل جنس آدم عطر مجموعه
 طبله عطاران حکمت نکبت گلدسته بوستان بوی گل سیب غنجان شور
 نوشخند شیرین لبان پیچ خم زلف طره مار مشکین کرشمه نگار تاب کمر نازک
 ادائی آب و رنگ خوش اسلویی و خوشنمائی ترنجبین خوران مسیح -
 چاشنی حسن ملیح - (دلیر) از آب زمزم کتابه زرین رقم کعبه و حرم حلقه
 بیت المعمور علم و عمل - عرو و وثقی زلف مسلسل - جام جهان بین -
 حقیقت نمای دین - امین عالم شاهي از ماه تا ماهي علم آگاهی
 بر افراشت - و در دریای نه فلک غلغله انداخت مهر ذکر شاه عالم پناه
 برین صحیفه خسروانی بوم التقاد مزین (و مشین) باد - و ابدالاباد چشم بد
 مرصاد - بار دیگر دهن را بمشک و گلاب شسته بتجدید خطاب زمین بوس
 میمنت مانوس می پردازد - و جبهه و جبین نیاز را بنماز دعا و ثنا نور آگین
 میگرداند * نظم *

ای پدر نصرت فتح و ظفر * مادر کس چونتر ندارد پسر
 نخست ترا تاج زمین کرده اند * خنک فلک بهر تو زمین کرده اند
 میخورد از جوی صفا تکه آب * کند نشد تیغ تو چون آفتاب
 رایتو خورشید جهان پرور است * پرتو رویتو مه انور است

هیبت تو کرده عدو را حقییر * از تو صلابت شده صولت پذیر
 تاب دهد شاهد جردت چو زلف * وعده احسان ترا نیست خلف
 نقد مکرر بکام جان سامعه ثالثاً از خطاب معلی القاب جناب حضرت آفتاب
 انتساب ریخته سر افتخار باوج فلک دوار میرساند * نظم *
 کوا سرفرازان جهان داورا * خرد آزمایا فرشته فرا
 توئی بادشه عالم راز را * (رسموع) طعمه دهی باز را
 بخدمت شیانروز بر آستان * کمر بند و از منطقه آسمان
 زبس موکبت رفعت و کبریاست * بکیوان عملداری تو بجا است
 روزیکه بودی بدولت بمهد * بمهر تو برجیس بسته ست عهد
 چو کسار بودش تیغ گران * بغور تو بهرام باشد روان
 سر از نشئه کامرانی متاب * بود سانی رای تو آفتاب
 به برم تو ناهید شد مطریه * کمانچه زند از مه یکشبه
 چو خواهی مرادی بدل نقش بست * فرنگی قلم باد تیرت بدست
 بود در چراغ تو تابنده نور * که پروانه گردد سنین و شهرور
 ترا بخت و اقبال پاینده باد * چو خورشید روی تو تابنده باد
 (که رزم و بزم) تو بادا عیان * قضا در رکاب و قدر در عنان
 بجایه و حشم از شهان برتری * نه (سپهدت) اهل خرد صرصری
 بدریوزة دولت ناگهان * سپهر است کشکل دست زبان
 بود پایه اقتدارت بلغد * مبیناد کرسی جاهت گزند
 چراغ شریعت ز توروشن است * بحشم حقیقت رخت گلشن است
 تو آن آفتابی که در روزگار * زهر ذره مهترت شود آشکار
 (بهر رنگ که) جلوه سر میکنی * خدائی درین بحر و بر میکنی
 بهر ملک امری تو دارد نفاذ * توئی آدمی زادگانرا ملان

پذیرفت عهدهت ز بس امتداد * غم عاقبت نیست کس را بباد
بتائیس دیرینگان کار کن * بکن نخل بد خواجه از بیع و بن
الهی بتائید دین رسول * پیایی ظفر بر ظلوم و جهول

Accession of
Alamgir II.

طلوع نیر سلطنت شاه فریدون دویم عالمگیر

ثانی بتائیدات یزدانی از افق اقبال -

و بیان برخی از احوال آن خورشید

سپهر عظمت و اجلال

هرگاه که طائر زرین بال اقبال احمد شاه مهین پور حضرت فردوس
آرامگاه یعنی محمد شاه نور الله مرقدہ پرواز کرد - و خورشید عز و اجلالش
رو بزوال آورد - کار آگاهان تقدیر بساط نو گسترده و بحسب مشیت لم یزلی
امر خلافت عظمی را نامزد بادشاه دیر پناه عدالت گستر حق بین
خدا آگاه فرمودند آواز گوس بهجت خروش آویزه گوش خرمی
نیوش گشته از ماه تا ماهی بلند گردید - و آفتاب عالمتاب جهانبانی
عالمگیری از اوج اجلال سر کشید - خاص و عام زبان ثنا و دعا کشودند -
و مسرور الحال ازین نوید فرحت جاوید گردیدند زهی حضرت جهان پناه
عادل بادشاه ملایک سپاه - که در شان آن خدیو زمین و زمان آیه فضلنا
علی العلمین نازل - و مضمون آیه و ینصرک الله نصرا عزیزا در همه
حال شامل - متخلق باخلاق الله جانشین مسند حضرت رسول الله
در میدان نبود سایه علمش فتننامه - و آب حلم و هیایش فرد کن گرمی
هنگامه - سرمایه سرپر سلیمانی در پیش همتش برابر پای مور و از شیروین

زبانی در نمکدان شیرین لبان شور نطع همتش از قاف تا قاف رسیده
و فراخور قسمت بخشش بیکرانش بهر کدام رسیده هر که در ورطه آرزوی
بی کنار افند همتش محروم نگذارد و هر کس که دشوار در خواست نماید

بآسانی سر رشته مدعا بدست آرد * نظم *

جهان داری که در جنب تمیزش * غلامش خسرو و شیرین کنیزش
دلش آئینه دارِ بادشاهیست * ز رحمت بر جهان ظل الهیست
بعالم داد بهر لطف و رافت * خدا او را بجای خود خلافت
بدین و داد زو کس نیست افزون * بفر او کجا بوده فریدون
سلیمان هم ز شرم حشمتش داد * بساط شاهی اناق بریناد
دلش از روشنی آئینه دیده * بمکتب بر سکندر خط کشیده
بود از دانش و داد فراوان * دلش دریا و دست ابر نیسان
ز نقش جبهه اش در چشم دانا * عیانست آیه انا فتحنا
درین خرم چمن شد فیض گستر * ز عطر خلق او فردوس دیگر
سر دشمن به تیغ افکنده هر دم * کشیده حصن آهن کرد عالم
چگونه رشع آب تیغ او را * فرو شسته است سر خط عدو را
ز عدل او جهان شد آنچه شاد * که از کسری نمی آرد کسی یاد
نمهبان شد جهانرا تا به تدبیر * بود باشیر نر برغاله همسیر
بلوح جبهه اش خورشید (رافات) * نوشته ز ابروش شرح اشارات
کریم کاینات از عدل در داد * ورا سرمایه دنیا و دین داد
از آنروزیکه بر لوح زبرجد * رقم زد کاتب ایجاد ابجد
خبر تا از زبان و سود دادند * بهر کس هر چه قابل بود دادند
یکی گر زشت شد دیگر نکو شد * یکی گر سنگ شد دیگر سبوح شد
چون زیب سرپر سلیمانی از شرف پابوسی حضرت عالمگیر ثانی گردید

غازی الدینخان که طبعش از شقاوت و بی سعادتت مخلوق بود و آثار
 تیره بختی از جبینش می نمود - داغ پیشانی را از داغ عبودیت ظاهر
 دوستی باطن دشمنی جانی نورانی ساخت - و بر بیعت خلانت مآب
 پیدسستی نموده بمنصب والی امارت وزارت که این قبا بر قامت قیامت
 زایش نازینا بود سرفرازی یافته لوی افتخار باوچ فلک عز و اعتبار
 در ابنای روزگار و خویش و تبار بر افراشت - و بخطاب بی بنیاد عماد الملکی
 بنای نخوت مانند عاد و شداد آن شقاوت پرست بد نهاد تو گوئی ازان
 بد کیش جفا پیشه هلا کر خجیل - و از اوضاع آن سفله منش گردون درون پر
 منفعل چنانچه شاعری بی خوف و هراس و بی تامل و وسواس این شعر
 پیش او بر خواند * شعر *

بروزگار تو هر دل که بود پر خون شد

ستم تو کرده و تهمت نصیب گردون شد

با وصف کمی سن ذاتش موجب ظهور فساد در عالم شد - و وجودش

باعرف هلاک خلقت بنی آدم گشته و خار جور و ظلم در گلزار سلطنت

بمقتضای جبلت بدخو کشته - و از بوم طبیعی خود باعث خرابی ملک

و ایرانی آن شده - در همان اوان استاد خود را که بانجام کار عاقبت نام محمود

و بنام عاقبت محمود - مشهور عوام بود مختار مهمان ملکی و مالی گردانید

و برادرش که بسیف الله زبان زد جمهور انام بود بسیف الدین محمد خان

سیف الملک موسوم و مخاطب ساخت و عاقبت محمود را همانروز

واسطه سوال و جواب خود در حضور پر نور نموده شرف امتیاز داد

روز دوم از حضور جناب کیوان مآب خدیو زمان برای احضار اراکین

دولت عظمی و اعیان خلانت کبری فرمان قضا جریان شرف نغان یافت -

چنانچه عمده های آستان دولت یکسر بر عتبه سدره مرتبه حاضر شده

Ghāziuddin
 appoints his
 teacher 'Aqī-
 bat Mahmūd
 as his official
 agent and
 confers the
 title of Saif-
 ul-Mulk on
 his own bro-
 ther Saif-ud-
 din. Alamgir
 II convenes
 an assembly
 of the nobles
 and ascends
 the throne a
 second time.

بتقدیم آداب تهنیت و مبارکباد فرق عبودیت با رج فرقدان رسانیدند -
 و هر همه موافق مراتب نذر و پیشکش گذرانیدند - مرحمت شاهانه هر
 یکی را بعطای خلاع فاخره نواخت - و هر منقفس موافق قدر و منزلت
 ممتاز گشته . نامت افتخار و مباحات بر افراخت - و جناب حضرت
 خلیفة الرحمانی بر تخت طاوس یعنی کرسی زرنگار میفاکار بار دیگر
 جلوس فرموده پایه فرش را سرفراز تر از عرش ساخته رتبه اعتلا افزودند -
 از بدایع وقایع آن روز ملازمت شاهزاده‌های والا تبار که چراغ دودمان
 سلطنت و سلاله خاندان دین دولت اند شهبستان شاهی را هر یک بسان
 شمع نور افروز و خورشید ظل الهی را روشن تر چون روز - چشم بد شپهرا چشمان
 ازین آفتاب رویان کور باد - بوقوع پیوست - وضع و شریف از دیدن این
 نگارستان ابهت و اجلال نقش شادی بر لوح دل کشیده و فال نیکو اخترومی
 ملک هندوستان را از مصحف روی آن پاک نژادان دیده *

The Princes
of the Imperial
family inter-
view the
Emperor.

* بیت *

واجب آمد چونکه آمد نام او * شرح رمزی گفتن از انعام او
 دران روز دل افروز وقت ملازمت حضرت خدیوگیهان از مراحم جناب همایون
 بعطای خلعت نه پارچه مع جواهر گرانباه و قبضه شمشیر مرصع مع
 نطق مکمل و سپهر زرنگار میفاکار و معه علی بند مرصع بعلاقه و بند مروارید
 شاهوار و خنجر مرصع و زنجیر فیل کوه پیکر و دو (مادیه) فیل سرفراز گشته
 پای مرتبه فلک اقتدار را بر فوق فرقدان گذاشتند - و در همه اقوان شرف
 اختصاص یافتند - و در مشاوره مهمات سلطنت - و نظم و نسق امور دین
 و دولت - و نیابت خلافت - دخیل و سرخیل همگنان در همان آن بتعجیل
 هرچه تمامتر گشتند *

Alamgir II
starts for Lau-
hore.

توجه رایات اقبال بصوب دار السلطنت لاهور بتجویز وزیر بی تدبیر

از آنجا که باندیشه عقل تباہ کار خبطی که در دماغ خود داشت
اندراوقات بندوبست بلد لاهور صانه الله تعالی عن الفتن و العجز بعد وفات
معین الملک رستم هندی پسر اعتماد الدوله مرحوم وزیر وقت سلطنت نردوس
آرامگاه صوبه دار پنجاب مرکز خاطر و مکتون دلش می بود - و نیز طمع
اموال و اسامه بی قیاس آن مرحوم بسوی آن میکشید - و معهدا کار آن بد
سر انجام بعد کشتن عاقبت محمود استاد خود دستار تلیخان که بجای
عاقبت محمود بمختاری بعد آن پهلوی میزد بسیار ابر شده و با وصف
اینکه دولتخانه بادشاهی را از دراز کردن دست تصرف بکار خانجات
اندرون محل و بیرونی جاووب نموده بحرام نمکان سپرد - حتی که کل اجناس
کارخانجات برهم خورد تا هم کفایت نکرد - ناچار توجه رایات عالیات را بسمت
آن دیار مصمم ساخت - و جناب شهنشاه را متوجه آن ناحیه نمود - درین اثنا
قا به قصبه پانی پت نزول اجلال شده بود که قوم بدخشی که از غایت
هرکشی کسی را بخاطر نمی آوردند بلوای عام برای تنخواه خودها نموده
بر سر وزیر آمدند و راه نمکحرامی (۱) پیمودند تا اینکه بیحرمیت ساختند
و زمانی در قبضه خود آورده فرصت جذبش ندادند - نجیب خان قوم رهیله
که سردار و در زکاب ظفر حاضر بود موافق ارشاد اقدس حمایتش نموده
از دست درنده خویان و مرگ صفنان رهائی دهانیده بار دیگر بر مسند
امارت نشاند (و سزای بد کرداری آن گروه باغیبه رساند) وقوع اینمعنی موجب
پویشانی خاطر مختار تبه روزگار گردید و هم گرد ملال بر دامن دل خاطر بندگان
قدسی شهنشاه زمین و زمان رسید - فسمع عزیمت بی نیل مقصود فرمودند

Dastar Ali
Khan suc-
ceeds 'Aqibat
Mahmud.

The Badak-
shis mutiny
for pay.

(۱) حرام نمکی

و عطف عثمان بصوب دار الخلافه نمودند بعد چندی بار دیگر وزیر عزم بالجزم بجهت تسخیر آن معموره دلنشین پیش نهاد خاطر خود ساخت و از پیشگاه حضور لامع النور خدیو گیهان شرف اجازت خواست - روز رخصت برای تیاری کرسی طلا در دیوانعام و بارعام ارکان دولت سعادت فرجام شرف نفاذ یافت و مشمول عواطف سلطانی از عطای عنایات خاص شرف اختصاص یافت از اقبال عدو مال شاهی در اندک فرصت خس و خار آن مرزو بوم از کوته اندیشان که سر غرور بلند ساخته بودند و از پست فطرتی دامن کوه‌ها ملجا و ماوی خود میدانستند از صولت موکب ظفر کوب غاشیه اطاعت و انقیاد بردوش عبودیت و اعتقاد گذاشتند - و آدینه بیگخان فوجدار دوآبه بیازری بخت بیدار آئین عقیدت و اطاعت پیش گرفته مالگذاری نمود و مطابق فرمان قضا جریان زن معین الملک مرحوم را که آن شوریده سرگیسو بریده بعد وفات آن مرحوم مغفور مبتلای فسق و فجور گشته مبلغ خطیر در اعمال تبیعه و افعال شنیعه بلهو و لعب اسراف نموده بود و پای خود را از جاده اعتدال بیرون نهاده باعث ویرانی آن بلده دار السرور و خرابی حال رعایا و برایا گردیده و مرتکب خون ناحق روشن الدوله مبرور والد راقم این شرفنامه باعانت افواج افغانه ملاعنه گشته ذخیره اندوز و نال برای خود شده مقید و اسیر زنجیر عقوبت و عذاب گشت - و بعد از انقراض بندوبست امور ضروریه رفیع الدوله سید جمیل الدین خان بهادر را بنظامت آن دیار وزیر ناهنجار نامور ساخت

Mu'in-ul-
mulk's wife
is taken prisoner.

Appointment
of Rafi'-ud-
daulah.

و زن معین الملک را بضبطی اموال و سایر اسباب هشتم آن مبرور از جنس توپخانه و اقبالی و غیره روانه حضور پر نور نموده - و بعد روانه نمودن آن زن تبه کار رفیع الدوله بهادر را به نیابت خود بصوبه داری آن دار السلطنت مستقل کرده - و سرانجام امور متعلقه نظامت به بهادر موصوف سپرده

عنان معارفت معطوف ساخت - وزیر خود کام چون بر مقصود خود
 فایز گردید و تمام اموال و اساسه حشم معین الملک که خسرش بود ضمیمه
 دولت و ثروت او شد بارتکاب اعمال ذمیمه پرداخت و سر غرور و تکبر
 و باطل اندیشی باوج فلک بر افراخت - در اندک ایام انتظام امور معظمه
 برهم شد و خبر آمدن احمد شاه درانی اشتهار یافت و موجب هراس
 و حیرانی اعلی و ادنی گشت و همینکه خبر آمد شهرت یافت و معاً
 دریافت همگان از خاص و عام گردید که تشون شاهي قریب لاهور رسید -
 و سید جمیل الدین خان رفیع الدوله تاب مقاومت در خود ندیده
 پای ثبات و قیام پس کشید - افواج شاهي میدان معرکه خالی یافته
 پاشنه کوب تا سهرند رسیدند و در اندک زمانی از فوج چپارل بادشاهی
 که نمونه رعب الهی بود سواه فسحت آباد دار الخلاقه معمل نزل
 او گشت - و مضمون آیه اذا زلزلت الارض زلزالها (یعنی هرگاه میلرزد زمین
 لرزیدنی) پدیدار شد - و در چشم زدن نیز مصداق و اخرجت الارض اثقالها
 یعنی (چون آمد) بر آورد زمین بارها یعنی دینیه های خود را - معاينه گشت -
 تو گوئی عرصة قیامت بر روی کار آمد و شور حشر هویدا گشت - و زیر
 بی تدبیر عیب گریز و سر ستیز در آئینه خیال بصورت معال دیده
 بادای رهم پیشوا^(۱) و استقبال ب حضور شاه رفت - و از بسکه خرابی اعمال
 نکو هیده او دامنگیرش بود اسیر پنجه تقدیر شد و از تاراج و غارت
 و پرده درعی ناموس سکنه شهر تلاطم عظیم رو داد * * نظم *
 بهندوستان قیامت کرد انبوه * فرود آمد بلا سیلاب از کوه
 بهر معموره شوری دیگر افتاد * عمارت خاک گشت و رفت بر باد
 از آنجا که خونریزیها و قتل و غارت ترکان خون آشام از صبح تا شام هر روز بود
 اکابر و اصاغر از مشاهده این مصیبت عام قیامت موعود پنداشتند - و جای

News of the
 arrival of Ah-
 mad Shah
 Durrāni.

هزارها از ضرب تیغ بیدریغ کشته افتادند و بغارت امنعه و اموال خانمان
 بریاد دادند - القصة فوج چپاول و یغماچیان تا به بلده متبرا که معبد کفار
 و بیشتر آبادی این قوم فجار است دست تطاول بقتل و غارت دراز کرده
 رسیدند و بامر آبی که در حق مشرکین واقع است که فاتلموهم حیث
 وجدتموهم - یعنی بکشید کافران را هر جا که بیابید - قدم جلالت پیش گذاشتند
 هزاران هزار کفار را بدار البوار فرستاده بتخانها را منهدم ساختند - از وقوع
 این سانکه سور جمل قوم جات که از وفور مال و مکنت و فوج و قلاع
 حصیده که بنا کرده بود و او کلاه نخوت بر اوج فلک می شکست مغلوب
 رعب و هراس بمرتبۀ گردید که دست و پا گم کرد و قار زنا گسیخت -
 و صنم از پیش برهن گریخت - بجای آواز ناقوس صدای اذان و اقامت
 بچرخ برین رسید و کلیسا و گذشت یکسر منهدم گردید - بالجمله بعد نهب
 و غارت بیشمار پنجاه لک روپیه بطریق پیشکش و مصادره بر ذمه آن سرکش
 ادبار آثار قوزار یافت - و حضرت خدیو گیهان پای ثبات و استقامت مانند
 کوه فشرده در قلعه دار الخلافه رونق بخش دولتخانه بودند - احمد شاه درانی -
 داخل قلعه مذکور شده با جناب جهانبانی ملاقی گردیدند - و مراسم مواسات
 و آئین خلعت و موافاة مرعیداشته باخلاق بادشاهانه و حفظ آداب ملوکانه
 پیش آمده بتمهید قواعد یکجبهتی و یکدلی پرداختند - و بنا بر ازدیاد
 استحکام مبانی اتحاد و وداد بادشاهزادی بلقیس مغزالت ثریا جناب
 خورشید احتجاب گوهر درج حشمت و کامگاری اخنر برج سلطنت
 و شهریاری نواب گوهر آرای بیگم که ثمره الفواد جناب حضرت خدیو جهان
 بادشاه زمین و زمان بودند نامزد بادشاهزاده مرزا تیمور شاه خلف الصدق
 خود (مقرر) فرمودند و برضاء طرفین عقد نکاح بستند - تو گوئی

Ahmad Shah reaches Mathura.

Flight of the Jāt chief Surajmal.

He agrees to pay fifty lacs as fine and nazar.

Ahmad Shah meets Alamgir II at Delhi.

Marriage of the latter's daughter with the former's son.

قوان السعدین بوقوع پیوست و دو دولت خدا داد (مرید) باهم گشت .

Ahmad Shah
himself inar-
ries a daugh-
ter of Mu-
hammad
Shah and re-
turns to Ka-
bul.

و خود بادشاه نفس نفیسه گوهر شب چراغ سلطنت و شهریاری و شع
شبستان عظمت و بخنیااری ملکه عصمت قباب حضرت بیگم صبیله رضیه
بادشاه محمد شاه که بعد انتقال ازین جهان سریع الزوال فردوس آرامگاه
زبان زد بخطاب مذکور اند فخر دودمان خود دانسته در سلک ازدواج
خود کشیدند او باهم روابطه (۱) معنوی ازین وصلت ها افزودند - هرگاه آفتاب
هالمتاب به برج حمل تحویل نمود - و نوروز جهان افروز بازار گرمی روز
سر بر کشید - و تمازت آفتاب موجب دل سردی نهنگان بحر و غا گردید
تاب جرأت نیارده بمراجعت قشون بحدود مالوف بحضور شاه زبان الحال (۲)
کشوندند - و عجز خودها از هوای گرم هندوستان بناسازی آن معروض
داشتند - بادشاه بنابر آسایش آنها عزم مراجعت بطرف ممالک محروسه
خود تصمیم فرموده اختیار فرمانروایی مملکت هندوستان باختیار بندگان
سکندر شان گذاشته نهضت نمودند - و در دار السلطنت لاهور با فوج قلیل
شاهزاده تیمور شاه را گذاشته - و سردار ذوالقنار جهانخانا در رکاب بادشاه
زاده مامور کرده خود بکوچ های پی در پی و متواتر ببلده کابل رسیده
نضارت بخش آن مرز و بوم گشتند درین زمان سعادت اقتران پیش آمد
خانخانان وزیر معزول پسر اعتماد الدوله مرحوم و بدر الدوله بهادر پسر
خواجه موسی خان که گونه قرابت باین دودمان والاشان دارد گشت -
و خان مذکور بخدمت میر آتشی از حضور شرف امتیاز یافت و نجیب
خان بخدمت امیر الامرائی و بخطاب نجیب الدوله بهادر نابت جنگ
پایه عزت بر افراخت - و مجد الدوله بهادر بدیوانی خالصه شریفه مباحی
شده مرتبه اعتبار و امتیاز بلند تر ساخت - و فواب ضیاء الدوله سعد الدین
خان بهادر که در او ان آمد آمد شاه درانی بهاس حفظ حرمت و آبرو

کناره کش شده بود بملازمت اکسیر خاصیت کامیاب دولت و سعادت
ابدی گشت *

تشریف فرمودن جناب کیوان مآب حضرت
شاه عالم در حین بادشاهزادگی برای بند و بست
هانسی حصار و طلوع نیر دولت

Prince Shah
Alam goes to
Hānsihisar.

چون اختر عز و اجلال باوج سپهر اقبال طلوع نمود - و آفتاب سلطنت
و بادشاهی از افق کامرانی سر بر آورده نور گستر جهان و جهانیان گردید -
رای جهان آرای خدیو گیاهانے بمصلحت (دید) چنان اقتضا فرمود -
که جذاب عالمیان مآب بحدود هانسی حصار متوجه شده بتسخیر آن ضلع
همت بر گمارند - چنانچه حکم والا شرف اصدار یافت که سامان کوچ آماده
و مهیا سازند - و در استحضار راجه های شقاوت آثار که از دایره اطاعت
پای خود را بیرون گذاشته و زمینداران آن مرزوبوم که بغافرمانی خیرگی
اختیار کرده اند تنبیه و تادیب نمایند - چنانچه پیش نهاد خاطر قدسی مآثر
از فراهم فرمودن عساکر فیروزی مآثر و آلات توپخانه برق نشانه و دیگر اسباب
جنگ و حرب گردید - آخر با ساز و سامان و از جمعیت پردلان و بهادران
رایات ظفر آیات بعزم آنحدود فلک فرسا گشت - و مدار الدوله بهادر پسر
خورد خواجه موسی خان را بسرکردگی افواج و نظم و نسق امور مقرر فرموده
برکاب ظفر انتساب اختیار نمودند - بالجمله بعد قطع منازل سرکار نارنول
مخیم بندگان رکاب فتح ایاب شد - و اکثر از سران و سرداران آن نواحی
در رکاب والا سرمایه سعادت اندرختند - و غاشیه اطاعت بر دوش گذاشتند -
بعد انقراض خاطر عاطر از امور آنحدود مراجعت صلاح وقت اندیشیده ازان

Shāh 'Ālam
goes to sar-
kar Nāmīl
and to the
parganahs
Jahīar and
Riwāri.

سمت نهضت رایات ظفر آیات گردید - و برگزیده جهنجر از مقدم همایون رشک افزای بهاران گشت - و درین ضمن برگزیده ریواری که از جمله محاللات صرف خاص از عهد پیشین است نیز مضرب خیام فلک احتشام شده - و چندی مقامات (اقامت) فرموده بنظم و نسق آن سرزمین پرداختند - رعایای آنجا که زور طلب بودند - از صولت موبک گیتی ستان سر اطاعت بر آستانه دولت نهادند - و بادای مراسم عبودیت و بندگی درگاه آسمانجاء تن در دادند - اکنون قلم سوانح نگار دیگر بار از احوال وزیر ناهنجار بشرح و بیان می پردازد - چون غازی الدین خان بعد برهمی کار خود طرح آشنی و مواسات باشرف انور شاه ولیخان وزیر شاه درانی افکنده - و دست توسل بدامن وزیر زده مریمی خود ساخت - بنابر اینکه آب رفته بجمری خود آرد - مرشد زاده آفاق مرزا هدایت بخش و مرزا بابا علاءالدوله که نسبت خویشی و برادرزادگی در بارگاه شهنشاهی داشتند - توره ساخته بخیال خام باراده ملک گیری پورب برپا خود را ساخت - و از پیشگاه خلافت رخصت گردید - میخواست که نلافی تقصیرات ایام ماضیه باین دست آویز نماید - و خدمتی بجا آرد - تا بلده فروخ آباد که بتعلق احمد خان بنگش از اسلاف او مقرر است کوچ بکوچ درانجا رسید - ازانجا که احمد خان نمک پرورده این دودمان دولت ابد مدت بود - و غاشیه اطاعت و فرمان برداری ابا عن جد بر دوش خود میداشت - بیاسداری آداب مرشد زاده آفاق شرط ندویت بجا آورده ذخیره اندوز سعادات گشت - و لوازم حق نمک ولی نعمت بتقدیم رسانیده بدولت ملازمت مرشد زاده آفاق فایز گردید - غازی الدین خان اتفاق سران افغانه را فوز عظیم دانسته از فتنه انگیزی بعمده اعظم اراکین دولت نواب شجاع الدوله بهادر طرح آویزش و پیچش افکند - آن رکن السلطنت آداب بادشاه زاده را مد نظر

Ghāzi-ud-din
Khan marches
on Shah-
jahanābad.
Mirzā Hidā-
yat Bakhsh
and Mirzā
Bābā 'Alā-
uddaulāh
join the ex-
pedition.
The Vizir is
also accom-
panied by
Ahmad Khān
Bangāsh,
Malhar Rao
Holkar and
Rāghu.

داشته اغماص از رای فساد اندیش او نموده مشغول باو نگشت -
 و کفاره کش شد - ازانجا که سررشته ارتباط از قدیم بسرداران مرهته‌ها
 داشت - و زشتی و بدسرشتی در طیفنت این مخرب سلطنت -
 و فساد انگیزی مضمور و مزمین^(۱) در اصل خلقت بود - با آنها درستی امور
 خود ساخت - و بار دیگر کمربین بعداوت سلطنت عظمی بست -
 و به‌مراهی راو ملهار که از سر کرده‌های قوم مرهته بود - و راهو که از اقربای
 باجی راو که سردار عظیم این گروه شقاوت پزوه است روان گردید -
 و احمد خان بنگش را بکلمات تزییر فریفته خوبش ساخته عقد مواخا
 بمبادل دستار همدیگر بست - و بطمع منصب امیر الامرائی متفق خود
 ساخته همراه گرفت - و با لشکر سنگین و گران معاودت نموده قریب حصار
 دار الخلافه شاهجهان آباد رخت ادبار انداخت - و عرایض بمضامین
 عقیدت مشحون در حضور قدسی بلطایف معاذیر از کمال تزییر ارسال
 داشت - تا آنکه کار بمحاصره شهر کشید - و نجیب الدوله میر بخش
 تاب سرکشی آن ناهنجار نیارده از راه فدویت و جان نثاری سد راه آن
 شقاوت منڈش گردیده مستعد مقابله و مجادله گشت - و قوم افغانه داد
 جلاوت و شجاعت داده بعرب و پیکار قدم جرات پیش گذاشتند - از طرفین
 توپ‌های آتشین دم برق افکن سر شدن گرفت - و آتش کارزار شعله زن
 گشت - و بعمارات و دیوار خانه‌های سکنه شهر تزلزل و خلیل راه یافت *

Najib-ud-
 daulah, the
 Mir-bakhshi,
 meets the in-
 vaders.

* نظم *

جوان و پیر در آهن نهان شد * ز چار آئینه جوی خون روان شد
 ز بیرق‌های سرخ و زرد در دشت * نموده شعله در نی زار گلگشت

چو رعد از کوسها برخاست آواز * زمین را جاده‌ها شد بال پرواز
 بر آورد از گریبان کرنا سر * فشانید آستین بر شور محشر
 شد از بانگ نفیرش گوش چون کر * سلامت کرد از هیجا تنفر
 پیاده بر سوار آتش فشانده * بساغر خم می بیغش فشانده
 هزبران پیشه دیده سرخ از خون * چو گل دندان بر آوردند بیرون
 بگردن بسکه نقش آه بستند * هزیمت را بهر سو راه بستند
 تا هشت روز این هنگامه رستخیز گرم بود - از انبوه^(۱) در دریای لشکریان شهریان
 بستوه آمدند - جذاب جهان بانی از مصلحت اندیشی - که در طول ایام
 مبارزه شهر رو بخرابی خواهد نهاد - و دست ظلم و تعدی بر شهریان از
 فوج غنیمان دراز خواهد گشت - بمقتضای رافت و عاطفت - ترحم بهال

Shāh 'Ālam permits Najīb-ud-daulāh to go to Patthargarh and Najībābād. A treaty is made between Najīb-ud-daulāh and the chieftains of Decan. thanks to the exertions of Mazhar 'Ali Khān, uncle of the author. Ahmad Khān is appointed to the office of Amīr-ul-umārā and Mir Bakshī, and on him is conferred the title of Bakshī-ul-mamālīk Amīr-ul-umārā, Ghulib Jang Bahadur;

رعایا و غربا فرموده - در نصایح بروری آن مست باد غرور کشوند - و از
 ارتکاب این چنین حرکت - که موجب خرابی و بربادی شهر بود -
 باز داشتند - و معروضات خود غرضانه او را - با وصف اینکه حسن بندگی
 و جانفشانی نجیب الدوله بهادر مقنوش صفحه خاطر کرامت مظهر بود -
 مقرون اجابت فرمودند - و رخصت نجیب الدوله بهادر بوطن مالوفش
 جایز داشتند - چنانچه عهد و موثیق فیما بین بهادر موصوف و با سرداران
 دکن معرفت مظهر علیخان بهادر عمومی راقم محکم گردید - و از اندرون شهر
 برآمده عازم پتھر گده و نجیب آباد که ملجا و ماوای خانمیزی الیه بود
 شرف دستوری یافته معه الوس و اسباب حرب روانه شد - وزیر بسعدت
 ملازمت اکسیر خاصیت جناب همایون افتخاراندوز گشت - و خدمت
 امیر الامرائی و میر بخشگیری از تغیر نجیب الدوله بهادر باحمد خان
 بنگش از حضور لامع الذور مفروض ساخت - و بخطاب بخشی الممالک
 امیر الامرا غالب جنگ بهادر پایه اش بارج گردون برافراخت - و جناب

خدیو گیهان بعفو جرایم ما تقدم او پرداخته مختاری مهام سلطنت بطور او گذاشتند - آن تیره روزگار بد کردار چون بر مسند وزارت و مختاری نشست - دیگر باره به بیخ کفی خود تیشه در دست خود گرفته قدم در وادی ناکامی گذاشت * شعر *

Ahmad
Khān expresses a wish
to travel to
the Punjab
and to Kabul
with the as-
sistance of
the chiefs of
the Deccan.

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه * بآب زم—زم و کوثر سفید نتوان کرد
یعنی بار دیگر هوای تصرف پنجاب در سر او پیچید - و تسخیر آن بلده
تا صوبه کابل که سرحد قدیم مملکت بادشاه هندوستان ست باعانت
سرداران دکن مکفون خاطر ساخت - و کمر انتقام به پشت گرمی فوج دکن
و نوشتجات آدینه بیگخان فوجدار درآبه و بست جالذهر که مرد مدبر
و از جمله ارکان صوبه لاهور و از عمدهای تا بیغان نواب معین الملک مرحوم
و خان بهادر دلیر جنگ صوبه دار پیشین بود بر بست - بناء علیه سرداران
دکن را با فوج سنگین روانه آن نواحی نمود - هر چند اینمعی قرین
مرضی صواب اندیش جناب قدسی حضرت جهانبانی نبود - و همت
والانهمت موافق تقاضای وقت ملک بخشیده را باز گرفتن اقتضا
نمی فرمود - لیکن بکلمات ریب و فریب و انواع تزویر خاطر اقدس را از
همه باب مطمئن کرد - اکنون شیدیز قلم را از وادی این گفتگو تافته بهره گاه
شهود یعنی خروج گیتی خداوند جولان میدهد *

معاودت فرمودن خدیو موید کردگار یعنی حضرت شاه عالم بدھلی و شومی وزیر ناهنجار

مبدأ فیاض از عطا کده جود و نوال باراده خویش همه وقت مستعد
فیوض لایزال - درین عالم کون و فساد به نیرنگ جلوه پرداز می مظهر

Shah 'Ālam
returns to
Delhi.
Villainy of
Ghāzi ud dīn
Khāi

قدرت نمائیسست - درین کارخانه ایجاد و عالم تکوین و ابداع عجایب نقوش
 بدیع از مو قلم مصور ازل صورت پذیر میگردد - که بچشم این کارنامه مانی
 نگار - و بدیده حقیقت گزینان باطن دوست یادگار روزگار است * * نظم *
 کسی را که حق مطلع نور کرد * باوصاف محمود منظور کرد
 نخست اینکه کردش بزرگی عطا * که بر همگنان گشت فرمانروا
 دگر داد از علم باطن بیاد * که از دیگران گشت قدرش زیاد
 سیوم صدق نیت چهارم سخا * باو کرد روز ازل حق عطا
 به پنجم ز دل کردش آئینه ساز * که از روی هر کس برد پی به راز
 ششم داد او را چنان اقتدار * که عالم کفد طاعتش اختیار
 باو داد هفتم شجاعت چنان * که از بیش و کم بر نتابد عنان
 کرم کرد نصرت بهشتم مقام * که بستاند از شاهد ملک گام
 نهم داد بر عفوش آن دست رس * که نبود به بد در مکافات کس
 دهم پرده پوش است بر عیب غیر * که مردم ازو چشم دارند خیر
 ده و یک عزیمت بتحصیل مال * بشرطیکه باشد ز وجه حلال
 ده و دویمین حزم در کارها * که متحیر (۱) نگردد بآزارها
 ده و سیوم آزاد از بند خویش * که خوشدل بود ز آنچه آید به پیش
 ده و چارم این قدرت و دست زور * که از خود کند دور شر غرور
 بهم چارده وصف چون کرد جمع * جهانست پروانه و اوست شمع
 تعالی الله از فضل پروردگار * بود آن صفات از شهی آشکار
 که اصلش نجیب است و ذاتش کرم * ندارد بدل از بد و نیک بیم
 ز آدم شده تا باین دم جهان * پرستار آن شاه و اجداد آن
 بهم تشنه لب کو شود قطره زن * چکد ز استیغش هزاران عدن
 چو ابراست دست گهربار او * بجز جود نبود دگر کار او

- کرم میکنند پیشتر از سوال * مبادا که سایل کشد انفعال
 نمیدخواهد از کس سبب بهر جود * بهر تشنه عاید بود نفع زود
 بهر ذره دارد ز مهر انفاق * کمانش چو ابروست پیوسته چاق
 چو گوهر ز غیب آبرو یافته * ز حق آنچه درخواست او یافته
 هر آنکس که او را به بیند بخواب * گل دامن او بود آفتاب
 ندیدست گر عفو حق را کسی * نماید نظر سوی آن شه بسی
 چو دیده ز مردم به بیند بدی * کشد پرده بر رویش از بخردی
 بحلمست ثابت قدم تر ز خاک * زمین را بود از تزلزل چه باک
 چه گویم دگر وصف آن بادشاه * که دارد بدرویش از دل نگاه
 بدنیابا بود رغبتش بهر دین * که از عدل و داد است برپا زمین
 ز بس گشت از خواهش خود جدا * بود حب و بغضش برای خدا
 ز بس فارغ از شادی و غم بود * تو گوئی که رحمت مجسم بود
 دل صاف او کم ز آئینه نیست * بهر صورت از کس درو کینه نیست
 چو عهدش بود مایهٔ ابتهاج * غنی گردد از احتیاج احتیاج
 نو آئین شهی بهتر از پاستان * که کویش بود قبلهٔ راستان
 سزای جهان بادشاهی شدن * سزاوار ظل آلهی شدن
 خردمفد روشن دل و پاک ذات * مجسم خدا ترسی کاینات
 دل صاف او جام گیتی نما * بشمشیر اقبال کشور کشای
 کفش ابر دریای رحمت نثار * شده سبز از رشک اش روزگار
 ز صهبای نامش نگیں گشت مست * به (قبض) سفید و سیاه یافت دست
 ز کار جهان دارد او آگهی * مقدر باو گشته فرماندهی
 خداوند شمشیر و تاج و نگیں * بحکمش کمر بسته چرخ برین
 ز خورشید او نقش برتر زده * بهندوستان سکه بر زر زده

الهی بود تا زمیسن و زمان * در ایجاد نوع بشر تو امان
 بود ذات آن داور مستطاب * بدین و بداد و کرم کامیاب
 بود دولت و عمر و جاهش فزون * نه بیند کم و کاست از کاف و نون
 کلیدی بدست آیدش از قضا * که گردد در آفاق مشکل کشا
 کشاید بهفتاح عدل و کرم * در گنج دان فریدون و جم
 چو خط سطرلاب پهن و دراز * کند رسم کیخسروی تازه باز
 ازو کار نامه بماند بسی * که نزدیک و دورش بخواند کسی
 دعای من این است هر بامداد * بآمین روح الامین یار باد
 چون تقادیر رب قدیر و نیز عادت الله در زمانه چنین رفته که بعد
 هر محنت راحت و عقب هر الهی فرحت است - ازینجا است
 که گفته اند - تا رنج نکشی گنج نیابی^(۱) - مصداق این مقال پاره از احوال
 سعادت اشتمال حضرت خدیو زمین و زمان نایب دادار ایزد بیهمال است -
 که چون غازی الدین خان را بسکه بد گوهری جبلی و شور بختی اصلی
 در طینتش سرشته بودند - از راه حسد غیر خود را بر سر جاه و حشمت
 نمی توانست دید - و ایتمعی از کمال تکبرش متصور است که پیش
 کسی سر فرو آوردن از نقصان اقتدار و اختیار خود میدانست * * مصرع *
 (با طینت اصلی چه کند بد گهر افتاد)

بغایر آن فوج کشی خدیو دوران بر خاطر بد مآثر او برهم میخورد -
 و پیوسته در شعبده انگیزی می بود - که این جمعیت متفرق شود -
 و بظاهر که ثروتی بندگان حضرت رسانیده اند مبدل گردد - و نیز خوفناک
 از نیروی پنجه اقبال عدو مال این دولت خداداد میبود - چنانچه

پیوسته خطوط خود مبنی بر اغوای موسی خان بلوچ و دیگر زمینداران و کشاورزان آن نواح برای برهمی امور که آن کوتاه اندیش تیشه بهای خود میزد نوشته - چنانچه سالم علی خان نامی که در قلعهچه برگنده جهجر رخت ادبار داشت از پشت گرمی آن فتنه پرداز سر خود را در حلقه بندگی و اطاعت گیتی خداوند نمی آورد - و جبین عبودیت بر آستانه (۱) فلک نشان نمی سود - جناب مرحمت گستر از بزرگ منشی نظر برین (بد پردازی) او نغمه امراض بعمل می آوردند - چون طغیان و عصیان آن فرومایه از حد گذشت - قهرمان قهر سلطانی بجوش آمده پشه (۲) آن تپه مغز پیدش نهاد خاطر همایون گشت - به بهادر علیخان بهادر - که در عهد میمنت مهد بخدمت میر سامانی سر فراز گشته - فرمان قضا توامان شرف

صدرور یافت - که آن تیره بخت نگوینسار را بسزای اعمال و پاداش سرتابی و محال اندیشی او رساند - چنانچه بهادر موصوف شبگیر بر قرینه کلانی که ملجأ و مامن آن بد مآل بود رسیده تاخت و تاراج نمود - و غنیمت بسیار از نقد و جنس بدست آورده - بر عتبه علیه رسانید - و چون حق غازیان اسلام بود - جناب همایون تمام آنرا باونها (۳) بخشیدند - و مال و اجناس غنیمت به بهادران کار آزما قسمت فرمودند - علی الصباح آن موافق تجویز رای جهان آرای عقده کشای جناب خسرو جهان بهادر مذکور با فوج ظفر موج بطور سیر و تماشا گرد آن قلعهچه و آن ناحیه سوار گردید - از قائیدات ایزدی و اقبال سرمدی آن دست پرورد لطف الهی بیک گرد آوری قلعهچه جهجر را مفتوح ساخت - و باندک دار و گیر سالم علیخان را زنده دستگیر نموده معه همراهیانش به پیشگاه خلافت جهانبانی آورد - و خود نیز

Bahādur 'Alī Khān Bahādur is appointed to punish the *kal'adār* of Jhajar, who is defeated and captured.

از ظهور نیکو خدمتی و ادای حق نمک ولی نعمت درجهان سر افتخار
 باوج فلک دوار رسانید - جهان داور از کوچکدلی و بزرگ منشی تفقد
 بحال برابا و رعایا فرموده از قتل و غارت امان دادند - و سالم علیخان را
 بیاس خاطر وزیر ناهنجار بموهبت خلعت فاخره پایه افتخارش
 بخشیدند - ازین فتح و نصرت خدا داد که نشانه نصر من است - عبرتی
 بر دل‌های کوته بیدان و عاقبت نا اندیشان مستولی گشت - و سلوک طریق
 فرمانبرداری و اطاعت در جناب ولی نعمت که موجب فلاح دنیا و هم
 عقبی است منظور و مرکز خاطر سرکشان و زمینداران آن سمت گردید -
 چنانچه موسی خان بلوچ معرفت بهادر علیخان بعفو جرمه خود و ادای
 مال واجب و پیشکش الحاح کرد - و خدیو رافت گستر از سر جرایم آن
 در گذشته تقصیر او را بذیل عفو پوشیدند - ظهور این معنی چون باعص
 پریشانی خاطر و تردد باطن و ظاهر وزیر پر مکر و تزویر گردید - و هراس

Shāh 'Ālam
 starts for
 Delhi, in obe-
 dience to the
 commands of
 'Ālamgir II.

و خوف عظیم بر دل او رسید - بنابراین سید جمیل الدین خان بهادر
 و بهادر خان بلوچ را روانه بآن صوب نمود - و شقه خاص حضرت خدیو
 گیلهانی ابو العدل عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی طاب الله ثراه در باب
 طلب گیتی خدیو دست آریز کید خود نموده معه شقه خاص هر دو
 سرداران را روانه ساخت - هرگاه سید جمیل الدین خان و بهادر خان
 قریب لشکر ظفر اثر رسیدند - بدریافت کثرت فوج و دلایران جنگجو تاب
 مقاومت در خود ندیده از حرب و کارزار سپر انداختند - و غیر از لطایف
 الحیل بکار بردن صوابدید خودها ناندیشیدند - چنانچه روباه صفت در کید
 و شید کشوده خاطر قدسی مفاظر را باقسام موکد و عهد و پیمان مجسده
 مطمئن نمودند - و برای آستان بوسی معلی کوچ بکوج متوجه ساختند -
 هرگاه رایات نزدیک شهر سایه افکن شدند - مرشد زاده آفاق صبرا

Mirzā 'Āli
 Jāh and
 Mohdi Kūli
 Khān come
 to meet
 Shah 'Ālam.

عالیجابه بهادر بعز و احترام معه مهدي قليخان نمكحرام^(۱) (پيشوا) تشریف آوردند - و بعد ملاقات کیفیت بداندیشی و فساد انگیزی آن تبه روزگار بی کم و کاست مفصل بشرح آوردند - چون خدع و مکر آن روباه سیرت ذهن نشین خاطر کرامت مظاهر گردید - غیر ازین مانع به حصول ملازمت حضور انور و تشریف فرمائی در قلعه مبارک بلوای سپاه برای تذخوای و تعرض آنها بداخل شدن شهر و قلعه مبارک مصلحت دید و مدنظر کرامت منظر نگشت - چون ارشاد همایون بآن روبه مذش یعنی مهدي قليخان ضلالت نشان باینوضع صادر شد - ماخذ بخت خود خان مذکور برگشته رفت - و مرشد زاده آفاق مرزا عالیجابه بهادر داخل قلعه مبارک شده معروفات حضور بجناب قدسی جهانبانی نمودند - رای عالم آرای اقتضا چنان فرمود که چون آن بدخواه پرده از روی کار برداشته سهل نباید پنداشت - و همت بر تدارک آن باید گماشت - که گوشمال واقعی عاذه احوال آن بدسگال فاعاقبت بین گردد - مقارن اینحال از تأییدات ایزد متعال و یازری طالع عدو سوز جناب خدیو امافی و آمال عرضی ویتل راو مرهته که سردار موفور الاقتدار بود - مشتمل بر رسوخ عقیدت و لوازم عبودیت و فدویت بکمال عجز و نیاز بوقت شب در عین تردد خاطر همایون معرفت بهادر علیخان بهادر از نظر کیمیا اثر گذشت - از آنجا که ایزد کار ساز بتائید این برگزیده روزگار است - رفاقت چنین سردار عظیم الشانرا در زمره بندگان عبودیت کیشان مغنم تصور فرموده بمراحم خاص اختصاص بخشیده در سلک ملازمان و بندگان درگاه کیوان نشان سعادت پذیر گردانیدند - و موافق فرمان قضا توامان عالی الصباح که صبح اقبال از افق اجلال خدیو مؤید ایزد لایزال سر بر آورده - سردار مذکور مع فوج سنگین و گران کمر اطاعت و انقیاد بسته و بجانفشانی و جان نثاری دامن همت بمیان

Vithal Rao
sends a peti-
tion to Shāh
'Alam and
travels with
him.

بر زده حاضر بر آستانه دولت شده حلقه بگوشي و غلامی را وسیله نیکنامی و افتخار دنیوی و نجات اخروی دانست - بعد حصول این مرام رای صواب نمای جناب والا چنان اقتضا فرمود - که کوس کوچ زدن و نهضت الویه ظفر طراز لژین وادی نمودن مصلحت وقت است - بظاہر آن در همان روز جناب گیتی افروز حرکت فرمودند - و آنروی آب جمن نزول اجلال مقرر گردید - در همان اثنا خبر بمسامح حقایق مجامع رسید - که لشکر بد اختر غنیم لئیم بد فرجام عزم بالجزم بمحاربه و جنگ غازیان

The Deccan armies in obedience to Shah 'Alam's orders attack the camps of Jamil-ud-din Khān and Bahādur Khān Bah-lūch.

نصرت شعار اسلام دارد - و بسر کردن گوله‌ها بر بنگاه لشکر فیروزی اثر قدم جرأت پیش گذاشته - و خامت عاقبت برای خود آماده میسازد - بد کژیان ملازم رکاب ظفر ایاب حکم مطاع عز صدور یافت - که آن بد کیشان خیره سر را بسزای کردار آنها رسانند - فوج دکئیان بمجرد صدور حکم واجب الاذعان یکبارگی بر سر آنها ریختند - و از نیزه‌های جان ستان آنها را از جا ربودند - و مانند بذات المعش متفرق ساختند - و بسیاریرا بدرک اسفل جهنم فرستادند - و داد شجاعت و دلوری دادند - و از جانبی هنگامه قتال و جدال گرم گردید - و بتوپ و تفنگ و تیر بازی نوبت رسید - آخر الامر بهادران نبرد آزما آن بد کیشان را یکسر از آب تیغ گذرانیده آن صحرا را مانند لاله زار از خون آن گروه تبه کار نمودند - و خاک مذلت بر فرق اعدای دین و دولت ریختند *

اجل ریخت زهر هلاهل بجمام * شده تلخ ازان جان شیرینی بگام
زمین و زمان را غضب زد بهم * کشید انتقام از ترحم ستم
فرو رفت پای شفاعت بگل * نشان خدنگ بلا کشت دل
ز بس خانه بر مردمان تنگ شد * نظر را بچشمک زدن جنگ شد
دران عرصه میکرد گرز گران * بدوکان کیسی کار آهنگران

سنان دلیبران دران کارزار * گذر کرد از دل چو مژگان یار
 ز بس دید از تیغ و خنجر ضرر * خطر را دران عرصه آمد خطر
 بهر کس که زد از غضب گرز پشت * بتن نرم شد استخوان درشت
 بدل تنگ جا کرد پیکان تیر * کمانگشت از کشمکش گوشه گیر
 بهر جا که فیل اجل پا گذاشت * بزیر قدم نقش گرداب داشت
 عیان شد ز خون یلان رود نیل * نفیر اجل گشت خرطوم فیل
 ز بس بر هواهر طرف خاک شد * زمین مردم چشم افلاک شد
 یلان رخس کین چون برانگیختند * بشمشیر از مهر خون ریختند
 ز تیر کماندار شمشیر زن * مشبک چو آماج گردید تن
 خدنگ دلیبران در آن کارزار * سیاهی ربود از خط و خال یار
 سپر بسکه از تیغ شد چاک چاک * گل فذح افتاد از زیر خاک
 کمان بست چون ره دران دار و گیر * دل پر جگر گشت پیکان تیر
 کمان برد چون دلبران دل زدست * برابر ز خون یلان و سمه بست
 یلان آتش کین بر افروختند * پروبال مرغ نفس سوختند
 غضب کرد کشت محبت درو * وفا بست با بیوفائی گرو
 ز بس حلقه زخم زهگیر شد * نظر محو نظاره تیر شد
 بعد اشتعال آتش قتال و جدال افواج آن بدسگال عیب گریز را هذر
 شیر دانسته - مانند بخت خویش بشهر برگشتند - و از افضال دادار
 بیممال جهان داور مظفر و منصور از آب جمن عبور نموده آنروی آب را
 از زدن خیام اقبال فلک احتشام رشک افزای خورشید از انوار آن فرمودند -
 در ضمن این احوال نوبنخان که مصدر تردد شده و حاضر باش از دولت
 خواهی در رکاب سعادت انتساب بوده - مورد عواطف بیکران و مهبط عنایات
 بی پایان گشته شریک (مشاور) گردیده امتیاز یافت - و سر فراز شد -

و در رای بیضا ضیا موافق صوابدید بعضی خیر اندیشان چنان گذشت
که باطراف پورب عنان عزیمت جلو ریز ساخته لوای ظفر پیرا را متوجه

Shah Ālam
is prevented
from pro-
ceeding east-
ward and is
recalled to
Delhi by
'Alamgir II.

آن حدود فرمایند - چنانچه کوچهای متواتر بسمت مذکور بعمل آمد -
و ویهل راو نیز بالتزام رکاب سعادت در ادای مراسم عبودیت و بندگی
بوده در استحکام مبانی آن می افزود - هرگاه بر صفحه خاطر وزیر
سیه کار رو سفیدی راو مذکور بیکنادلی در بندگی حضور و صدق نیت
و وثوق رسوخیت او منقوش گشت - افسون دیگر از عقل بیرون و از
قیاس افزون آن فرعون بر دمید - و راو مذکور را بطمع مال و منال که
بخیال حوصله ننگجد فریید - و قسمهای شدید یاد کرده - آن راسخ الاعتقاد
را از اراده عدم نساد انگیزی خویش مطمئن ساخته در صلح کشود -
و جهاندار مالک رقاب را حضور طلب بار دیگر نمود - خدیو سعادت مند
ازلی و ابدی بهاس ارشاد جناب خسروی انقیاد حکم را انساب و اولی تصور
نموده فسح عزیمت حدود پورب فرمودند - و بهیئت مجموعی سپاه و حشم
احرام طرف کعبه امانی و آمال بستند - چنانچه طرف قریب دار الخلافه
محل نزول اجلال گردید - بعد هذا راجه ناگرم را که از عمدلهای سلطنت

Raja Nagarmal
comes to
meet Shāh
'Ālam.

و مرد راست باز و کچ بر انداز بود برسم استقبال و بجهت اظهار استحکام
عهد و ایفای آن فرستاد - راجه مذکور شرف ملازمت حاصل کرده بی کم
و کاست حالات کماهی بموقف عرض بغدادگان خدیو گیهان رسانید - از بسکه
آن بد گوهر تخم عداوت در مزرعه دل پر کینه خود می کاشت - آئینه خاطر
صافی مظاهر جناب والا از لطایف الحکیل آن مکار صفا نیافت -
و زنگ کدورت از بد جوهری او زدرده نشد - بغابر آن مضرب سرادق
اقبال ساحت باغ جعفر خان و حویلی علی مردان خان بتوکل انیزد
منان گردید *

ذکر وقایع که در حویلی علی مردان خان
 (محاربه دست اول که) با کسان وزیر بمیان
 آمده - و از افضال ایزد متعال و به نیروی
 اقبال بر آمدن حضرت گیتی خدیو
 از محاصره (آن) اهل طغیان و بسلامت
 کوچ فرمودن از آن مکان

بتاریخ یازدهم ماه مبارک رمضان که جمیع اهل اسلام بطاعت الهی
 قیام داشتند - آن ضلالت کیش معنی *أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ* یعنی
 وفا بکنید شما بعهد من - وفا میکنم من بعهد شما - فراموش اول روز کرده
 بمقتضای بد باطنی و بد جوهری لوی خصومت بر افراشت - و قدم
 از دایره حق نمک بیرون گذاشت - مصداق این مقال چنانست - که
 آن ضلالت کیش به بی پردگی و بی آزر می فوج جرار آماده حرب
 و پیکار تعیین ساخت - که از هر چهار طرف گرداگرد دولت خانه چون
 نگینی که در حلقه انگشتری باشد در گیرند - و بقصد مقابله مستعد شوند -
 هرگاه که آن ناکسان اشرار در رسیدند - و بهادران رکاب سعادت باین (۱) وضع
 دیدند - معروض نمودند - که هرچه حکم - بمجرد مشاهده این صورت زک
 غیرت خسروی و حمیت شاهی بصحرت آمده فرمان قضا جریان
 صادر گشت - که بدفع این بوم های شوم که هجوم آورده اند کوشش
 مردانه بکار برند - و قدم همت و جرأت فرا تر گذارند - و دمار از روزگار آن
 دغا پیشگان که گرفتار غضب قهاری اند بر آرند - و نگذارند که چیره دستی

Skirmish
 between
 the Vizir's
 troops and
 Shāh 'Alām
 in the palace
 of Ali Mar-
 dān Khan.

کسی نماید - پلنگان بیشه وفا و نهنگان دریای هیجا حاضر الوقت
 که در آنجا بودند - بر خون آنها دلیر گشتند - و با وصف قلت خودها و کثرت
 اعدای مانند شیران شریزه که در رمه گوسفندان افتد - داد مردی
 و جوان مردی از هر سو دادند - و کوششهای مردانه و آویزشهای دلیرانه بجا
 آورده مانند کوه پای ثبات افشردند - و بر دشمنان یاجوج خصلت سد
 سفدر از پردلی و ثابت قدمی خود بستند - القصة هنگامه جنگ
 گرم گردید - و توپ های آتشین دم نعره کشید - آتش تغنگ برق آهنگ
 چشمک به پینگ اجل زده جان از تن می بود - و توپ رعد آواز صاعقه
 بار خس و خار وجود ناپاک آنها را با آتش زد - عقاب خدنگ در مرغزار
 جنگ بال و پر کشاده از خود وزره آهنین در گذشته از خون باطل ستیزان
 مفقار سرخ کرده * * * * *
 * نظم *

به پیکار افتاد آهنگ کار * شد آماده رزم گه شهریار
 نهان کرد چون ماه رخ در نقاب * لب آسمان را گزید آفتاب
 فکند آسمان طرح کین گستری * ز مهر آئینه کرد صیقل گری
 بگوش آمد از طبل جنگ این نوید * که شب جیب صبح قیامت درید
 بر آورد صورتجلی خروش * سحر شد برزم شب آئینه پوش
 ز شور یلان یسار و میمن * در آمد بجوش آسمان و زمین
 دلیران نمودند از بیم جان * در آئینه چون عکس خود را نهان
 برابر و چو شاه جهان زد گره * کمان گوش زه کرد اهسنت و زه
 بر آورد شه تیغ را از میان * هلال ظفر شد ز مطلع عیان
 بهر سو که از خشم شمشیر زد * بخون غوطه چون ناخن شیرزد
 بکف داشت در رزم شمشیر او * ز جوهر ساجل بهر قتل عدو
 سر مردم از گرز او گشت پست * زره چشم از نور نظاره بست

بهر سو که می‌رود چو سیلاب گام * نمی‌کرد اندیشه از ازدحام
 دشمنشیر خونبار شد دستبار * بر آورد از دشمنی دین دمار
 مگر بود تیغش همای ظفر * که سودای او داشت سایه بسر
 ز گرز جهان جوی مگر صدمه خورد * که شد استخوان فلک خورد خورد
 اگر ضرب گرزش به بیزد بخواب * شود کوه چون مهرهٔ موم آب
 گرفت او کمان زرافشان بدست * بر افلاک نرخ مه نو شکست
 عقاب ظفر بود گوئی خدنگ * نمی‌جست از چنگ او مرغ رنگ
 اجل تا کند غارت نقد جان * بهحصن جگر نقب زن شد سنان
 چو خورشید رخشان بکف داشت تیغ * نمی‌خورد یک ذره بر کس دریغ
 چنان گرم شد رستخیز جدال * که مرغ نفس در نفس سوخت بال
 چنان طانت زندگی طاق شد * که بر مرگ خود مرگ مشتاق شد
 عدو دانهٔ کین بدل گرچه کاشت * بکف ابر او برق جانسوز داشت
 فشانید تیغش ز بس خون ناب * چنان (۱) بست بر پنجهٔ آفتاب
 سنانش بهر سو که شد نیوزه باز * زبان کرد بر طعن اعدا دراز
 ز شمشیر او شد سری گر جدا * سنان داد بر دوشش از مهر جا
 در آمد ز خون یلان دشت و در * برنکینی بوستان در نظر
 دلیران پی نام در روز کین * نرفتند از جا چو نقش نگین
 دلیران دران معرض تیر و تیغ * نکردند از جان فروشی دریغ
 نشد گرسنه چشمی تیغ و تیر * ز خون خوردن مردم رزم سیر
 دران رزمگه کرد تیغ و تبر * تهی کاسهٔ هوش از مغز سر
 فلک خواست (بیجا) کند زان نگین * بچوگان کین ناف گوی زمین

ولی بخت و اقبال یاری نداد * نشد باز بر رخ در این مراد
چنان لشکر دین جگر خسته شد * که راه نگاپوی کین بسته شد
بالجمله خدیو اسلام در این غلو ظلام تیره انجام نفوس نفیس مصدر
تردودات بی پایان آنچنان گشتند که روح و روان بهمی و اسفندیار زبان
آفرین و احسنت بر کشاد - و از شجاعت و دلیری و دلاوری خویش پیش
خدیو زمان سراپا دل و جگر گردن نهاد - پیر و جوان بمشاهده زور دست
و بازی آن معرود تأییدات ازلی بصد زبان تحسین نموده مثال آئینه
حیران ماندند *
* بیت *

چنین بازو - و دست زور آور * بر آرد از زبان الله اکبر

دارای رستم خصال در چنین معرکه قتال و جدال که زهره آهن دلان آب
و جگر شیر دلان بیناب میشد - بکمال استقامت و استقلال عنان سکون و قنار
از دست نداده با جانبازان و جان نثاران معدود - دمار آن گروه عاقبت
مردود - بر آورده سمند فلک مانند را بصوب مورچال مخالفان بدسگال
چالیش اجلال داده بر قلب لشکر دشمن گرم عنان و شیر^(۱) جولان فرمودند -
هرچند آن گروه شقاوت پزوه هاله وار گرد گرد^(۲) آنامه سپهر سلطنت حلقه
کرده ازدحام عام نمودند - لیکن از آتش برق صمصام جانسوز آن تیره درونان
مجال نمی یافتند - و بخيال محال خود پی نمی بردند - که سد راه آن
خورشید فلک اجلال می توان شد - و بهر جانب که همراهیان رکاب ظفر
انتساب رو می آوردند از ضرب تیغ بیدریغ از کشته‌ها پشته‌ها می کردند -
قصه مختصر که از تأیید ایزدی و از یآوری طالع سعادت قرین سرمدی
جناب خسرو جهان ازان دریای ذخار^(۳) رنج و بلا مانند سیل دمان باتفاق

بعضی از دولت خواهان جان نثار در گذشتند - و بر سمنند صبا رفتار که
 بخطاب یار وفادار از حضور مخاطب بود سواره بر آمدند - آری رهائی
 و نجات از چپین مهلکه جانگداز که از نصف النهار تا یکشنبه روز دیگر
 آتش کارزار شعله زن بود - و قریب سی چهل هزار سوار و پیاده در صد
 جنگ و پرخاش بوده در شقاوت بر روی خودها کشوده میداشتند -
 و کوشش بلیغ از شش جهت بیافتن دست بدشمنان آنجناب می نمودند -
 و ره بدلی^(۱) نمی بردند - محض از تائیدات ایزدی و نیروی سرمدی آن
 دست پرورد لطف الهی و زور شجاعت و دلوری ذاتی و ثابت قدمی
 حضرت خدیو جهان در همین معرکه هوش ربا که ازین کار نامه اقبال در
 روزگار یادگار خواهد بود - بعرض ظهور رسیده - و الا عقل محال اندیش تجویز
 نمیکرد که درین آتش توپخانه که بال طایر در هوا نفس زدن^(۲) میسوخت -
 و هر یکی به تیغ و تیر انگلی و تفنگ اندازی که مثل تگرگ می بارید
 ذخیره ناسعدتی و شقاوت برای خود می اندوخت - سلامت جستن
 از اعجاز و آب بر روی زدن بخت خواب آورد هوا خواهان دولت بیدار
 خداداد بود *

چراغی را که ایزد بفرسوزد * هر آنکس پف زند ریشش بسوزد
 شوربختان مخدول و منکوب پریشان و پشیمان دست از ناکامی خودها
 کشیده چون طالع برگشته خویش برگشتند - و درین معرکه کارزار راجه
 رام ناتبه که از ندویان و جان نثار عقیدت شعار بود - و میر سید علیخان
 و مرزا سبحان بیگ کولتاش که در عهد سعادت مهد بداروغگی دیوان
 خاص و خطاب خان جهان بهادر پایه عزت براج فلک دارد - و محمد

(۱) ره به بدلی (۲) که بال طایر هوا در نفس زدن

عاقلمخان ناظر و میر منیر علیخان سرچوکی خواصان که از خانه زادان قدیم درگاه فلک اشتباه و از سایر^(۱) امیر الامرا نواب شایسته خان مرحوم است - بزخم تیرو تفنگ ناصیه فدویت و ارادت را گلگون ساختند - و مورد انظار تحسین و آفرین شدند - و سید اعظم علیخان نبیره قطب الملک مرحوم و میر قوام الدین خان پسر نواب جان نثار خان مغفور ثعالبی^(۲) راقم سطور شربت شهادت چشیده جان بجان آفرین سپردند - و نام نیک بر جریده اینجهان بی بنیان از ادای حق نمک حضرت خاتان گذاشتند - و پهل رار که این ماجرا گوش کرد - مانند نسیم بذابرها دلی و عبودیت شعاری باطنی دریده - در حوالی تکبته مجنون معه فوج گران بلازمت حضور سر عزت بارج آسمان رسانده^(۳) شامل گردید - و از ندامت چشمان خود را اشکبار ساخته معذرت کرده^(۴) خویشت - که از فریب وزیر پرتویر دست کش از التزام رکاب فیض آماب^(۵) شده بود - زبان برکشود - و معروض حضور لامع النور نمود - که فدوی تازه از وطن مالوف خود درین بازیچه مکر و فریب وارد گردیده بود - و راه و رسم این قلب عیاران که بوی خلوص و وفای عهد ندارد - بمعک امتحان نکشیده بود - و زر نقد آبروی خود از آمیزش دغا و مکاری این خیانت پیشگان مفت برباد داده خاکستر ساخته - و نصاب کیمیا مانند که اکسیر نیکونامی در ضمن آن بود - در گوش حق نیوش ناصخته - سرمایه (جاردانی) سعادت ابدی به بوتہ گداز بدنامی سرمدمی انداخته - و آبروی پیشانی که بسجود آسمانه خلافت نورانی ساخته بود - از داغ مذلت داغدار نموده - ازان باز منتظر شمول لطیفه غیبی تأکدات بوده از آرایش و آمیزش خود را برکنار داشت - لله الحمد بفحواوی

Vithal Rao visits Shāh 'Ālam a second time and offers his apologies to that prince for not having accompanied him.

(۳) رسانیده

(۲) دلی

(۱) نایب

(۵) مآب - ایاب

(۴) کردن

یهدی من یشاء بر روی احوال این شکسته بال در هدایت طریق مستقیم
 کشود - و از خواب غفلت بیدار نمود - هزاران حمد و ثنای آن توانای یکتا
 است که ذات تقدس صفات از چنگ تزویر بد اندیشان زیانکار بسر پنجه اقبال
 سلامت جسته - و زور بازوی اعدا به حول و قوه الهی شکسته گردیده
 بامن و امان بفتح و نصرت توامان ازان مهلکه بر آمدند - اکنون تا جان
 ناتوان در خاک دان قالب عنصریست - بجان و دل در جان نثاری
 خواهم کوشید - و تشقه عبودیت بر ناصیه ارادت خواهم کشید - و قاشق خون
 در زیر هلال نعل بادپای آسمانگون ریخته - فتراک زمین را - که دست آریز
 افتخار است - نخواهم گذاشت - غرض آنچهان سر عجز و نیاز بیای اقدس
 نهاده بخون گرمی بقدگی جوشید - که ابر کرم خسرو دریا نوال عذر نبوش
 جرم پوش بجوش آمد - از قلم عفو بر جریده اعمال ما تقدم او خط کشیدند -
 و بر طبق خواهش و عرض آن هندو - که از عرق خجالت تر بود - مورد
 عواطف بیحد فرمودند *

این سعادت بزور بازو نیست * تا نه بخشد خدای بخشنده

و در همان اثنا از خیمه خود نقد و جنس و اقمشه و امتعه آنچه لائق نذر
 شاهانه بود - برسم پیشکش در حضور - روبروی خادمان عقیدت کوش -
 و غلامان حلقه بگوش - گذاشت - گیتی داور - فریدون فر - از تکلیف
 ما لایطاق معاف داشته از پاس دل شکنی او بسیار قلیلی پذیرا فرمودند -
 چون دو سه شبان^(۱) روز نزول اجلال دران سرزمین گشت - بر ضمیر مهر
 نغیر چنین اشراق پذیر گشت - که نهضت رایات ظفر طراز بطرف هانسی
 حصار که محال صرف خاص است - صواب دید رای اصابت پیرا است -

Shāh 'Ālam
 goes to Han-
 sīhsar

که چندی بشغل فراغ خاطر و استراحت مزاج و هاج باید پرداخت -
 و دران نواحی اقامت ورزیده بال و پر همای دولت را درست باید
 ساخت - چنانچه توجه رایات عالیات بآن ضلع گشت - و پنهل راو
 بهم عنانی موبک ظفر قرین سرفراز بود - بیست و یکم ماه مبارک مقام
 سلطانپور از مائهجه الودیه منصور نور آگین گردید - و بعرض اقدس رسید
 که موسی خان بلوچ از کور باطنی - باغواهی وزیر شقارت تخمیر لوی ادمار
 برافراشته آهنگ فاسد جنگ دارد - بغازیان نصرت شعار فرمان خدیو
 گیتی ستان عزامدار یافت - که نذیبه و تادیب باغیان و اهل طغیان نمایند
 از تائیدات ایردی بمجرد مقابله غازیان لشکر فیروزی - آنها بسزای اعمال
 خود رسیده - بسیاری از آب تیغ بهادران وادی عدم پیش گرفتند - و اکثری
 پایمال سم اسپان جنود ظفرآمده گردیده - ننگ فرار اختیار کرده رخت ادمار
 در فرخ نگر انداختند - و غلام نبی خان بلوچ که سرگروه آن مدبران
 ضلالت نشان بود و دیعت حیات بمالکان عذاب نموده - داغ حرام نمکی
 بر ناصیه خود برد - غفیمت بسیار از شکست آن باغیان از فیل پالکی
 و اسپان خوش رفتار نصیب اولیای دولت فاهره و جوانان نصرت شعار
 گردید - بیست و هشتم ماه مذکور خدیو سعادت آئین برای استقبال نواب
 عصمت جفای عفت مآب - پرده نشین سوادق عظمت و اجلال - مستوره
 جلباب سلطنت و اقبال - مکرمه والا احترام - معظمه واجب الاکرام - نواب
 زینت محل بیکمصاحبه - که از راه شفقت مادری بجهت ملاقات دیدن
 آن نخل سرفراز جهانداري و شهریاري از دار الخزانه تشریف ارزانی
 فرموده بودند - تشریف فرما شده بدولت پابوس کامیاب مثنوبات اخروی
 شدند - و محمود خان پسر احمد خان میو بخشی بسعادت ملازمت
 اکسیر خاصیت شرف اندوز گشت - و پنهل راو معه پسران باستان نوس

He reaches
Sultānpur
and is at-
tacked by
Mūsā Khān
Balūch. Ghu-
lam Nabī
Khān Balūch
is killed in
the affray.

Zinat Mahal
Begam comes
from Delhi to
meet her son
Shāh 'Ālam.

خدام کرام آفتاب نقاب ثریا احتجاب حضرت بیگم صاحبہ پایۂ عزت بلند ساخت - غرۃ شوال المکرم کہ مخیم خیام فلک احتشام موضع رن تهل شد - برای ادای واجب نماز عید و شکرانۂ خالق یگانه حضرت شهنشاه بعیدگاہ

رونق بخش و نور افزا شده بجماعت کثیر و انبوه خلائق نماز عید مودا (۱) فرمودند - و قاضی آنجا را بعطای خلعت نواختند - ططنۂ شادیانہ

Shāh 'Ālam offers up the 'Id prayer at Ranthal.

در گنبد گردون پدید - و بندهای حضور از سرور موفور نذور موافق رتبہ و پایۂ خود گذرانیدہ آداب تسلیمات بادای تہنیت عید سعید قامت مباحات برافراختند - خسرو دین پناہ از عیدگاہ معاودت فرمودہ بدولت و اقبال داخل بارگاہ حشمت و جاہ شدند - و آداب تہنیت و مبارکباد در جناب نواب ثریا احتجاب - ملکہ ملکی خصال - مریم زمان - حضرت بیگم صاحبہ نواب زینت محل بجا آوردند - و ارشادات بیگم صاحبہ را کہ جواهر زواہر نصایب و مواہظ بودند - حلقۂ گوش حق نیوش فرمودند - دریم شهر مذکور موضع ہرہرن پور از فروغ الویۂ ضیاگستر رشک افزای خورشید انور

گشت - قلعچہ مستحکمی دران بود - و بعضی از قوم اشرار نیز درانجا هنگامہ پرداز بودند - غازیان نصرت مند و بہادران ظفر پیوند قلعچہ مذکور را محاصره نمودہ آنها را قلعہ بند ساختند - و کوششہای بسیار در حرب و پیکار بجا آوردند - چنانچہ اکثر جوانان دلاور و کار آمدنی گل زخہا از لالہ زار فدویت برداشتند - و بمواحم خسروانہ مشمول گردیدہ منظور نظر عنایت خسروی شدند - بالجملہ چون آن مدبران محصور راہ فرار بر خود مسدود دیدند - و چارۂ کار بجز انقیاد و اطاعت در وسع مقدر خود نیفتدیشیدند -

Shāh 'Ālam besieges the fort of Harharanpur. The besieged are saved by the influence of the wife of Sitārām Sāhūkār.

لویختان نام کہ سرگروہ آن گروه بغاوت پزورہ بود معرفت ستہانی زوجہ

سینارام - که در عهد سالغه ساهوکار صاحب لکوک بود - و بالفعل زنش که بلقب مذکور مشهور شده در فیصله معاملات اینچنین اشخاص بیرونجات دخلی بسیار باعتبار و ناموری زمانه گذشته و وطن داری آن طرایف^(۱) دارد - نیز بوساطت ویتهل راو عفو جرایم از درگاه خلایق پناه خواسته - و بوسیله جمیله نوبت خان باستانه بوس سر بلند گشت - و آداب ملازمت و قواعد عبودیت بجا آورد - و سرب سنگه برادرزاده ستهانی بشرف بساط بوس مقدس افتخار اندوز گردید - و ستهانی در جائی سوامی بار عام - بنابرینکه مستوره بود - باریاب مجرا گردیده - بعنایت دوپنه زراندرود از پدینگاه شهنشاه دین پناه گوی عزت از همچشمان خود ربود - هفتم ماه مرقوم پرگنه دادری

Shāh 'Ālam goes to *par-gamah* Dadri. His mother returns to Delhi. An excessively hot summer accompanied with scarcity of water.

از طلوع ماهچه الویه موبک اقبال مشرقستان گردید - و هشتم ماه صدر نقاره زمین و زمان - خلاصه عناصر و ارکان - کریمه مکرمات بذی آدم - شریفه مشرفات عالم - بیکم صاحبه ملایک خدم - بطرف شاهجهان آباد رخصت شدند - و جناب کیوان مآب برای مشایعت چند قدم برای استحصال سعادت تشریف فرمودند - درین آوان از بسکه تابستان شدت و طغیان

داشت *
 * شعر *
 درین گرمی که از حد بود طغیان * نکه خسخانه می بندد ز مؤکان
 در آن مقام بسبب کثرت بی آبی درین ایام کسی از سالکان بحرو بر -
 و رهروان خشک و تر - گامی دران سرزمین نمیگذاشت - گروهها گروه از لشکر
 ظفر اثر بستوه آمدند - و هلاکت دواب و هرذی حیات - از عدم دسترس
 بر آب - صورت بست - و در بعضی منازل که (هلنای) ریگ روان تشنه لبان را
 از نهایت گرمی بخاک تیره می نشانیدند - موجب مزید عطنان
 می شد - و اگر براه دور و دراز سراغی از جاهی می یافتند آبش مثل

چشمه آب حیوان در تاریکی پنهان میماند - و مانند ستاره خردی دیده و ران را پدیدار میگشت - غرضکه چون پای تلاش از میسر شدن آب در مانده شد - جناب مالک رقاب بدرگاه مفتوح الابواب باین مناجات دست دعا بلغد ساخته بهزاران عجز و نیاز تر زبان شدند *

* رباعی *
یار سبب حیات باران بفرست * روز خوان کرم نعمت الوان بفرست
از بهر لب تشنه طفلان نبات * از دایه ابر شیر باران بفرست
از آنجا که جناب باری سمیع الدعاء بندگان - علی الخصوص بادشاهان که برگزیده درگاه صمدیت اند - هست - یکایک نزول رحمت آلهی بموسم (۱)
برشکال از دعای نایب فیصل ایزد متعال یعنی بادشاه حمیده خصال گردید - و تشنه کامان چه از انسان و چه حیوان سیراب همهها شده -
رطب اللسان شکر (۲) آلهی و دعا پرداز حضرت ظل الهی گشتند - و چون رحمت آن رحیم و کریم وسیع است - بار دیگر از نزول بارش موزعه دلهای خلائق را شاداب فرمود که مردم خاص و عوام ذخیرهها بقدر امکان کردند -
و مواشی و کشتزارهای آن دشت بی آب و گیاه سیراب شده به نشو و نما سر بر آوردند - و در صحرا چشمه سارها خوشگوار تر از آب کوثر جوشیدند - آنگون شبدیز قلم را در مضماریان توددات افواج دکن گرم

جولان ساخته جلوریز میزناید - که چون راگهو و ملهار رخت خودها را باطراف سر هند کشیدند - آدینه بیگخان که مرد آزموده کار و گرم و سرد روزگار را چشیده بود - میخواست که از کوهسار بکومک این هر دو سردار رحل اقامت به پائین اندازد - و قبل ازین از بیم موکب شاه درانی در عقبههای کوه دشوار گذار پنهان گشته آماده حرب و پیکار بود - و بکوچههای متواتر

Raghu and Malhar Rao depart for Sarhind. Adinabeg wishes to assist them and marches to Hansi Hisar with a view to oppose the Durrani army.

در حوالی هانسی حصار مقابل افواج شاهي خود را رسانیده - نیز تدبیر

When Ahmad Shah departed for Kabul, Adinabeg reaches Doaba vid Doon. Shah Durrani writes several letters requiring Adinabeg's presence but the latter declines compliance on some pretext or other.

As Adinabeg was a powerful noble of that part of the country and had rendered excellent service under previous governors, Prince Timur Shah experiences considerable difficulty in settling the affairs of Doaba on account of his disagreement with Adinabeg.

All the Rajas of the hilly tracts, excepting the Rajah of Jammu, together with all the Sikh Zemindars, come to meet Adinabeg.

بر نشانه خواهش خود می نشانند - و در کمین بوده - کمان پر زور بقوت

بازوی خود کشیدن در خیال خود داشت - هرگاه عنان عزیمت شاه

درانی از شدت گرما بتعجیل تمام بطرف کابل تافت - خان مذکور همان

طریق پیش گرفت - و برج القهقري از راه درن منزل بمنزل قریب

دوآبه رسیده استقامت در کوه پایه های که عبور و گذار دران تنگها (۱) محال

و دشوار بود - استقامت ورزید - و پیش ازین شاه درانی رقمها (۲) متضمن

تاکیدات حاضر شدنش در حضور که فرستاده بودند - بلطایف التحیل

پرداخته و بمواسات و مدارات ساخته تن بمعاملات نمداد - و موافق مدعی

حضور انگشت قبول بر دیده نمی نهاد - و از آنجا که سردار مذکور از اراکین

آن سرزمین بود - و پیشتر عقده های محکم و استوار از ناخن تدبیرش

در وقت معین الملك بهادر ناظم حال و هم در زمان ناظمان ماضیه

می کشود - از سر تا پیش نظم و نسق امور معظمه متعلقه آنحدود

بشاهزاده تیمور شاه حسب دلخواه صورت پذیر نمیشد - و در دوآبه باری

از عدم اتفاقش بندوبست شاهي با حسن وجوه جلوه گر نمیگشت -

شمه از حسن تدبیرش که بشرح آن پرداختن برای اهل بصیرت

کار نامه ایست - اینست - که تمام راجه های کوهستان سوای راجه جمون

و دیگر زمینداران آن مرز و بوم درین طلاطم (۳) در خدمتش حاضر می بودند -

و قدم از جاده اطاعت و فرمان برداریش فراتر نمیگذاشتند - و نیز گروه

ضاله خدلان نشان سکهان با وصف تعالف دین و ملت سر بر خط فرمان

او می نهادند - و به پرستش او دم میزدند - سردار جهانخان با تشون جوار

مراد خان را که از سران نامدار بود - و از یک تازان جهان گوی سبقت

میی ربود - برای کفایت مهم آدینه بیگخان بر گماشت - و مومی الیه
 بسوی دریای جیحون که جای استقرار خان مسطور بود لوای عزیمت
 بر افراشت - و تزلزل در ارکان آن ناحیه انداخت - آدینه بیگخان که
 گوهر شجاعت و تهور و لالی آبدار تدبیر و مصلحت از دریای بیکران
 فیوض آلهی که در صدف سینۀ خود داشت - در چارسوی استقلال
 و استقامت بر آورد (۱) و صدیق بیگخان را که به نیابت سپهبد مامور
 و خواجه مرزا خان بهادر را که دلیر معرکه نبود و بیشه هیجا بود -
 با فوج سنگین و لشکر گران معه راجه بهوپ سنگه که از عمده راجه های
 کوهستان است - با بیست و پنجهزار سوار نبرد آزما و پیکار جو برای مقابله
 روان ساخت - در عرض راه تلافی طرفین روداد - و آتش قتال و جدال
 شعله افروز گشت - آخر الامر بعد زد و کشت بسیار که معرکه رزم از خون
 مقتولان لاله زار شد - و داغ شکست و هزیمت بر روی لشکر مراد خان خانه
 برپاد افتاد - و دولت فتم و نصرت خدا داد بخان معزی الیه دست داد -
 و اساسه (۲) و حشم مراد خان نامراد بتاراج و یغما رفت - و غنایم بسیار از
 جنس قاتم و سنجاب و اسپان صرصر نژاد بدست کسان خان مرقوم آمد -
 چون خان مشارالیه مرد عاقبت بین بود - از عقل صواب اندیش از پای
 ثبات و پردلی آئین تازه برپا ساخت - و با سرداران دکن طرح مراسلات
 و مواسات انگذده بتجدید قوانین مودت و یکجہتی و یکنادلی مستحکم
 نمود - و خود با فوج سنگین ازان نواحی حرکت کرد - و سپهبد را که
 صمد خان بسر کردگی آن محال از حضور شاه درانی مقرر و معین بود -
 از یاروری طالع و تقدیر ازلی در اندک زد و خورد بتصرف آورد - و صمد خان
 را پیش از رسیدن افواج دکن اسیر و دستگیر کرد - هرگاه اتفاق ملاقات

Sardar Jahan
Khan of the
Durrani ar-
my despatch-
es Murad
Khan against
Adinabeg.

Adinabeg
despatches
against Mu-
rad Khan
25,000 caval-
ry under the
command of
Siddiq Beg,
Khawajah
Mirza Khān
and Rajah
Bhup Singh
who defeat
Murad Khan.

Adinabeg
makes friends
with the
chiefs of
the Deccan
and captures
Samad Khan
who govern-
ed Sarhind
on behalf of
Ahmad Shah
Durrani.

Raghu and
Malhar Rao
join Adina-
beg.

سرداران دکن بخان معزى اليه افتاد - راگهو و ملهار راو رفاقت خان عظيم
الشان را مغنم انگاشته كاسه فتمح و فيروزى بدست خود يافتند - و باگرام
و احترام نوعى پيش آمدند - كه قايم مقام آصف جاه آن يگانه دوران را
پنداشتند - و بى صوابيد راى صايدش قدم پيشتر نيميكذاشتند - آن
وحيد عصر با جرأت رستمي و بهمني از پاداري دل و جگر لشكر بسمت
شهر لاهور كشيده - و سردار جهانخان تاب مقاومت در خود ندیده از انجا
كويچیده - و معبذا پاس حفاظت شهزاده تيمور شاه كه از اهم مطالب
و مآرب بود - و از رعب غضب سلطاني دغدغه بخاطر داشت بصحت
و بامن و سلامت از چنگال دكنيان بدر رفت - و چون تير از كمان
بر جست از خواهش ايزدي در اندك حركت و اصابت تدبير خان
معزى اليه فتح كثير نمايان گرديد - و تالاب درياى آنگ تسخير ملك

Adinabeg re-
duces all the
country as
far as the
banks of the
River Atak
and massa-
cres all the
Durranis who
were at the
time residing
in the Sialkot
Fort.

وسيع برعه ظهور رسيد - بعضى وامانداگان (سر) در انيان بسبب گرانباري
و سبكي طالع و از بيم هلاكت جان احمال و ائقال فراوان كه در قاعه
سيالكوت مانده بودند - اسير پنجه تقدير گشتند - و از دوش خود بار
سر انداخته از خوارى و مذمت رهائي يافتند - سرداران دكن بعد وقوع
اين سانحه و پاك شدن آن شهر مينو آئين از خار وجود افاغنه برگشتند -

The Deccan
chiefs yield
up Lahore
to Adinabeg,
who appoints
Khwaja Mir-
za Khan
governor of
that city and
settles at
Doabah Basti-
Jalandhar.
He dies at
Jalalabad.

و فسحت آباد لاهور را در قبضه اقتدار خان موصوف و از طرف خود
(كنوحيو كدم) رامعه ديگر (نا) سرداران خويش گذاشتند - و مختار مهم مالي
و ملكي آن سردار صاحب تمكين و وقار را ساختند - خان معزى اليه
خواجه مرزا خان بهادر را كه سر گروه الوس مغليه بود و در وقت نظامت
نواب معين الملك مغفور و والد اين راقم سطور گوى شجاعت از ائران
خود مي ربود - بنظامت لاهور معين و مقرر ساخت - و خود در دوآبه
بست جالندهر اقامت ورزید - آخر الامر در جلال آباد كه قريب بست

جانفدھر است پیک اجل را لبیک گفته اینجہاں ناپایدار را گذاشت -
و برحمت ایزدی پیوست *

وقایع نہضت رایات عالیات بادشاہی باطراف آلکہ
بیکانیر و درانیان از اغوای وزیر نادان - و رسیدن
شقہ خاص حضرت عالمگیر ثانی بنام
آنحضرت برای کنارہ کشی - و تشریف
ارزانی فرمودن آن جناب از ان اطراف
پیش نجیب الدولہ بہادر - و بعد
استقامت (۱) چند روز افراختن
رایات ظفر نشان بطرف صوبہ
آلہ آباد و حصول ملازمت
نواب شجاع الدولہ بہادر
و محمد قلیخان
بہادر

Shah 'Alam at the suggestion of the Vizior betakes himself to Bikanir and the Durranis. He receives a letter from 'Alangir II, warning him against such a stop, whereupon the prince proceeds to Najib-ud-daulah with whom he stays for a few days, and then goes to Allahabad where he meets Shuja 'ud-daula and Muhammad Quli Khan.

بدانا آورد اقبال گر رو شود کون و فساد آئینہ او
فرو دارد بہر سوئی کہ او سر کلاب از شعلہ گیرد عطر ز اخگر

نباشد صاحب دانش هراسان تواند مید عفا کردن آسان
 فلک را سوی خود مائل توان کرد بدانش کیمیا حاصل توان کرد
 بملک و مال اقبال زمانه نزد کس نقش نیکی جاودانه
 گردون دون - طرفه بازیگر و سغله پرور پست - که پیوسته (۱) شعبده بازی
 شعبده تازه زیر نگین فیروز قام خود بنام آوران سطح زمین بر روی کار
 نیارده - و کدام کسانرا بلب جام کامروائی نرسانیده - که هلاهل ناکامی بکام
 نریخته - هوشمند کزین باید - که سر رشته نیکنامی بدست آورده بخود بینی
 و خود کامی مست باد و غرور نگشته راه هشجاری پیماید - و از چنگ این
 ابله فریب رهائی بخود دهد - مصداق این مقال احوال وزیر (خیال)
 بد کیش عاقبت نا اندیش است - که از خبث باطنی که مانند نیش
 عقرب پیوسته گزیدگی در سر داشت - و بقای تازه به انهدام بنیان دولت
 خود میگذاشت - و حضرت ظل الله از صفای باطن که آئینه خاطر صافی
 پرور از زنگ کدورت پاک بود - عنان اختیار مهام مملکت که بطور آن
 زبون خصلت گذاشته بودند - ازین باعث احدیرا مخمل و مانع در
 نیک و بد نمی پنداشت - و پیوسته در خرابی ارکان قصر بی بنیان جاه
 و حشمت خود قدم فزاتر میگذاشت - چنانچه بعضی استادانهای عرش
 اشتباه برنگارنگ آب و قاب رسانید - که توجه اعلام نصرت اعتصام بصوب
 درانیان و بیکانیر صلاح دولت و مصلحت وقت است - بنابر معروضه اش
 نهضت الویة ظفر طراز بآن سمت گردید - و غرض ازین لشکرکشی این بود
 که شعبده بازی و فسوس سازی نموده اموریکه پیش نهاد خاطر خداوند
 افسر و نگین دران سرزمین باشد بحسن انجام نکشد - و طلسمی که

The Vizier's
 perfidy
 towards Shah
 'Alam.

بر روی کار آید برهم خورد - و منشأ بداندیشی او این بود که چون
 بسمغ او رسید - که محمد امین خان بهئی از طنطنه موکب ظفر اثر
 آئین خدمت گذاری و پرستاری پیش گرفته جبین عبودیت و انکسار
 بر آستان خورشید لمعان سود - و بهبود دوجهان ازین دولت جاودان حاصل
 نمود - و اکثر از سرداران فیروزمند اطراف احرام کعبه مقصود بسته سعی
 باستیلام عتبه والا مقام دارند - و بعضی برهنمونی بخت بیدار بملازمت
 اشرف اعلی فایز شده کمر بندگی و اطاعت محکم بسته اند - اول
 شعبده بازی بسد راه آن هدایت پذیران و گمراه نمودن آنها از راه راست
 بندگی و عبودیت منشی باید شد - چنانچه با سرداران دکن بعد
 معاودت آنها از لاهور با طور (۱) صداقت و موافقت پیش آمده - و تازگی
 عهد و پیمان بآنها محکم بسته - و ذهن نشین اونها (۲) بانواع مکر و فریب
 ساخته که اگر بر تقدیر اسباب حشمت و جاه گرمی گوهر محیط سلطنت
 پادشاهزاده والا تبار بوفور سیاه و اطاعت و انقیاد سرداران و سران نامدار
 این نواح مهیا و آماده گردید - برای شما هیچ نتایج نیک نخواهد گشت -
 بنابر اینکه ثانی الحال وارث سریر سلطنت و دیهیم - و مالک مملکت
 و اقلیم - هندوستان شده کوس لمن الملکی تا بام فیروزه فام سپهر برین
 خواهد نواخت - و ما و شما را که بالفعل معشوقه دنیای نا پایدار در
 آغوش و شاهد آرزو همدوش است - بانتمام جرایم گذشته آوارا دشت
 ادبار خواهد ساخت - غرضکه بعنوان رنگارنگ مغلوب خوف و هراس -
 و وحشت زده دغدغه و وسواس کرده - دام تزییر گسترد - و آن وحشیان
 صحرا نورد را برینمعنی آورد که ویقهل راو را از نوشتجات عتاب آمیز

Mulhammad
Amin Khan
Bhatti is
presented at
the darbar of
Shah 'Alam.

The Vizier
puts the
chiefs of the
Deccan off
the scent, in
order to pre-
vent their
rendering
Shah 'Alam
any assist-
ance.

Vithal Rao
separates
himself from
Shah 'Alam.

و تهدیدات شدید در باب ترک رفاقت جناب مالک رقاب ترغیب باید نمود - و از رکاب سعادت جدا و علیحده باید کرد - آن ناعاقبت اندیشان بافسون آن شقاوت نشان هیوانه سخنهای بی اصل او گردیده و پنهل راو را نوشتجات باین مضمون نوشتند - که مقتضای حسن خدمت شما آنست که ذات کرامت آیات بادشاهزاده والا تبار را در حضور خاقان گیتی ستان رسانید - و خود نیز عازم آستانه بوس شوید - هرگاه که نوشتجات آن ناسرداران (۱) نزد و پنهل راو رسیدند (۲) - عذر اختیار از دست داد - و از ساده لوحی از دولت التزام رکاب سعادت انتساب و لی نعمت مهجور و از انوار (۳) خدمت حضور که مانند مهر تابان رخشان و لمعان بود - مبتلای شب دیچور ناسعداتی گشت - رخصت خواست - و شرف دستوری یافته

'Alamgir II's letter warning Shah Alam against going to Bikanir.

از هلال رکاب آفتاب تاب جدا شده ره نورد ادبار گردید - مقارن اینکال شقه خاص حضرت جهانبانی - خلیفه وقت و ظل سبحانی - متضمن کناره کشی ازان نواهی ورود مکرمت فرمود (۴) - جناب سعادت آئین مطابق حکم حضور جهان مطامع عذران توسن اقبال از آنکدود معطوف فرمودند -

Najib-ud-daulah writes to Shah 'Alam asking him to come to Miranpur.

و در همان زمان عرایض عقیدت اشدمال نجیب الدوله بهادر در کمال رسوخ بندگی و اطاعت و فرمان بری بمقتضای فدویت قدیم از نظر خورشید ضیا گذشتند (۵) - مکنون خاطر اقدس حرکت بآنستمت مناسب وقت متصور گشت - و نهضت الویه ظفر از راه کجپوره بصوب میران پور که بهادر موصوف دران آوان رخت اقامت درانجا داشت بعمل آمد - و بعد طی منازل ساحمت آن سرزمین را رشک بهشت برین فرمودند -

نور (۳)

رسید (۲)

(۱) نا سزایان

گذشت (۵)

(۴) ورود مکرمت آموود فرمود *

هنوز میوان پور سه چهار فرسخ از لشکر فیروزی اثر فاصله داشت - که بهادر معزیه الیه - محمد ضابطه خان پسر خود - و سلطانخان و افضلخان برادران را معه فوج بوسم استقبال و بجهت حصول سعادت ملازمت اکسیر خاصیت جناب همایون فرستاد - و بعد قدوم میمنت لزوم در میوان پور خود سر قدم ساخته باستیلام اقدام سراپا مکرمت علو قدر و مرتبه بعرض برین رسانید -

و نیز سادات میوان (۱) بوساطت بهادر مذکور شرف ملازمت حاصل کرده و یازده مهر نذر گذرانیده - سعادت دوجہانی اندوختند - و سید هدایت علیخان بکصول سعادت ملازمت کثیر المکرمت سر افتخار بارج فلک دوار رسانید - دهم ذوالحجہ سنہ پنجم عالمگیری که روز سعید عیدالضحی (۲) بود - خداوند گیتی پناه برای ادای نماز و تقدیم رسم قربانی بعید گاه رونق افزا شده و نماز عید و قربانی مرودا (۳) ساخته مراجعت بدرلخانه فرمودند - هر یک نذر عید گذرانیده به تهنیت و مبارکباد [و] آداب بجا آوردند - و هر همه بعیای خلاع مباهی و مغخر گردیدند - چنانچه نوزده رخت خلعت و سه عدد سر پیچ مرصع گران بها بتفاوت مرتبه مرحمت گشت - چهاردهم شهر صدر نجیب الدوله بهادر باستانه بوس بارگاه فلک اشتیاء حاضر شده مبلغ پنجہزار روپیہ نقد و دہ عدد خوان اقمشہ نفیس و یک زنجیر فیل کوه پیکر و دو راس اسپ معه ساز پیشکش نمود - و از حضور جهانبانی بعیای دستار بسته معه سر پیچ مرصع و قبضہ شمشیر کامیاب عاطفت حضور شد - و مراسم ضیافت و مهمانی آنچه شایان بزگاہ جهانبانی و در خور فدویت خود دانست بتقدیم آن پرداخت - و بزبان عجز بیان [و] انکسار فراوان معروض داشت - که کمترین غلامان

Shah 'Alam meets with a reception from Zābita Khan, the son of Najib-ud-daulah and the latter's brothers Sul tan Khan and Afzal Khan.

On Wednesday, the 16th of August, 1758 (being the 10th of Zilhaj in the fifth year of 'Alamgir II's reign), Shah 'Alam goes to the Idgah to offer up the *Idu-l-azha* prayers.

Four days later, Najib-ud-daulah has an interview with Shah 'Alam, pays his tributes and receives a robe of honour.

در آئین خدمت گذاری و جان نثاری از خانمان حاضر و الوس افغانه هر قدر که همراه دارد جانفشان و چاکر اند - امیدوار است که همین سرزمین را از قدوم فیض لزوم نزهت آگین فرموده عزم طرف دیگر بالفعل مکنون خاطر اقدس نگردد - و قدوی جان نثار بادای مراسم عیودیت هیچ گاه انشاء الله

At the request of Najib-ud-daulah Shah 'Alam halts at Miranpur.

تعالی خود را قاصر نخواهد داشت - چون الحاح درین باب بیش از اندازه پیش آورد - بنابراین - وهم [که] از قطع منازل و طی مراحل طرق پر خطر عنصر گرمی مایل استراحت و آرامش بود - و معینا موسم برشکال نیز مانع راه نوردی متصور گشته معروض او را باجابت مقرون فرمودند - و [در] مرتبه عزت بهادر معزی الیه افزودند - و بمقامات (۱) آنجا لشکریان

Riza-quil-khan Bahadur has an interview with Shah 'Alam.

نصرت نشان بارهای خود کشوند - مقارن این حال رضا قلیخان بهادر که ثانی الحاکم بعد انقضای مدت و زمان دوازده عهده سعادت مهد بمختاری امور سلطنت عظمی سرفراز خواهد گشت - بعبه بوسی جناب گیهان خدیو جبین نیاز را نور آگین ساخت - و مراسم خسروانه بانزایش قدر و منزلتش [نواخت] - و در همین آوان میمنت اقتوان ازدواج و عقد نکاح خلاصه دودمان عزت و اصطفای سلاله خاندان مجدد و اعتلا - عصمت جناب -

Marriage of Shah 'Alam with Mubarak Mahal.

عفت احتجاب - مریم ثانی - بلقیس زمانی - سیده صحیح النسبت عالی نسب با حضرت جهانبانی نواب مبارک محل از بطون بظهور پیوست - و پیروی سنت نبوی و شریعت غرامی مصطفوی رفت - بعد انقضای موسم برشکال همت والا نهمت چفین اقتضا فرمود - که بصوب ملک پورب و بنگاله که شهرستان زر خیز بمضمون کریمه ان ارضی واسعة لوی فلک فرسا افراشته گردد - و تسخیر (۲) آن حدود همت گماشته شود - در همین

Shah 'Alam receives letters from Muhammad Quli Khan, Governor of Allahabad, inviting him to come to that city.

اٹھا عرایض محمد قلیخان بہادر صوبہ دار آلہ آباد مشتمل برسوخ ارادت و محکمہ بنیان عقیدت از نظر کرامت اثر حضرت جہانبانی گذشتند - (۱)

و این معنی را کہ همچو سردار با اقتدار کہ بکمال عجز و انکسار بتوجہ رایات عالیات بذرہ عرض رسانیدہ مضمون آیت وافی ہدایت کہ ما النصر الامن عند اللہ - یعنی نیست یاری مگر از نزد خدایتعالی [است] تصور فرمودند -

بغابر آن حرکت الیہ ظفر طراز بآنصوب بخاطر کرامت مآثر تصمیم یافت - ہرچند نجیب الدولہ بہادر از راہ عقیدت باطن و لوازم عبودیت کہ دلنشین او بود - بہزار سماجت و منت و بغرلوان عجز و انکسار بنفسح این عزیزت معروض داشت - و نمیکخواست کہ سایہ ہما پایہ کہ بیاروی طالع بیدار بر او گسترده شدہ - بر گیرند - و ہمای سعادت بر سر دیگری سایہ افگند - لیکن معروض بہادر مذکور درینباب قرین اجابت نگردید - و تفضل و عنایات در حق او مبدول فرمودہ بر توسن اقبال سوار شدند - و روانہ از آن سرزمین گشتند - در عرض طی منازل بعضی از خانزادان (۲) سعادت آئین - کہ در آن نواح بتعلق بہمات آن ضلع بخودہا قیام داشتند - چنانچہ فیض اللہ خان فوجدار بریلی و [از] پسر علی محمد خان و سعادت یار خان بیستم ربیع الثانی (۳) سنہ پنجم در مقام فریدون پور سعادت ملازمت حاصل کردند - و از مراسم پیشکش و نذر خزیفہ سعادت و گنجیئہ دولت فراخور مرتبت و منزلت خود اندوختند - و بعطای خلاع فاخرہ تارک افتخار و اعتبار باوج فلک دوار افراختند - درین منازل مدار الدولہ بہادر پسر خواجہ موسی خان - کہ از احوال خان مذکور سابق ہم رقم پذیر خامہ بیان گردیدہ - و نویختان و بہادر علی خان بہادر و اصالت خان سردار متوطن

On the 11th of December, 1758, Shah 'Alam grants an interview to Faizullah Khan, Faujdar of Bareilly, Saadat Yar Khan and others at Faridunpur. Madār-ud-daulah, son of Khwajah Mūsū Khan, becomes one of his permanent attendants.

رواری از بخت بیداری فیض یاب بعاضر باشی رکاب سعادت بودند -

چون رایات نور آیات مانند آفتاب هر صباح منازل طی نموده ساحت آن

مرزوبوم را از انوار خود منور میساخت - در کم ایام قطع مراحل بسیار

Shujau-d-
daulah sends
seven Arab
horses, fifty
thousand
rupees in
cash and one
tent as a pre-
sent to Shah
'Alam.

گشت - و بسرحد پورب الویه جهانکشا رونق افزا گردید - سپهدار کثیر

الاقتدار شجاع الدوله بهادر که بنظامت آن حدود ناموز و سرفراز از حضور

لامع النور بود - و از عنایات و تفقدات خسروانی در عهد مبارک بوالاپایگی

وزارت رسیده - میرا زین موهبت عظمی (۱) جهانبانی فخر دودمان خود گشته -

بعنایت شقه خاصه معه عطای تبرک خاص بصحابت محمداکر خان

و اصالت خان سر بلند گردید - مشار الیهما هرگاه عنایت حضور بسردار

مذکور رسانیدند - مانند گل در پیرهن خود بالید - و سجدهات عبودیت

سمات در خور این عطیه کبری - سرمایه مباهات دانسته - بجا آورد -

و افزایش قدر و مغزالت بحال خود دید - و این دولت عظیم المثل یعنی

قدوم میمنت لزوم خدیو گیاهی را از یاروی بخت و اقبال خود دانست -

هفوز شرف ملازمت والا حاصل نکرده بود - که بصحابت خان مشار الیهما

هفت سر اسپ عراقی نژاد میرا از عیوب - و موصوف باوصاف مرغوب -

معه خوانهای پوشاک از نفایس روزگار و از [سعادت] اتمشه آند یار که نظر

فریب باریک بینان بودند (۲) - و خوانچه جواهر بیش بها و نبضه شمشیر

عدو کش عقده کشا و دو عدد خنجر الماس گون و مبلغ پنجاه هزار روپیه

نقد بطریق نذر ارسال حضور فیض گنجور نمود - و نیز خیمه رفیع الشان که

بر روی زمین دم از همسری خود با آسمان میزد - معه سیادت و شرافت

پناه میر بهادر علی که از خانه زادن درگاه آسمانچاه و منظور نظر عاطفت

(۲) بود

(۱) عطای

جناب ظل الله پیشکش بندگان خلیفہ زمین و زمان کردہ سر افتخار باوج سپہر بریں رسانید - و تاریخ ہشتم ماہ جمادی الاول (۱) خود بزمین بوس آستان سدرہ نشان فیض اندوز گشتہ سر بلندی جاودانی حاصل نمود - و یکمنزل نالکی خورشید تاب زرباف مغرق کہ نظر نظارگیان از لمعان آن خیرگی میکرد - برای سواری خاص گذرانید - از پیشگاہ حضور لامع النور بعطای دستار بستہ مع سربسج جواہر پوشاک خاص و دیگر لوازم آن و خلعت گران قیمت کہ در خور مراتب آن سپہدار عقیدت نشان بود - عز اختصاص یافت - و نیز همان روز از راہ مرحمت و عاطفت خسروانی بغایت نالکی خاص کہ بالا ترین مراتب عمدہ ہای جلیل الشان است - فرق افتخار باوج فرقدان رسانیدہ بتقدیم آداب سعادت اندوز گشت - فی الحال بحسب ارادہ و عزیمت خدیو کشور ستان بصلاح و مشورت آن دولت خواہ آستان فلک نشان توجہ رایات ظفر پیرا بصوب آلہ آباد حفظ (۲) الله تعالی عن الشرور و الفساد - مقرر گشت - چنانچہ روز دوم آوازہ کوس کوچ بلند گردید - و بسامعہ فلک و بگوش زمینان (۳) رسید - و حضرت بدولت و سعادت متوجہ بسمت آلہ آباد شدند - بعد قطع مسافت منازل از یمن قدوم میمنت لزوم آن مرزوبوم رشک ارم گردید - محمد قلیخان بہادر برادر بنی عم شجاع الدولہ بہادر بصوبہ داری صوبہ مذکور قیام داشت - بسعادت بساط ارفع اعلی رسیدہ سرمایہ مفاخرت برحسب خواہش و تمنای خود اندوخت - و یکصد و یک مہر نذر پیش آورد - و ہمراہیانش بدولت مجرا بازیاب گردیدہ فرداً فرداً بگذرانیدند نذر پیشکش کامیاب سعادت داریں شدند - چنانچہ ہشتاد و شش مہر بابت نذر آنها بتعداد

On the 29th of December, 1759, Shujau-d-daulah waits on Shah 'Alam who presents him with a robe of honour and a *nalki*. Shah 'Alam in return presents Shujau-d-daulah with his own *nalki*.

Shah 'Alam starts for Allahabad.

رسید - و خان معزنی الیه چهارده تقوی پوشاک گران قیمت - و یک خوانچه جواهر - و دو قبضه شمشیر آبدار - و دو پیش قبض عدو گذار جوهر دار نیز پیشکش خدیو کامگار نمود - و از قسم دواب یک زنجیر نیل کوه تمثال و اسپان تازی نژاد از نظر جهان پرور گذرانیده پایه علو مرتبه بلند ساخت - و از راه نوازش خسروانی بمنصب مختاری مهمات دولت و کامگاری سرفراز بندگان گردیده محرم سراپر خاقانی گشت - و مقارن اینحال به نگهداشت افواج و سپاه از پیشگاه حضور مامور شد - چنانچه حسب الحکم در اندک ایام از سعادت طالع نیک فرجام خسرو انام جمعیت سپاه و فراهم شدن فرقهجات مثل تولار و گرزداران واحدیان کلمه برسم و قاعده سلطنت صورت بست - و ممتاز الدوله بهادر پسر اعزاز خان و نبیره اعتقاد خان مرحوم - که پدر بهادر مذکور بخطاب اعتقاد خان سرفراز از حضور پر نور شده بود - بخدمت بخشش گوی ساین و رساله مردم ریواری ممتاز گردید - الحمد لله و البته که امر عظیم جمعیت سپاه کرسی نشین گشت - و اقبال عدو مال خاقانی طلسم فرقه و پریشانی شکست - و کدورت خاطرها بآب سرور و شادمانی فرو نشست - و رنج و محنت بمسرت و فرحت مبدل گشت - و اقبال ابدی اتصال به تزیید رو نهاد - و افضال ایزدی در رفاه خلائق بر رو کشاد - خدا یا چشم بدبین و گوش بدخواه ایندولت ابد قربی کور و کرباد - و گلشن امانی و آمال دولت خواهان از سرسبزی نخل سلطنت این برگزیده درگاه صمدیت شگفته و شاداب داراد * * نظم *
 شها کشورت سیر (۱) و معمور باد * گل صوری (۲) گلشن سوری
 ترا کوه یزدان چو مالک رقاب * سزاوار چنرت [زر] آفتاب

Mumtāz-n-
 'd-daulah
 appointed
 Bakshi and
 commander
 of the regi-
 ment of the
 troops of Ri-
 wāri.

بذیرد در آفاق حکمت رواج * ستانی ز شاهان هم عهد باج
 ز حکم تو هرکس که پیچید سر * کند تیغ برگردن او گذر
 نهد بر دوت هرکه سر بر زمین * شود صاحب تاج و تیغ و نگین
 کند نور ذاتش. ترا رهبری * ستانی خراج از مه و مشتری
 ز شاهان بود نور عدالت زیاد * بگیری جهانرا به نیروی داد

القصة بعد ازینکه رفور سپاه و اسباب حشم و جاه و ملتزم بودن
 امرایان (۱) و بهادران نبرد آزما در رکاب فیض ایاب بآئین شایسته از فضل
 مسبب الاسباب بعرضه ظهور پیوست - رای بیضا ضیای جناب خسرو زمان
 و زمین چنان اقتضا فرمود - که همت والا نهمت باکذاف عظیم آباد باید
 گماشت - و عنان عزیمت بآنحدود معطوف باید ساخت - چنانچه سمند
 فلک پیمای عزیمت در وسعت آباد آن نواح گام زن گردید - و از شعشعه
 الرویه خورشید طلوعه ساحت آنحدود تابان و روشن گشت - شانزدهم
 جمادی الاول (۲) سنه پنجم عالمگیری منمقام مصطفی آباد برای زیارت مزار
 بزرگوار قدوة السالکین - زبده الواصلین - پیر اشرف متوجه شده مراسم زیارت
 بجای آوردند - و استمداد بانصرام امور پیش نهاد خاطر کرامت مآثر
 از ارواح طیبه ایشان استدعا فرمودند - و مساکین و فقرا سکنه آن بقعه را
 از خیرات و بذل بسیار تر زبان بدعاهای مقرون الاجابت نمودند - و برادر (۳)
 پیر عطا را که سجاده نشین درگاه مذکور بود - نوزده مهر عطا کردند -
 هفدهم (۴) ماه مذکور مقام [مابکور] از لوی ظفر پیرا مغرور و پرنور گردید -
 و هندو سکنه برادر راجه پرتی سکنه بسجده بارگاه جاه و جلال ناصیه اقبال
 فروخته غبار راه را صندل وار تشقه جبین ساخت - و مرزا حسین خان

Shah 'Alam
marches to
Patna.

On the 16th
of January,
1759, he
starts from
Mustafabad
to visit the
tomb of
Pir Ashraf
and presents
a nazar of 19
gold mohurs
to Pir 'Atā
the brother
of the buried
saint.

On the follow
ing day Shah
'Alam reach
es Mānik-
pūr.

(۲) جمادی الاولى

(۴) هفدهم

(۱) امرای

(۳) برادرهی

و غلام رضا و راجه رتن سنگه بوساطت مدار الدوله بهادر بملازمت والا هر یک

On the 22nd of January Shah 'Ālam meets Yahya Khān.

عز و شرف یافت - بیست (۱) و دویم ماه صدر میر بکیمی خان پسر زکریا خان

بهادر دلیر جنگ - که پدرش در عهد پیشین صوبه دار لاهور بود - و برادرش

عبد الباقی خان - بعقبه بوس کامیاب گشته مشمول مرحمت خسروانه

و عواطف شاهانه شدند - و بعنایت خلعت پفج پارچه و نیمه آستین

ملبوس خاص عز اختصاص آن هر قدر یافتند - و دران مقام سیر دریا مرغوب

طبع همایون گشت - و برنواره سواری فرموده دوزخ قلعه آله آباد را از

طرف دریا بملاحظه در آوردند - مرزا حسین و مرزا جعفر مراسم ضیافت

و مهمانداری بمقتضای عقیدت شعاری بقدر مرتبه خویش بجا آورده سر

On the 24th of January, 1759, on reaching Jhānsi, Shah 'Ālam visits the tomb of Shah Taqī.

افتخار باوج فلک دوار رسانیدند - بیست و چهارم موضع جهونسی از فر

نزول اشرف خورمی و نصارت پذیرفت - و ازینجا بروضه منبرکه أسوة

الکاملین و الاصفیا قدوة العرفا - حضرت شاه امحمد تقی طاب ثراه منوجه

شده آداب زیارت بغاتحه و استدعای اعانت و امداد ازان مزار فیاض الانوار

On the 31st of January, 1759, Salāh-ud-din Khān and Bairam Khān come to pay their respects to Shah 'Ālam. Fazlullah Khān, grandson of the famous 'Itiqād Khān of Farrukh-siyar's reign, is appointed Nā'ib of the troops of Prince Jawābakhsh.

فرمودند - غرة جمادی الثاني (۲) صلاح الدین خان و بیرم خان و آنا ربیع

بوسیله جمیله محمد قلیخان بهادر بزمین بوس آستانه فلک نشانه پیشانی

ارادت نورانی نمودند - و چهارده اشرفی و یک عدد تسبیح دانه های

مرجان که بهتر از لعل بدخشان بود - پیشکش آوردند - و فضل الله خان

نبیره اعتقاد خان مرحوم فرخ شاهي - که به خدمت بخشیکری از حضور

لامع الغور نامزد شده بود - چنانچه سابق مذکور گردیده - درینقولا از خدمت

مذکور به نیابت رساله غرة ناصیه دولت - نور حدیقه ملک و ملت - بهین

شجره ریاض خلانت و سلطنت - بادشاهزاده مرزا جوان بخت - که در دینف

عاطفت جد امجد حضرت جهانبانی - سلطان الاعظم چراغ دودمان صاحب
 قرآن - عالمگیر ثانی - که در دار الخلافه شاهجهان آباد پرورش می یافتند -
 سرفراز گشت - و بخطاب ممتاز الدوله نامور گردید - بتاریخ پنجم ماه
 مذکور شکار کلنگ نشاط افزای طبع آسمان پیوند گشت - ششم ماه مذکور
 کاشانه محمد قلیخان بهادر از فر قدوم میمنت لزوم رشک طارم اعلی
 گشت - خان معزی الیه قسمیکه می دایست مراسم خدمت گذاری درخیز
 این موهبت و سرفرازی بجا آورد - و مشمول مکرمت بی اندازه گشت -
 روز سیزدهم مقام جگدیس پور از رایات ظفر اعتصام فیض اندوز گشت -
 و درین روز زبده خوانین عالیشان - قدوة امرای بلند مکان - گوهر بحر شجاعت -
 اختر درج شہامت - رستم دوران - مرزا نجف خان - که بعد مرور ایام -
 در عهد سعادت فرجام - بوالا پایه امیز الامرائی و میر بخشی گوی سرفراز -
 و بخطاب ذوالفقار الدوله غالب جنگ بهادر ممتاز گشته بقدم بوس والا
 کامیاب شد - یستم (۱۱) ماه صدر مرزاپور از فیض قدوم میمنت لزوم رونق
 پذیر گشت - بیست و دوم فرمان قضا جریان محمد قلیخان بهادر شرف
 لغان یافت - که پنجاه منزل کشتی برای عبور لشکر منصور مهیا و آماده
 سازند - غرة رجب المرجب از موضع مرزاپور پرچم ظفر توام بسرای مغل
 قویب بلده بنارس - که شهریست خوش سواد - و معبد هفود سست بنیاد
 است - سایه گستر گردید - وکیل راجه بلوند سنگه گردهاری لعل نام معه
 عرض داشت راجه مذکور و یکصد و یک مهر طلا بطور پیشکش آورد -
 و بذریعه محمد قلیخان بهادر باستانه بوس والا شرف اندوز گشت -
 از آنجا که در بلده مذکور اجناس خوش تماش از نغایس روزگار از قسم

On him is also conferred the title of *Mumtāzu-d-daulah*.

On the 15th of February, 1759, Shah 'Alam visits the house of Muhammad Quli Khān.

On the 12th of February, 1759, Shah 'Alam reaches Jagadipur where he meets Mirza Najaf Khan.

On the 19th of February, 1759, Shah 'Alam reaches Mirzapore, and two days later he gives order to Muhammad Quli Khān to keep fifty boats ready for crossing the river. On the 1st of March, Shāh 'Alam reaches Mogulserai (near Benares). Gir-dhāri Lal, agent of Raja Balwant Singh of Benares, presents a petition and a *nazar* to the Emperor.

On the 2nd of March, Shāh 'Ālam reaches Sai-yadrāji.

گلبدن و انواع پارچه زریناف و کمخاب و غیره پیدا میشود - معرفت راجه رام ناتھ ازان اجناس نفیس ابتیاع بندگان حضور گردید - دویم ماه صدر مقام سید راجی از لوی ظفر پیوا رشک افزای مهر و ماه گشت - پنجم حسب العرض محمد قلیخان بهادر راجه پهلوانسنگه و سیتل سنگه جنبه سای درگاه آسمانجاء گشته - یکصد و سی و هفت مهر بطریق نذر گذرانیدند - و بخلعت های چهار پارچه و سه پارچه موافق مرتبه پیرایه امتیاز یافتند - و شیخ رحمت الله و شیخ عطاء الدین و نور الدین خان و تهور خان

On the 7th of March he crosses the Karamnāsā and reaches Jahānābad.

بعطای خلعت سه پارچه و سرپیچ موصع معزز شدند - هفتم از دریای کرم ناسا عبور لشکر منصور شده توجه رایات عالیات بجهان آباد گردید - با اکثر درویشان اتفاق ملاقات افتاد - و استعانت دعای خیر درخواست رفت -

On the 12th of March, 1759, he reaches Dāūd-nagar.

دهم از دریای سوهن عبور فرموده - دوازدهم مقام داؤد نگر بهار افروز گردید - نقی علیخان پسر هدایت علیخان و اسد علیخان چهارده مهر از نظر انور

Sahar Khan is appointed Diwān of Prince Jawānbakht and receives a *khilat* of five pieces.

گذرانیدند - و مخلص خان برادر منیر الدوله بهادر باستیلام سده سنیه عز و احترام یافته بعطای نیمه آستین ملبوس ممتاز شد - سحر خان بخدمت دیوانی گل گلشن مملکت و اجلال - دوحه دین و دولت و اقبال - شاهزاده جوان بخت کامرانی درجهانی یافت - و بخلعت پنج پارچه مباهی گردید - محمد شاکر یکصد و یکصد و یک مهر معه عرضه داشت راجه رام نراین صوبه دار عظیم آباد و واجب العرض بذریعه محمد قلیخان بهادر از نظر کرامت مظهر گذرانیده سرمایه سعادت از عنایت تبرک اندوخت - چهاردهم ماه مذکور واجب العرض راجه مذکور بر وفق معروضاتش - میر اسحق بدستخط خاص مزین کنانیده حواله محمد شاکر مذکور نمود - شانزدهم بموجب عرض بهادر علیخان میر سامان گویند پنجاهت -

و هژدهم (۱) بذریعه مدار الدوله بهادر سر بلند خان و بعرض رضا قلیخان
بهادر راجه شتابرای دو حلقه کمان و چند مهر گذرانیدند - و هر یک

بعطای خلعت ممتاز گردید - نوزدهم مقام پهلواری از خیام ظفر اعنصام
همسر گردون برفعت و احتشام گشت - بادشاه قلی بخدمت داروغگی
On the 19th of March he reaches Phul-wāri.

دار الضرب لشکر فرق اعتبار و عزت بلند ساخت - درین منزل شکار فراوان

از غزال و طاوس مرصع بال و سبزه زار همیشه بهار بشمار بود - خاطر اقدس

بمقامات چند دران سرزمین نزهت آگین میل فرمود - و نیز بندوبست

عظیم آباد که از امور معظمه بود - پیش نهاد رای اصابت پیدا گشت -

و اکثر بصید افگنی چرند و پرند مانند آهو و مرغابی و سرخاب به تفرج

و نشاط طبع همایون می پرداختند - راجه رام نراین بعد استحکام عهود

و موافقت بذریعه محمد قلیخان بهادر که الحال بخطاب اعتماد الدوله بهادر

نامور شده بطواف کعبه ملایک مطاف احرام عقیدت بست - و یکمزار

و یک مهر و صد خوان اقمشه از سقرات سلطانی و مخمل کاشانی و غیره

سفیدینه نفیسه و دوزنجیر فیل کوه توان و چهار راس اسب عراقی نژاد

برق جولان بر سبیل ارمان پیشکش بار یافتگان درگاه دارا دربان آورد - و از

عطاکده جهانیان فریدون فر بعطای خلعت شش پارچه و سرپیچ مرصع

و جیغه مکمل تارک افتخار بگردون عظمت و وقار بلند ساخت - و منظور

انظار مرحمت که از حوصله اش بالا تر بود گشت - و راجه رام ناتھ که

در شکار افگنی حاضر باش و از عهده بندوق برداری خاصه در رکاب خورشید

انتساب می بود - بخطاب مرزا راجه معزز و مکرم گردید - بست و یکم (۲)

که تحویل آفتاب عالمتاب در برج حمل شد - و روز نوروز بر جهان و جهانیان

On the 19th of March he reaches Phul-wāri.

Rājā Rām-nārāyan comes to meet him, gives him a nazar and receives a khilat of six pieces

Rājā Rām-nāth receives the title of Mirzārājā.

نور افروز گردید - از بخشش وجود خسرو دریا دل صلاى عام بانعام بر خاص
و عام زدند - و از اکسیر جود و همت بادشاه گم‌دون مقام مس امید
هریک طلای احمر شد - موافق مراتب بخلعت و جواهر امرایان (۱)
دولت و نرئینان خلافت کامیاب و سرفراز گشتند *

Battle between Rājā Rāmārāyan and Shah 'Ālam and seige of Patna by the latter. Muhammad Quli Khan, on learning from his deputy Najaf Khan of the seizure of the Fort of Allahabad by Shujāu-ud-daulah, starts from Allahabad.

داستان مصاف راجه رام نراین و شهر بند شدن او

از ضرب دست بهادران لشکر شکن - و برگشتن

محمد قلیخان بهادر در عین یورش

بسبب رسیدن نواب شجاع الدوله

بهادر - و گرفتن قلعه آله آباد از دست

تصرف مرزا نجف خان بهادر -

که نایب محمد قلیخان بود

چون سابقه تأییدات ایرد متعال شامل حال عظمت و اجلال بادشاه
برگزیده حمیده خصال به تزیید اقبال عدو مال بود - هر تبه رای بد سگال
که راه خلاف پیماید - عاقبت پامال مذلت و ناکامی آنچه آنچنان گردد - که
بجای خاک تیره از بخت بد خود نشیند - و آثار ادبار سرمایه نگال او
شده از بیغ و بنش روزگار براندازد - چنانچه وقایع صورت احوالش
روشندلانرا که آئینه دار معنی اند - یادگار و عبرت افزای اولی الابصار
میگرداند - تبیین این شگرف مقال و تفصیل این اجمال آنکه - راجه

رام نراین چون از هرزه دومی بادیۀ غوایت و بغی بر آمده بطریق قویم
 بندگی و جادۀ مستقیم عبودیت گزائیده بود - و این کار سترگ دست
 بسته از حسن بندگی و دولت خواهی عمدۀ نوئیان اخلاص کیش - وزبده
 فدویان عقیدت اندیش - فدوی بی ریو و رنگ - اعتمادالدوله بهادر صفدرجنگ -
 با حسن وجوه صورت بست - بعضی از حاسدان ناتوان بین و کونه اندیشان
 باطل گزین را وقوع ایذمنعی ناگوار بر طبع خیانت فطرت [آنها] گشت -
 و از خام طمعی اغوای و اضلال او را افزایش پیش آمد خود - که هرآئیده
 مقدمۀ ادبار آنها بود - اندیشیده - راجه مسطور را بانواع خوشامد و رغلائیده
 دریچۀ خذلان و غرۀ حرمان بروی ^(۱) احوال آن نکوهیده مآل کشودند -
 و به شجاع الدوله بهادر نوشتجات متضمن پیش آمد آن فدویت نهاد
 در حضور و منظور شدن بانظار عاطفت جهانبانی و تزاید مراتب تقرب
 و کامرانی راسع الاعتقاد مذکور نوشتند - و در حقیقت ترغیب قتل نموده
 تمهید خون ناحق او بستند - علی الخصوص خطاب اعتماد الدوله که
 خاصه بوزرا است - شاهد اقوال باطله خود و نموده تخم کین در دل او
 کاشتند - و وسیله فتنه انگیزی و واسطۀ شرر ریزی آتش حسد در کانون
 باطنش گشتند - ازانجا که شجاع الدوله بهادر را تمنای این منصب والا
 و آرزوی این مرتبۀ علیا زیاده از حد بود - و بودن شخصی را که بجبلت
 شجاعت و فتوت و بجوهر ذاتی ارادت و فدویت بادای حق نمک
 و خانه زادی بوده در حضور مصدر خدمات پسندیده و مورد عنایات گزیده
 شود - بر دلش میزد - بقاء علیه کمر عداوت بانهدام بنیان آن بیگناه
 عبودیت نشان بست - شرح این وقایع جگر سوز خامۀ حقایق نگار بعد

تعبیر ماجرای قلعهٔ عظیم آباد در معرض اظهار خواهد آورد - اکنون کمیت خامه را از احوال راجهٔ مغرور از دانش دور در میدان ارقام گرم عنان میسازد - هرگاه مومی الیه بسعادت ملازمت فایز گشت - و بعد حصول این دولت کبری فارغ البال شد - کارپردازان مهمات سلطنت علیا و متصدیان خالصهٔ شریفه برای انفصال معامله طلب کاغذ نمودند - و بعد ملاحظهٔ آن دبیران عطاردهٔ منش زو واجب الادا مبلغ کروڑ روپیه و چند لک بران افزوده بر ذمه اش برآوردند - واقعه طلبان کوتاه اندیش حق ولی نعمت خویش برطاق بالا گذاشته از حیل و فسون راجهٔ مذکور را از حضور پرنور رخصت دهانیده آمادهٔ جنگ در آن قلعه ساخته - عرصهٔ روزگار بر روی (۱) احوال بد مآل او تنگ نمودند - آن تیرهٔ رای شقاوت انجام بخیالات خام و اندیشه های نا تمام گام زدن در وادی ناکامی آغاز نهاد - و پناه بحصن متین بردهٔ سرشار بادهٔ نخوت و غرور گشته - جبین نور آگین سجدهات عبودیت و انکسار را بخاک مذلت و ادبار غبار آلود ساخت - و راه عصیان و نافرمانی و جادو بغي و طغیان پیمودن گرفت - ازینمعنی آن راندهٔ درگاه الهی بعذاب بادشاهی معاتب شده در پاداش این عمل نکوهیدهٔ خود در غضب سلطانی و قهر تهرمانی گرفتار گردید - و از پیشگاه خلافت و جهانبانی حکم محکم قضا شیم شرف نفاذ یافت - که مجاهدان و دلیران خون آشام مصمص انتقام از نیام بر آورده بمیدان دلیری و دلآزری پای ثبات محکم گذارند - و دست جوانمردی و جرأت برکشودهٔ رخس شهامت را بعرصهٔ نبود و بیگار جولان دهند - بهادران اسلام موافق حکم جهان مطاع در رزمگاه برای قتال و جدال آماده و مستعد شده داد شجاعت میدادند *

* نظم *

زجا آئینهٔ پیکان خونخوار * عیان شد چار موج بعصر زخار
 زره پوشان همه دریا طلام (۱) * زدهشت فننه کرده دست و پا گم
 بلا چون در کمانخانه در آمد * چو مرغ جان خدنگ از جا برآمد
 به بعصر خون ز ضرب گرز گردان * کشف سان در شکم سر کرده پنهان
 برون تیغ از نیام آمد بجلدی * تو گوئی پوست را انگنده انعی
 تن آنکس که مجروح سنان بود * سر انگشت تأسف در دهان بود
 ز بس در جوش آمد جزو ناری * زره شد آبشار و گشت جاری
 فروغ تیغ اندر زخم منکر * مه فو بود در برج دو پیکر
 توپخانهٔ برق نشانه سرگرم آتش افروزی و عدو سوزی گشت - و تیر خارا
 شکاف صاف تا سوار از حلقهٔ زره و جوشن در گذشت - نهنگ تفنگ
 در دریای جنگ تلاطم جوش و خروش آنچنان انداخت - که لنگر هوش
 و حواس کشتی مخالف شکسته بگرداب عدم و ادبار فو رفته حجاب وار
 سر بجیب ففا می نهاد - و تگرگ بار گولهٔ بندوق عدو شکار بر فرق دشمنان
 نابکار آتش بار گشته خار وجود ناهنجاران را در نار جهنم میفرستاد -
 علی الدوام از نیروی بازوی مبارزان اسلام آنگروه خدلان پزوه رو بانهرام
 نهاده جنگ بعصر عظیم آباد - که قلعه ایست (۲) ذات البروج و عروج
 و خروج بر برج باره اش دشوار است - زده بمقاومت دلیران عرصهٔ نبرد
 می پرداختند - و توپ و تفنگ و سایر آلات حرب بدیوار و بروج قلعه
 چیده مقابل لنتکر ظفر پیکر آنچنان سر میدادند - که دست استیلای
 دلاوران ستم نهاد کوتاه شد - و پای سعی و تلاش جنگجویان از کار ماند -

هرچند آنقوم غدار تاب حمله پلنگان کوهسار شجاعت در صف آرائی نداشتند - و آفتان و خیزان رובה وار بطرف سوراخهای اماکن خودها می شتافتند - لیکن تسخیر آن شهر دلبدیر و قلعه همسر چرخ پیر در معرض تعویق می افتاد - و ناخن تلاشهای مردانه عقده از کار نمی کشاد - سپه سالار سراپا تمکین و وقار اعتماد الدوله بهادر که [در] تدبیر بی نظیرش عقده کشای مالا یفعل و شمشیر بران عدو گیرش حلال مشکل بود - حاضر و غایب در جانفشانی نگاهو می نمود - بعضی از کوته اندیشان ناتوان بین از راه حسد و کین به برهم زنی امور خان عقیدت نشان میکوشیدند - و بظاهر از راه سالوسی بخون گرمی و چاپلوسی می جوشیدند - آن صاف طینت از خصلت این قوم که مانند آب زیر کاه اند آگاه نبود - به بدنهادی این جو فروشان گندم نما اعتنا نمی نمود - چنانچه در عین یورش که مورچال نصرت اشتمال قریب قلعه کوه تمثال رسید - و قریب بود که باد فتح و فیروزی وزد - کوته اندیشان به نیرنگ سازی پرداخته هر توپ و تفنگ که از مورچهای خود آنطرف سر میدادند - گولی خالی آواز از توپها میکردند - و بعدا از راه شقاوت منشی بطرف ثانی می ساختند - حتی که بمقتضای شور بختی حق نمک وای نعمت یکقلم فراموش کرده خام طمعان در فکر شکستن نمکدان افتادند - و تخم بد سرشتی در مزرع دل کشته قدم جرأت علانیه در طریق مخالفت نهادند - هرچند خان عالیشان یعنی محمد قلیخان بهادر همپاه نصرت پناه را شبها از کمال حزم و احتیاط بر مورچها برای خبرداری و هشیاری تاکید شدید و قدغن مزید بعمل می آورد - و بهادران جنود نصرت آمود را دلدهی و دلاسا داده به تفتیش احوال هر واحد و مقتضس برعایت و پرداخت همت میگماشت - و از کار آگهی و هشیاری دقیقه فرو نمی گذاشت - تا هم در بعضی شبها ضلالت کیشان

طرف ثاني فرصت یافته بعزم دست اندازی جانبازی نموده حمله آور میشدند - و از ضرب تیغ بیدریغ بهادران پیل تن و جوانان شیر افکن جماعه ازان ضلالت منشان بی باک بخاک هلاک می افتادند - و بقیة السیف بحال پریشان افتان و خیزان پناه بحصار می بردند - و از مساهله بعضی خیانت پیشگان که حق ولی نعمت خویش بر باد داده آواره دشت گمراهی بودند - جان سلامت برده باز دیگر شورش افزای و هنگامه آرای قتال می گشتند - از آنجا که محاصره آنحصار سپهر آثار و قلعه کوه کردار دشوار تر بود - و باسانی رو نمی نمود - و ضرب تویی که بر برج و باره آن حصن حصین و قلعه متین میرسید - از کمال محکمی واستواری که آهنین توان گفت کار نمیکرد - بذابر ان کار محاصره بامتداد کشید - روزی غازیان فیروزمذد - و هزبران اخلاص پیوند - دست جلادت از آستین کین بر آورده همهها یورش و حمله آوردند - و سلک جمعیت اعدای شوم که هجوم می آوردند - از هم گسیختند - و پُر دلان بهوام صولت و مجاهدان رکاب دولت تیغ خون آشام از نیام کشیده با آن تیره بخنکان آنچنان آویختند - که مخدولان بد نهاد رو بهزیمت نهادند - و مورچه های بهادران نبرد آزما قریب قلعه فلک سا رسیده - قریب بود - که همای فتح و نصرت بدام آید - تا اینکه کار بر آنها تنگ شد - و نورالدین خان و اکثری از نا سرداران آنطرف زنهار و امان خواستند - و درین گرمی هنگامه از تابینان راجه بهوانی سنگه مصدر کوششهای مردانه شده نثار جان نمودند - و جمعیت بیگ قوم مغل ملازم رساله حیات علیخان رخس جلادت تاخته نشان آن نگونساران را از دیوار قلعه برداشته سرنگون ساخت - و بانظار عاطفت شاهانه منظور گشت - و میر یحیی خان بهادر و خواجه عبد الباقی خان برادر خان مشار الیه مصدر ترددات نمایان گشته گل فدویت از شاخسار عقیدت نهادی چید -

و پیش قدمی نموده مورچه را پائین برج قلعه مستحکم ساخت - از قدیم چنیس خدمت مورد الطاف و اعطاف خاقانی گردیدند - بهادر علیخان بهادر جوهر جلالت و شجاعت بر روی کار آورده تلاشهای مردانه نموده نزدیک دیوار قلعه آنچنان رسید - که کار به دست و گریبان کشید - و تزلزل در ارکان ثبات و قرار مخالفان افتاد - همراهیان خان سپه سالار معتمد قلیخان بهادر تا بخندق بگومگ بهادر علیخان بهادر پرداختند - و تفرقه عظیم در دهای مردم آن سرکش لئیم انداختند - از نائیدات ایزدی از صدمه صلابت لشکر ظفر پیکر و از هراس مهابت شهنشا فلک فرارجه رام نراین آنقدر مغلوب اضطراب گشت - که عرضی خود مشتملبر عجز و انکسار و پشیمانی و ندامت ازینحرکت که مآل آن بادبار بود - ارسال داشت - و عفو جرایم و تقصیرات از بارگاه جهانبانی درخواست کرد - و به تزییر میخواست که دفع الوقت نماید - چون ضمیر آئینه تنویز - جهان داور جهانگیر - انعکاس پذیر صور غیبی - و نقوش الهامات لاریبی است - بمركز خاطر آن کافر نعمت ملهم گشته بزبان قدسی ترجمان بمیر شرف الدین خان که از طرفش معه عرضی باستیلام عقبه خلافت مشرف شده بود - ارشاد گشت - که اگر معروض آن تیره روزگار فروغ راستی دارد - و مقرون بدروغ و مکر و تزییر نیست - همین زمان بر درگاه آسمان جاه دست بسته حاضر شود که عفو جرایم او فرموده خواهد شد * شعر *

این درگه ما درگه نومیدی نیست * صد بار اگر توبه شکستی باز آ
و الا از دست برد بهادران لشکر گیتی ستان آنچنان خواهد شد - که نام
و نشان خود را نخواهد یافت - بالجمله از خوف و هراس برش تیغ
رستم دلان رزم آزما آن گروه ضلالت پرثوه آنقدر بستوه آمده بودند - که در
دریای ناپیدا کفار حیرت مستغرق گشته جنگل تدبیر بدامن فکهای باطل

خود میزدند - و امریکه باعث صلاح و رفاه و برآمد کار توان کرد - دست
 نمیداد - قریب بود که آن باطل ستیزان گم کرده رای گویزان شده و هزیمت
 را غنیمت شمرده بی منت کوشش قلعه را بتصرف اولیای دولت
 گذارند - لکن از کجبازی فلک فاساز چه رقم سازد - که طرفه شعبده بازی
 نموده و بوالعجب نیرنگسازی بکار برده که حیرت افزای دیده‌وران عبرت
 گزین است - شرح این مقال و تفصیل این اجمال برین نظم است -
 که چون عمده اراکین دولت شجاع الدوله ابو المنصور خان بهادر بسبب
 اغرای بعضی کوفه اندیشان که خاطر نشانش ساخته بودند - به یقین بخاطر
 آورد - که خان سپه سالار در اندک روزگار بنا بر این که بمر فدویت و عقیدت
 شماری بر جان سپاری به تمشیت امور خداوند نعمت محکم بسته - و این
 معنی موجب بلند پایگی و عروج جاه و حشمت او تواند بود -
 و آویزشهای مردانه و داروگیر رستمانه که درینولا باعدای دولت قاهره نموده
 و می نماید - و ازین دولت خواهی و نیکو بندگی مورد الطاف بیکران
 و مشمول اعطاف بی پایان خسرو جهان گشته تفوق از همگان خواهد برد -
 و کوس غرور مکنت و مزید قرب ولی نعمت درین اطراف خواهد زد -
 و ایتمعنی را موجب اختلال ملک بل زوال دولت خود اندیشیده رگ
 نفسانیت و همچشمی که داشت بعسکت آمد - و قدم جرأت به پرخاش
 جوئی بملاحظه نافرمانی خداوند نعمت پیش نهاد - و از منزل و ماوی
 خود کوچیده بسرعت تمامتر در بلده آله آباد که جای استقامت و مسکن
 ناموس خان سپه سالار محمد قلیخان بهادر بود - یکایک و ناگهان داخل
 گشت - چون قلعه بلده مذکور از قلاع حصینه این ممالک وسیعه هندوستان
 است - و مرزا نجف خان بهادر در آنوقت از جانب آن گوهر محیط
 شجاعت و شهامت به نگاهبانی و حراست قلعه مذکور مامور بود - و نیز

بخان سپه سالار قرابت قریبه هم داشت - بفابریاس ناموس و نام و ننگ
 الوس باوجود عدم اسباب آلات حرب و پیکار و قلت سپاه و کثرت اعد
 همت بمقاومت طرف ثانی بر گماشت - و کمر کارزار بر میان از دل
 و جان چست بست - و مانند شیر ژیان و پیل دمان از وفور موران
 ناندیشیده و کثرت اهل طغیان نترسیده از آلات حرب مانند توپ و تفنگ
 هر قدر و هر چه موجود داشت بر بروج قلعه چید - و مستعد کارزار گردید -
 شجاع دلوله بهادر چون دید - و بمیزان عقل سنجید - که از آتش افروزی یعنی
 هنگامه آرائی بتوپ و تفنگ اندازی بر قلعه عالمی ته و بالا خواهد شد -
 و فتنه عظیمی در شهر و بحال سکنه آن بلده برپا و تاراج و غارت
 عاید آنها خواهد گشت - ازین اراده ناصواب خود را باز داشت - و لایه
 و چاپلوسی و صام و مدارا اصلاح احوال پنداشت - و بهرینا نجف خان
 بهادر بکمال تقد و مہربانی ظاهر ساخت - کہ این نیازمند درگاه خلایق
 پناه احرام کعبه مقصود و اراده آستانه بوس حضور ساطع النور دارد -
 و میخواهد کہ بعد حصول این سعادت درین یورش نا برادر عزیز از جان
 خان سپه سالار محمد قلیخان بهادر شامل شده رفیق و یکدل باشم - و بموافقت
 یکدیگر خدمت خداوند نعمت بجا آورده امریکه بالفعل رو بکار است
 کوسی نشین سازم - و از نسکه حاسدان در کعبین و دشمنان از یسار و زمین
 منتظر قابوی خود اند - عالی الخصوص وزیر برگشته روزگار کہ از خاندان ما
 عداوت قلبی دارد - و تخم بد سرشتی در زمین شوره زار دشمنی میکارد -
 مبادا سر شورش بردارد - و دست تطاول دراز گرداند - و ازین خلل کہ
 بدلها افتد - در عین کشش و کوشش پای ثبات و قرار بلعزد - بفابریاس
 دور بین چنین تجویز می نماید - کہ قبایل و ناموس را در دامن امن این
 حصن حصین بگذارم - و خود فارغ البال در حضور باشتغال مہمات خداوند

دنیا و دین پردازم - و نقد فدویت بمحک امتحان زخم - یا سر خود را درین مهم زیر اقدام حضرت جهانبانی در بازم - و یا همای فتح و ظفر را بدام اقبال خداوند گردون احتشام آورده مانند نگین نامی زیر این گنبد زمردفام بر آرم - بالجمله باقسام تزویر و فسون دل نشین مرزا نجف خان بهادر قسمی ساخت - که آن صاف طیبت از مقالات دولتخواهی حضور و اظهار عجز و انکسار که مهمان عزیزام و پاس خاطر میوزبانان لازم و رسم و آئین اسلاف اهل دین است - و دغدغه و وسوسه را راه بخاطر ندهند - ظاهر را با باطن او متفق تصور نموده عزم حرب موقوف ساخت - تا اینکه روزی به بهانه سپر و تماشا آن سردار کثیر الاقدار دران قلعه دلکشا داخل شده نعل وازون زده دست استیلا بمال و احمال و اثقال انداخت - و مرزا نجف خان بهادر را اسیر پنجه تزویر بلطایف الحیل گردانیده آدم آسا ازان جنت الماوا بیرون ساخت - و از عدم مروت مودم حرم سرای خان سپه سالار را با آنکه نسبت قرابت بنی عم و آبروی ناموس همدیگر واحد بود - نظر بند کرده دوست را از دشمن نشناخت *

* نظم *

فلک در پرده لعبت باز باشد * شب و روزش نظر در کار باشد
 نظر از ثابت و سیار بردار * بیگ مزگان زدن برهم زند کار
 کشد گرزنج عمری کس پی گنج * بدست غیر آید گنج بی رنج
 بمحنت بگذرد عمر گرامی * برد راحت دگر این تلخکامی
 مشو غافل که این نراد دیرین * زند نقش دو شش بر تخته چندین
 نبیره از لعبتش کار کسی پیش * حساب عاقبت نگرفت از خویش
 ندارد غیرازین افلاک کاری * که بر خاطر نهد اندیشه باری
 اگر کس شاد و گرمناک باشد * چو نرگس سر بزیر خاک باشد
 بعد از کتاب این کار در از ادب از راه پیش بیغی عرضی خرد بصحابت

میر بهادر علی در حضور ساطع النور ارسال داشته استعفا می جرایم در خواست - هرگاه میر بهادر علی به بساط بوس مقدس فایز گشت - و این سانحه بمساع قدس مجامع رسید - میر مذکور را همراة خواص حضور نزد خان سپه سالار ارسال فرمودند - خان مذکور از مطالعش (۱) دست و پا گم کرد - و جان را از قالب باخت - چنانچه بست و دویم (۲) ماه شعبان میر یحیی خان بهادر و خواجه عبد الباقی خان احوال کثیر الاختلال خان سپه سردار را بموقف عرض حضور فیض گنجور رسانیدند - که باستماع این سانحه حالتی بهم رسیده که قالب را از جان تهی ساخته و تزلزل در قوای جسمانی بعدی راه یافته - قریب است که شمع حیات افسرده گردد - شهنشاه دین پناه باستماع این حالت بمقتضای عاطفت خسروانه در حضور طلب فرمودند - و از راه نوازش و مراحم گستری در آغوش عاطفت کشیده - بدلاسانی که مافوق از حد شرح و بیان است نواختند - و بعواطف بی پایان غم زدا و تسلی بخش گودیده سر نیاز سردار مذکور را بر اوج فلک بر افراختند - با این همه تفقدات خاقانی از حمیت و غیرت خود بی تاب و بیقرار بود - و اعلا دل غم آلود او دمی مانند بسمل نمی آسود - و جناب قدسی مآب که هر لحظه بمواعظ دل پسند می افزودند از اضطراب پاس ناموس همه نقش بر آب دانسته زیاده تر بیقرار می گردید - چون از حضور مرخص شده بخانه خود رفت بصلاح عقل خویش تجویز نمود - که رفتن خود پیش شجاع الدوله بهادر انطباق است - و عزم خود مصمم برین معنی کرد - از آنجا که ذات قدسی صفات این برگزیده کاینات مظهر اتم الهی است - از مآل کار ملهم گشته از راه نفی ذاتی

و رافت فطری خود بنفس نفیس در خیمه آن عقیدت فرجام تشریف
 ارزانی فرموده منزل آن عبودیت گزین را رشک مایه و پروین ساخته نور
 آگین نمودند - خان سعادت و عقیدت نشان باستقبال شتافته برکاب بوسی
 همایون سر فخر و مباهات بارج آسمان بر افراشت - جناب تقدس انتساب
 در زرغر نصابم آریزه گوش آن سعادت پیوند فرموده در سواری خاص
 بخواسی سر بلند ساخته مراجعت بدولت خانه نمودند - و خان معزی الیه
 را بمقام مورچال رخصت ارزانی فرمودند - آن مضطرب الاحوال ارشادات
 نصابم حذاب خاقانی را اصلا و مطلقا در گوش خود نگاه نداشته بسراسیمگی
 تمام از همان مقام کوچیده عازم آله آباد نزد شجاع الدوله بهادر شد - ازین
 حرکت بیوقت سلک جمعیت سپاه نصرت پناه از هم گسیخت و انصرام
 این مهم ازم ازین سبب در تعویق بنظر ظاهر پرستان در آمد - شهنشاه
 فیروزی لوا بمقتضای صلاح وقت روز دیگر از کمال رافت و عاطفت دلی
 متوجه احوال عقیدت اشتهال شده از قدوم میمنت لزوم منزل آن عبودیت
 منس را رشک فلک الافلاک از عزو شان فرمودند - مشار الیه صندوقچه
 قصابی و کرسی فرنگی زرنگار و قلمدان میذاکار و آئینه حلبی که از نغایس
 روزگار بود - پیشکش جناب اقدس نموده بمعذرت در ارشادات حضور معروض
 داشت - حضرت بدولت و اقبال چهارم ماه شعبان ملاحظه مورچال فرموده
 داخل سرداق عز و اجال شدند - پنجم ماه مذکور از بسکه تفرقه عظیم
 در جمعیتی که بهم رسیده بود رو داد - سر انجام این مهم را موقوف
 بر وقت دیگر گذاشته بعمله پیشخانه حکم جهان مطاع برای معاودت
 شرف صدور یافت - درین روز موسی لاس فرنگی باستان بوس ناصیه سا
 دشت - و بعباء (۱) نیمه آستین قامت امتخار بلند ساخت - و میر سیف الله

On the 3rd
 April, 1759,
 M. Law
 meets Shah
 Alam and
 receives a
khil'at of *ni-
 mā-ūstin* (an
 upper robe
 with half
 sleeves made
 of gold and
 silver tis-
 sues). His
 companions
 Mir Saifullah
 and 'Ibādul-
 lah Beg re-
 ceive *khil'at*
 of turbans,
 etc.

و عباد الله بیگ از همراهیان او به تسلیم و مجرای حضور سر افتخار
بارج فلک دوار رسانیده بعطای دستار و جامه محمودی چکندوزی مباحی

شدند - هفتم ماه مذکور مقام مهولی مضرب خیام گردون احتشام گشت -
On the 4th of April, 1759, Shah 'Alim reaches Mahūl, and on the 5th Partab Rai is appointed peshkār of the troops of Prince Jawānbakht. On the 6th, Shah Alam takes the fort of Dāūl-nagar. On the 10th he reaches the banks of the Durgāvātī, after crossing the Sone and passing through Sah-in serawan. On the 15th he reaches the banks of the Karam-nāsā.

و کریم بیگ که پدرش شاه بیگ درین معرکه پیکار بکار آمده و مصدر تردد
گشته کشته شده بود - معروف بهادر علیخان بهادر کسوت عنایت پوشید
و بمنصب پدر سرفراز گردید - هشتم پرتاب رای از بخنیاری بعهده پیشکاری
رساله غره ناصیه دولت قره باصره عظمت مرزا جوان بخت بهادر بعطای
بالابند سرفراز گردید - نهم قلعچه داود نگر از ترنناز غازیان اسلام مفتوح
گشت - و بتصرف اولیای دولت در آمد - سیزدهم از لب دریای سوهن
الویه ظفر پیرا بحرکت آمد - و ظاهر سهنسران را مطاع خورشید ساخت -
و از آنجا لب دریای درگارتی از برپا شدن خیام رفیع مقام از زمین تا آسمان
رسید - هیزدهم (۱) منزل کرم ناسا از نزول اجلال نزهت آگین گشت - و در
همین اثنا مردم رساله میرو یحیی خان بهادر باهم خصومت نموده متفرق
گشتند - بیست و پنجم (۲) خان سپه سالار محمد قلیخان بهادر از پیشگاه

خلافت و جهانبانی رخصت یافت - و زیان خود را دفع دانست - خسرو
رحیم دل از راه مرحمت و عاطفت وقت رخصت و وداع از آب رحمت
چشم جهان بین را نمناک فرموده شفقت بر حال آن عقیدت اشتهال
میدول داشتند - و بار دیگر از اشادات متضمن نصایح و موعظت از راه
عاطفت از زبان وحی ترجمان بیان نمودند - و کلمات قدسی آیات که سرمایه
سود و بهبود آن عبودیت سمات بود ظاهر ساختند - که این حرکت ار شما
که برتوقع میروسد آخر کار هیچ نتیجه نیک نیست - و بر چاپلوسی و [بر] اتوال

کاذبه اعتماد نمودن و مضطر باز رفتن بر خون خود کمر بستن است -
 ذانی الحال فذئذ عظیم رو خواهد داد - و نقد جان مغت رایگان
 خواهد رفت - از آنجا که تقدیر ایزدی دامن دل آن عقیدت منزل از پنجه
 ناکامی سخت گرفته بود نگذاشت - که این درر نصایح بادشاه عاطفت
 پرور حلقه بگوش او شود - بپای خود در کام فرهنگ گام زد - و در بیسته
 ناکامی قدم فراتر نهاد - بهر حال بعد طی منازل و ره نوردی دشت کربت
 و مصیبت بمقامی که شجاع الدوله بهادر قیام داشت رسید - و بملاقات
 یکدیگر فایز گشتند - از آنجا که بهادر مذکور مرد پخته کار و دانای روزگار بود -
 سلوک ظاهری بسیار نموده و در اندک فرصت اسیر پنجه تزویر ساخته
 در بنه لدهنو رسیده محبوب و مقید ساخت - و محصلان سخت بر او
 تعیین نمود - سلسله این وقایع در همین مقام گذاشته به بیان سوانح دیگر
 سمند نیز گام قلم را گرم جولان میسازد - که بعد برخاسته رفتن محمد
 قلیخان بهادر که مدار مهمام و سر رشته امور حضور لامع النور بتدبیرات آن
 خیر سگال و دولت خواه بیمثال مربوط بود - خلل عظیم و فتور جسم در نظم
 سلک سپاه نصرت پناه راه یافت - اکثری از ظاهر بیگان که اختر ارادت
 و عقیدت ایشان^(۱) از فروغ رسوخ بندگی روشنی نداشت - از رکاب دولت
 جدائی ورزیدند و راه فاسعادی پیمودند - و عذر الفت اوطان و محبت
 متعلقان پیش آوردند - و بسا دولت خواهان ارادت منمش که وجود آنها از
 آب و گل عبودیت آستانه دولت سرشته بودند - این پست و بلند حرکات
 فلک بی مدار را اصلا بخاطر راه فداده زمین گیر عقبه سپهر مرتبه شدند -
 و چنگل بدامن دولت که در حقیقت عروة الوثقی بوصول سعادت دنیا

On the 20th April, 1759, Colonel Clive sends Khwajah Khairullah Khan and four others to Shah Alam with a *nazar* of 500 gold mohurs.

و عثمینی است زده مانند کوه از جا نجنبیدند - غره ماه مبارک میام خواجه خیر الله خان فرستاده کرنیل صاحب انگریز معه چهار کس بطواف کعبه دین مشرف گشته پانصد مهر از طرف صاحب مذکور در حضور پرنور بصیغه نذر گذرانیده بعطای خلعت فاخره قامت افتخار بلند ساختند -

چهاردهم لکنکر میروزی ثر از منام صدر حریت نمود - و بعد طی منازل نوردیم متصل مرزا پور نور گستر گردید - کالیخان ده سردار ذی شان و با حشمت و وقار بود - بحصول سعادت ملازمت کیمیا خاصیت رسیده بعطای جامه علیوس خاص دست مباحات پوشید - و نیز یک رأس

On the 28th May, the envoys of the English obtain an interview with Shah Alam.

اسب عراقی نژاد صبارمقار از اصطبل دمشق الیه مرحمت گردید - غره شوال المنوم که روز عید سعید بود - عمده های آستانه دولت نذر و پیدگش در حضور لامع النور بدرابندند - و کلای صاحبان انگریز بموجب عرض فیاض تاییدخان شرف قدمبوس حاصل نموده مطالب و مقاصد زبانی موکلان خود بذروه عرض رسانیدند - جواب معروضات آنها از زبان الهام ترجمان

On the 10th June, on Husāmu l-din Khān is conferred the title of *Husāmu d-daulah Bukhārū*. He is appointed Procurator of Administration and Finance.

ارشاد گردید - چهاردهم ماه عدلور حسام الدین خان و وجیه الدین خان برادر خان مسطور مخاطب بخطب حسام الدوله بهادر نامور گردیده کامیاب مخداری مهام ملکی و مالی شده فرق افتخار باوج فلک دواز رسانیدند - و معرفت دولت خان بارباب مجرا شده بپایه عرت رسید - و گویند بذلت بعدایت خلعت پنج پارچه سرمایه افتخار اندوخت - و از مرزا پور دویم

Gopal Pandit also receives a *Khitat* of five pieces. On the 28th June, 1759, Shah Alam reaches Lal-ganj and proceeds thence to Manuganj.

شهر ذی قعدة لرای میروزی سایه اجلال در لعل گنج انداخت - و بکوچهای متواتر حوالی مغو گنج خیام فلک احتشام برپا گشت - بدریغ بستم (۲) مان مذکور راجه اجیت سنکه برادر زاده و عموی خود بیابوس اشرف سعادت

جاردانی اندوخت - یکهزار روپیه نقد و چند درست طلا و زنجیر فیل کوه
 پیکو و دو سر اسپ زرین لجام پیشکش خدام کرام خدیو سپهر احترام نمود -
 بمغصب شش هزار سوار کامیاب و سرفراز دولت بغداد گشت -
 و بمرحمت خلعت شش پارچه و قبضه شمشیر زرنگار و اسپ صرصرنگ
 صبا رفتار سرمایه عز و وقار اندوخت - و نیز دیگر همراهیانش مشمول
 مکرمت خسرو دریا دل بخلاع موافق مرتبه گوهر مراد بکف آوردند -
 بیست و پنجم (۱) شهر صدر ریوان مکند پور از شعشعه رایات عالیات مانند
 شاه خاور نور گستر گردید - و بعطای دستار بسته راجه اجیت سنگه فرق
 عزت بر افراخته همسر افسر فلک گشت - و از امواج بحر احسان و فوارش
 جود و بخشش جهان داور خانه زاد پرور مانند گهر آبروی نازه یافت - چون
 حضرت عرش آشیانی جلال الدین اکبر بادشاه دران سرزمین میدو آئین
 که بکمال فضا و خوبی هوا دلکش است پرتو ورود افکنده سیرگاله مقور
 فرموده بودند - گیتی خدارند نیز تمیماً و تبرکاً تا انقضای موسم برشکال
 نزول اجلال مستحسن و پسندیده رای اصابت پیدا فرمودند - آن معموره
 از بسکه بر سر نوه آباد است - در هر جانب چشتمه های خوشگوار که یاد
 از سلسبیل و کوثر میدهند جاری - و سبزه زار و اشجار میوه دار که با فلک
 بر شاخسار او سر کنیده رشک افرای موسم بهاری است - نزهت فزای
 طبع همایون گشت - هر طرف سرو قامندان خرامان - و هر سو تفتاب لبان
 گلهای بدامان - تا چشم کار کند - چمن چمن گلهای و ریاحین رنگارنگ شگفته -
 و تا نگاه پرتو اندازد - صحرا صحرا نهالان آن سرزمین بسان دلربایان نو خطان
 سر بر کشیده - در رسته بازاریش گلرویان دسته دسته بر درگاهها نشسته -

On the 16th
 July, 1759,
 he meets
 Rajah Ajit
 Singh who
 offers a
 reward with
 the post of
 Shash hazari
 and appointed
 to the
 command
 of 6,000
 cavalry troops.
 He also re-
 ceives a robe
 of six pieces,
 a sword and
 a horse from
 the Emperor.
 On the 21st
 July, Shah
 Alam reaches
 Riwan Mu-
 kundpur and
 encamps in a
 park laid out
 by the Em-
 peror Akbar.

بشوخی و طنازی بکار دلبری و داربائی مانند طاق ابروی خوبان پیوسته -
و جهان داور چندی بنا بر آن که تعب و کوفت قطع منازل طاری احوال
قدسی از نیرنگساری فلک خیال و از گردش ماه و سال بود - میل خاطر
مبارک باسایش نمودند - فضل الله خان بخشی و میر یحیی خان بهادر
که از حسن بندگی جوهر فدویت بر روی کار آورده بودند - بعیای گوشواره
معزز گردیدند - نمره ذیججه از خیمه داخل عمارت شده آن قصر دلفشین
را رشک خلد برین فرمودند - دهم ماه مذکور که روز عید الضحی (۱) بود -
نوامی ادای درگاه عید بعیدگاه رونق بخش گردیده رسم قربانی بعد از
ادای نماز موافق حکم ربانی بجا آوردند - و فقرا و مساکین و ارباب استحقاق
آنجا را مستغنی از جود و همت خود فرمودند - و بنده های درگاه
آسمان جاه موافق مرتبه خود ها پیشکشیهای لایقه و نذیر بحضور پر نور
گذرانیده آداب تهذیب و مبارکباد بتقدیم رسانیدند - درین ایام چون بر صفحه
خاطر الهام مناظر از شواهد و قراین نقش نمکرامی (۲) نوشتگان که در
یورش قاعه عظیم آباد آمیزشی باهل بغی داشت - و خفیه آن همدوی
بیدین را بشورش و فساد می انگیزخت - نشست - ازینمعنی از طرف آن
کوته اندیش انحراف کلی بخاطر اقدس راه یافت - و چون هنوز مهمات
عظیم پیدش نهاد بود - باندیشه ایذمعنی که بودن اینچنین کسان که بظاهر
از اولیای دولت خود را می نمایند - و در باطن بمعاندین پیوند میدارند -
در شهر مهم موجب خللهای عظیم است - و شر قلیل برای خیر کثیر جایز
است - بهتر آنست که وجود نابود او را از آب تیغ در گذرانند - و این خار
را از گلشن آستانه دولت برینند - بست و سیوم (۳) ماه مذکور فتح علیخان

Fath Ali
Khān is or-
dered to put
to death
Naubat
Khān who
had behaved
treacherous-
ly during the
previous
siege of
Patna.

(۳) بیست و سوم

(۲) حوام نمکی عید الاضحی

موافق فرمان قضا جریان مامور بقتل آن کافر نعمت گردید - و بمجرد صدور حکم معلی بپاداش اعمال او را رسانید - بعد آن پنج اشرفی براجہ رام ناتھہ حکم شد کہ برای تجهیز و تکفین آن سزارار نفرین بدهد - و مدفون سازند - تادبیران دیدۀ عبرت برکشایند - و آیندۀ مصدر این چنین حرکت کہ موجب وخامت عاقبت است - هیچکس نگردد - بست و ششم (۱)

ماہ مسطور قنبر علیخان وغیرہ پسرانش را در حضور طلب فرمودہ خلعت ماقمی مرحمت شد - و شش عدد دوپٹہ زرباف بوالدہ و ازواج متوفی تفضل گردید - و حسام الدین خان و وجیہ الدین خان و حیات علیخان را کہ از اقربای او بودند - بغایت [در پنجه ها] عزت و امتیاز یافتند - احمد علیخان برادر غلام علیخان کہ در بادیتہ خودکامی قدم گذاشته بجرم نمکحرامی (۲) تقصیر وار بود - گرفتار حلقہ های زنجیر شدہ بر خرسوار تشہیر در تمام شہر و لشکر کشت و از منصب و خدمت معزول و محبوس شد - و بعد ازان از سر قتل آن درگذشتہ از راہ مکرمت و احسان مخلصی دادہ مطلق العنان فرمودند *

تمہید شہید شدن حضرت عالمگیر ثانی و خاندان پسر وزیر شہید اعتماد الدولہ تغائی و وزیر عہد آنحضرت از دست او

Martyrdom
of Emperor
Alamgir II
and of Khān
Khānān, the
son of Vizir
'Itimā-du-d-
daula.

اگرچہ تقدیرات لم یزلی از ابتدای عالم کون و فساد بمضمون جف القلم بما ہو کالین بر آن رفتہ - کہ مشیت ازلی کہ وقوع آن در گرو وقت است بالضرور بعرضہ ظہور رسد - لیکن از دست کسی کہ بر آید اگر

(۲) حرام نمکی

(۱) بیست و ششم

حسناست تاج سعادت بر سرش نهند - و عند الله ماجور و عند الناس
مشکور میگردد - و اگر مصدر اعمال زشت و قبیحه گشت خدمت شقاوت
بر قامت او دوزند - و وبال و نکال دنیا و عقبی که عاید حال خسران مالش
شود گرفتار سازند - و در دنیا ابدالآباد بپاداش اعمال محل فروران نغزین خلیق
گردانند - اعوذ بالله من شور انفسنا و من سیات اعمالنا - شاهد ابن مقال
این است که چون یار دوم شاه درانی بغابر اینکه وزیر سرپا تزییر افواج
دکن را بسمت لاهور فرستاده در قلع و قمع بنیاد خود افتاده - و با قشون
شاهی خلاف مرضی حضرت جهانبانی برخاش بیجا باراد فاسد که
ملک بخشیده را باز ستاند بمرهتهها داد - عزم دار الخلافه نمود - و بانقلام
اینکه قوم مذکور بی ادبی و بیباکی از شاهزاده تیمور شاه و سردار جهان خان
بعمل آورده - نیز با نجیب الدوله بهادر میر بختی بمرضی حضور اقدس
ناعانت و اعداد جنگونا سردار دکنیان آویزش و کوش نمود - و آخر الامر آن
سردار با وقار و از دار الخلافه بدر کرد - و با اینهمه میخواست که فوج کشتی
بر ملک آن فدوی بارگله والا بشمول توجه حضرت خانان بطرف نجیب آباد
بعمل آرد - کمر همت بست - و علاوه آن قبل ازین ده خانخانان را بنزویر
و دغا سید جمیل الدین خان و مهدی قلیخان که خان مذکور از قوم کسمیری
و فتنه روگار بود - و ازین سبب بموافقت طینت بد همدیگر مدار کارش
شده بود مرستاد - و آن بیباکان خیره ناگهان و بی خبر در محاسرا که والده
خانخانان و جدّه آن شقاوت نشان مستوره عصمت و مخدره عفت و طهارت
نواب شعله پوری بیگم بودند - پاس ناموس نکرده بیمعابا و بی تکاشا
اندرون آمدند - و آن بیگناه را کسیده و همراه خود آورده بموجب گفته او
در قلعه دولت خانه بادشاهی محبوس ساختند - و آن ناعاقبت اندیش
دست ظلم و تعدی بمال و عرض رعایا دراز ساخته کانه عباد الله را از جور

بی نهایت خود بجان آورد و رنجانید - و دهمنیان را که از قدیم غفیم لُدیم مشهور و معروف اند برانگیر به خرابی و ویرانی ملک کرده بهرسو میدوانید - و باین دست آویز آن شور انگیز از خزانه عامره بادشاهی مبلغهای خطیر و از کارخانجات اجناس بدست آورده باخوان الشیاطین میداد - و برفاه آن معاندین صرف میکرد - و فرقتات سپاه بادشاهی را از غایت تکبر و بیداشی و حق ناسپاسی بالکل برهم کرد - تا اینکه کار بجائی رسید که تمام اساسه^(۱) دولت خانه که خواقین گیتی ستان و بادشاهان گردون توان بسعی و تلاش مردی و مردانگی در مدت ها اندوخته و یادگار گذاشته بودند - یکسر بر باد داد - چون تمام کارخانجات را جاروب و هیچ درازها نماند - نظر بوم اثر خود بکندن سقف دیوان خاص که از نقره بنا کرده اعلی حضرت شاهجهان بادشاه از ابتدای ترتیب قلعه مبارک بود اندوخت - چنانچه چند تختها ازان سقف برکنند - و بر تمام آن همت گماشت - و جواهر زواهر پوشاک خاص که بی نظیر و بی عدیل در محل معلی بتحویل عهده داران بود بطلب آن دندان حرص تیز کرد - و پرده نمکرامی^(۲) بر چشم خود انداخت - و پیغام ارسال آن بحضور بمنت و سماجت فرستاد - چنانچه طوعاً و کرها گرفت - آنچه گرفت و متصرف بدست تعدی شد - و چندین وجوه دیگر که نگارش آن باعث ملال خاطر و گفجایش در دفاتر نمی توان شد - قلم انداز نموده بارقام وقایع حضور ساطع النور می پردازد - که هرگاه آن ناهنجار مصدر این حرکتهای دور از کار گردید - و بمسامع قدس مجامع حضرت قدر قدرت رسید - روی درهم کشیدند - و محال طلبیها که میکرد قرین اجابت نگشت - آن خود غرض مغرور از دانش دور بعضی مکاتیب و مراسلات که برای شهنشاه

از حضور پر نور بر خلاف مدعا و مقصود آن خود کام زیب ارقام یافته بود
 بران مطلع شد - و آگاهی یافت - همین معنی را دست آویز فنّه انگیزی
 و بد اندیشی نسبت بخافان زمان ساخت - و تخم عداوت در مزرع دل

Circumstances of the association of Alamgir II: Mehdi Quli Khān and Bālabāsi Khān were appointed by the Vizir to murder the Emperor.

سراسر شقاوت خود کاشت - و سر رشته عبودیت از دست داد - و پرد
 کورنمکی بر چشم انداخت - و حقوق ولی نعمت نشناخت -
 مهدی قلیخان ضلالت نشان و بالا باشعاع شقاوت دودمان را بجهت
 بداندیشی خسرو زمان یعنی حضرت عالمگیر را بدرجه شهادت رسانیدن
 تعین و مقور ساخت - و خود مصلحتاً کوچیده آنطرف دریای جم

وخت ادبار انداخت - و نیز ضیاء الدوله سعد الدین خان بهادر
 میرسامانرا به بهانه پیش خود طلبیده نگاهداشت - تا بی مانع این امر شنیع
 سر انجام پذیرد - آن هر دو در خلعت شرم طلعت کمر بر خون شهینشاه
 بیگناه بستند - و بحضور پر نور باریاب مجبور شده اخبار آمدن درویشان
 را ولایت و احراز ملاقات حضرت ظن الله بآن تقلید مفتیان بغایر حصول
 فیض باطنی و استمداد از ایشان بانواع حیل سازي جناب آنحضرت را
 ترغیب نمودند - هر چند بر آئینه خاطر آنجناب اظهار آن هر دو روپا
 عفت که خالی از کدورت سخن ساری اینها نبود - انعکاس پذیر شد -
 و باهمال و گذاشتن بروقت دیگر ارشاد گردید - لیکن بآئینی معروضداشتند
 که مقربان باجا بیت گردید - چار و ناچار بتاریخ هفتم ربیع الثانی سوار نموده

On the 7th Rabi' ul ākhir (28th November 1759) Alamgir II was induced to go to Golshārozi by the Vizir's people, who made out that certain darvishes had lately come there.

عنان عزیمت آنشهریار بطرف [کوله فیروزی] مسجدهی بنا کرده و فیروز شاه
 در آن واقع و آن سرهنگان غدار را در آنجا رسانیده بودند - معطوف
 گردانیدند - آنجناب تشریف فرما شده بآنها که درویشان قرار داده
 بودند - ملاقات کردند - و بعد ملاقات برای مراجعت بدولت خانه برخاسته
 بودند که بضرر پیش قبض که در پهلوزند و کارگر اوتناد - طایر روح آن

همای سدره آشیان پرواز نمود - و آن بیرحمان جلاذ سیرت از بغض و عداوت
 نعلش پاک و پاکیزه آن شهادت نصیب را از کرسی انعمارت پائین انداختند
 و شقاوت دین و دنیا برای خود اندوختند - اوزنکان دست غارت بر اسبابیکه
 در سواری موجود بود دراز کردند - و انواع بد حرکتی‌ها بمردمیکه در رکاب
 حاضر بودند بعمل آوردند - منتقم حقیقی بجزای اعمال شنیعه آنها در
 عذاب شدید بدار عقبی گرفتار سازد - و بدرک اسفل جهنم پایدار دارد -
 از وقوع این سانحه عالمی دست تاسف گزید - و صدای واوبلا از زمینیان
 بگوش آسمانیا رسید *

An elegy on 'Alamgir II's martyrdom.
 درین ماتم که عالمگیر افتاد * بخاک از ضعف صبح پید افتاد
 بگردن کرد در این سوگواری * افق خون شفق از دیده جاری
 نسیم صبح خاک افشاند بر سر * که میل دخمه دارد مهر انور
 بر آمد از دل زاری چو فریاد * که بر خورشید محشر رفت بیداد
 طلوع صبح از مهر آتش افروخت * سپید اختران در مجمرش سوخت
 خم پر نیل از ماتم جهانست * کبود از غم قبای آسمان است
 کدام اختر بر افسر سخت افتاد * بتخته کار شه از تخت افتاد
 در بغا نیر اعظم کجا رفت + تهی جامیست دنیا جم کجا رفت
 بظلم افتاد گردون را دگر کار * بکسر عدل کسری شد روادار
 زمانه باز بغیاد بد افگند * بدست جهل کار بخورد افگند
 گریبان توقع زد طرب چاک * ز خون عیش تر شد دامن خاک
 چه شد از مرگ آنشه مهر غمناک * کلاه از فگند از نوق بر خاک
 بعد این سانحه هوش ربا و واقعه جانفرسا ناگهان صبحی خیر شهادت
 خانخانان مظلوم مرحوم نیز اشتهار یافت - چه آن خونریزان بی دین
 و ضلالت کیشان بد آئین که اخوان الشیاطین بودند - بعد اتمام این مهم

شمشیر کین بر سر آن مرحوم علم کردند - و بجرم فدویت و عقیدت نهادی
 که بمتنضای خانه زادی در جناب شهنشاہ عرش بارگاہ داشت - و در
 نفس الامر نزدیک خدای بی همتا و خلائق آن ایزد یکتا از بزرگترین
 ثوابها بود - ازین محنت گاه دنیا در گذرانیدند - و بعداب خفا کردن
 کارش تمام کردند *
 * نظم *

An elegy on
 Khān Khā-
 nān's mar-
 tyrdom.

در آمد خروش از زمیسن و زمان * دگرگونه شد گردش آسمان
 غباری شد از خاک قبره بلند * که چشم مه و مهر گردید بند
 سعاب آنقدر آب از دیده ریخت * که دریا بصحرا ز سیلش گریخت
 اجل منفعل گشت از آن خطا * که نگذاشت رای صوابش بجا
 مالای که کس زان ندارد نفور * اثر کرد در مرغ و ماهی و مور
 فساد از نظر آن فروزان چراغ * نه چون لاله خورشید از آن داشت داغ
 بعبرت نظر بن ازین سنکلاخ * شررتنگ چشم است و دستش فراخ
 بود همچنین اعتبار جهان - نکفجد بوهم و قیاس و گمان
 حریفان طالع درین بزمگاہ * چراغ سعادت فرزندگاہ
 کپی قیوره ایام از بخت داغ * چوپروانه افتد بپای چراغ

The duration
 of Alaugir
 II's reign was
 five years and
 a few months.
 Accession of
 Muḥi-ul-
 Millat, son
 of Muḥi'-us-
 sunnat, with
 the title of
 Shāh Jahān.

Attack of
 the Vizir on
 Najībābad
 and the brave
 resistance of
 Najībud-
 daulah.

مدت فرمانروایی و حکم رانی حضرت عرش مغرل عالمگیر ثانی نور الله
 عرفده پنجم سال و چند ماه بود - النصه وزیر بی تدبیر رمیده بخت بعد
 انصرام این کار از دانش و دین دور بمتنضای رای ناقص خود تهمت ناج
 و تخت و فرمان روایی بقام معی ائمه پسر محی السنه که از نبایر
 محمد کام بخش پسر حضرت خلد مکان بود - بست - و به خطاب شاهجهان
 نامرد گردانید - و این قبای سلطنت نه بر بالایش نازیدا بود - بمقراض
 طمع قطع و بریده از راه عدل و فساد دوخت - و اسم بادشاهت بقام آن
 معبوس مایوس مقرر ساخت - و خود با فوج و حشم برای معاونت

جنگو معه پیش خیمه شاه نو که شاهي او بلقب گدایان توان گفت -
 بر آورده متوجه اطراف نجیب آباد گشت - دهکهای بدسگال از پشت
 گرمی آن بد مآل بر سر نجیب الدوله یورش کردند - و آن شیر شریزه
 میدان شجاعت بکمال استقلال و استقامت از شورش آنقوم و از کثرت
 آنها مانند کوه از جا نرفت - و به نیروی همت و قوت بازاری شهامت
 قدم استواری و پایداری مستحکم ساخته برای دفع کفره فجره سیفه سپر
 و مقابل گشت - و نبردهای دلیرانه نموده دمار از دشمنان دین بر آورد -
 بالجملة نجیب الدوله بهادر بعد کارزارها که بدانید الهی قدمش پس
 نیفتاد - نظر بر قلت فوج خود و کثرت اعدا مصلحت وقت چندان دانست
 که در سورتال مورچال قائم کرده بجنگ تپخانه باید جنگید - چنانچه کار
 بمحاصره کشید - و غلبه امروز افزون میگردد - الحال سر رشته این مقال
 همین جا گذاشته احوال خجسته مآل خدیو مرید افضال ایزد متعال
 در سلک تقریر میکشد *

آغاز داستان فرخ عنوان جلوس فرمودن Coronation
of Shah Alam
II.

شهنشاه عالم و عالمیان بادشاه دین پرور

حضرت شاه عالم بهادر خلد الله

ملکه و سلطنته

چون پیش از وقوع این سانحه که آن کور نمک به بغداد حضرت
 عرش منور طاب الله ثراه مصدر بی ادبی شده برای خود وبال دنیا
 و عذاب و عقوبت عیبی اندوخت - و بمقتضای نفس شوم اماره خرمن
 سعادت از برق شقاوت ابدی و ازلی سوخت - بمسامع قدسی رسیده بود

که هنوز هم آن کمراه تیره روز با وصف چنین حرکتها که موجب ویرانی عالم و خرابی امور سلطنت بعمل آورده پیوسته در صدد آنست که بالکلیه انتظام خلافت برهم خورد و ارکان دین و دولت از پا افتد - لاجرم همت بلند بادشاه ارجمند بار دیگر مصروف معرکه آرائی به تسخیر عظیم آباد گشت - تا بران مملکت تصرف یافته مکافات عمل هر تیره رای سرکش

Shāh 'Ālam starts a second time from Riwān Mukundpur in order to besiege Patna.

بوقوع آید - و پدیده غفلت از گوش هوش آنها برآید - از مقام ریوان مکند پور نهضت رایات عالیات بآنسمت گردید * و در باب حاضر شدن باعانت نجیب الدوله بهادر که دولت خواه واقعی ایندولت ابد قرین و از ابتدا باستحکام امور خلافت بدل و جان مصروف گشته بود - بمضمون اینکه چون

Shāh 'Ālam writes to Shujā'u-d-daulah and to Najib-d-daulah, asking them to put a check on the rapacious raids of the troops of the Deccan.

افواج دکن باین دولت خواه آویزش و کاوش نموده کار برو تنگ ساخته اند - و استیصال اینها لازم همت والا نهمت ما بدولت است - باتفاق خود این کفره اهل بغی و طغیان را ازین مملکت اخراج باید کرد - و برای شجاع الدوله بهادر منشور لامع النور عزامدار یافت - که خود را بسرعت تمامتر در آنجا رسانند و اهل طغیانرا بدر سازند - و علی هذا القیاس

بغام دیگر سرداران افانغه مثل حافظ الملک حافظ رحمتخان و احمد خان بهادر حسب الحکم [و] مفاشیر مبنی بر تقید و تاکید بر (۱) شمول آنها زین ارقام یافت - که از قرب و جوار افواج دریا امواج فراهم آورده در استیصال این قوم که دایر و سایر این مملکت شده اند - قدم همت و جرأت پیش گذارند - و توقف و تساهل درین امر جایز نداشته مستعد جنگ و پیکار شوند - و برای شاه جمشاده احمد شاه درانی نامه بتمهید قواعد خلت و وداد و استمداد و استعانت در امور دین متین که کفره فخره بغلبه دست

Letter of Shāh 'Ālam to Ahmad Shāh Dur-rāni.

یافته اند - و پشت گرمی مسلمین و کمر بستن بر جهاد که بر جمیع اهل اسلام واجب خصوصاً بر ذمه سلاطین که بادشاه دین و امیر مؤمنین اند بیشتر لازم بلکه فرض است رقم پذیر گشت - چنانچه شجاع الدوله بهادر مطابق فرمان قضا توامان معه لشکر جرار برسم یلغار روان گشت - و در کم فرصت به نجیب الدوله بهادر ملحق شد - و بر تذبیه آن قوم همت گماشت - چنانچه آن بوم خصلتان که باطراف و جوانب منتشر برای تاخت و تاراج بودند - و گرد و نواح را بیچاره و ویران می کردند یکبارگی بر آنها افواج بهادر موصوف حمله آورده و زیر تیغ بیدریغ کشیده بسیاری را بجهنم واصل کردند - و دست تاراج و غارت آنها را کوتاه ساختند - ازیمعنی رعب و هراس در دل آنها راه یافت - و جای گریز ندیده یکسر هجوم آورده شورش عظیم از هر چار سو انداختند - و بجنگ تیر و تفنگ چندین بار کوششهای بلیغ و آویزشهای شدید نمودند - لکن هر بار در محاربه کمی از پیشدستیهای افواج اسلام ازان قوم بیدین بظهور میرسید - و بسیاری کشته میشدند - و هر همه رو بفرار می آوردند * روزیکه لشکر ظفر اثر بهادر موصوف قریب سنگر که امیر الامرا نجیب الدوله برای حفاظت خود مرتب ساخته بود اراده اقامت داشت - آنقوم ملاعین بر خلاف گذشته که جنگ گریز میجنگیدند - و بعد زد و خورد بهادران لشکر اسلام گریز اختیار میکردند - پای استقامت محکم و استوار داشته صف آرا شدند - و بکمال دلیری و دلآوری از اطراف غلغله انداخته تاوسع امکان و مقدر خود حمله آور گشتند * مبارزان اسلام و بهادران فیروزی اعلام تیغ انتقام کشیده کارزار رستمانه کردند - و درد نخوت شجاعت از دماغ قهوران آنچنان برآوردند -

In accordance with Shāh 'Ālam's injunction Shujāu-d-daulah goes to meet Najib-d-daulah and puts down the refractory troops of the Deccan, who are completely routed.

که عار فرار لاچار اختیار نمودند - و آن سرزمین از خار وجود آن گروه بیدین پاک گردید - و فرودگاه لشکر اسلام بمقامی که دایره دولت جناب خدیو گیتی پناه بود و امیر الامرا قیام داشت - بفسر و احتشام گشت * وزیر الممالک و امیر الامرا باهم ملاقی شدند - و باهم بساط عیش و نشاط چیده مجلس یکجبهتی ها و اتحاد آراستند - و هر دو کس یکدل شده برای

Route of Dat-
tāji Tappal.

انهدام بنیاد کفر بحضور شاه عرایض خودها نوشتند * دران ایام تشون گیتی کشای شاهی از دریای اٹک عبور نموده صاحبان دتاجی تپل را که بمحاصره جمون مشغول و از طرف دکهنیان بصوبه داری پنجاب مامور بود - پایمال کرده و قرین مذلت و ادبار ساخته اراده بندوبست آنضلع داشت - که در همان اثنا نوشتجات این هر دو عمده از نظر گذشتند - بادشاه بحمایت اسلام مجاهدان دین را حکم فرمود که کمر بدفع قوم بیدین بسته و از بحر زخار پیاد و ستمام گذشته پاشنه کوب بحوالی سهند رسند - و نوج چپارل

Flight of
Jankū.

شاهی که آثار فتوحات غیبی بود - لولای عزیمت بصوب نجیب آباد افرازند * جنکو ضلالت کیش بدریافت این خبر قرین رعب و هراس گشته دست از محاصره کشید - و هرچند خواست که سد راه افواج بحر امواج گردد و تدبیری برانگیرد که متفق همدیگر نشوند - لیکن غریق دریای ناکامی گشته بساحل مراد نرسید - و از تلاطم افواج تاب استقامت باورده بهزیمت راه فرار غنیمت دانست * هرگاه آن سرزمین از خار وجود

Shujā' u-
d-
daulah pro-
ceeds to
Lucknow
and punishes
certain rebel
zemindars.

ناپاکان پاک گشت - و نجیب الدوله بهادر را هم فراغ خاطر بهم رسید - شجاع الدوله بهادر بنابر اینکه در بلده لکهنو بعضی زمینداران که سر بشورش بلند ساخته بودند و تنبیه آنها از جمله اهم مطالب بود - از امیر الامرا مرخص گشته بسرعت روانه لکهنو شده بندوبست (۱) آنضلع

پرداخت * آلفون اخبار حضور لامع النور باظهار میسراند - که چون الویه عز و جاه باهتزاز آمده خیمه مختصری که متصل عیدگاه نصب شده بود بیست و هفتم ماه محرم الحرام جناب گردون احتشام داخل شدند - مصحوب مرزا راجه [را] در خدمت فیض موهبت امام شاه - که درویش صاحب باطن بیدار دل خدا آگاه بود - فردی بدستخط خاص مزین فرموده پنج دبه بطریق ذر الله از مضافات صوبه آله آباد برای مصارف درویشان خدمه آن حقایق و معارف آگاه و تیاری مسجد و چاه و نقارخانه نقره و بنای مهمان سرا مقرر فرموده فرستادند - و استمداد همت در امور سرانجام مملکت و حصول فتنه و نصرت استدعا نمودند - و از انجا بغال نیک بانصرام مقاصد و مطالب آگهی یافتند - و مزید مقرر اعدا و استحکام بنیان سلطنت بگوش مسرت نیوش شنیدند - و بحول و قوه یزدانی متوجه به تسخیر عظیم آباد شدند - هفدهم صفر المظفر راناجی و شیواجی قوم مرهته بوساطت بهادر علیخان بسعدت قدمبوس رسیده

بعاطفت خسروانی سرفراز دولت بندگی شدند - و آله داد و منسارام از طرف کامگار خان که یکی از زمینداران عمده مرشد آباد است - ناصیه سالی بارگاه عرش اشتبانه بوساطت مدار الدوله بهادر گشتند - و رسوخ عقیدت و صدق ارادت خان مذکور زبانی خودها عرض حضور فیض گنجور نمودند - و بانظار عاطفت منظور شدند - و مرزا حسین خان نه سردار عمده قوم مغل است - بتعظیم بارگاه خلایق پناه شتافته در همین ماه جبهه سالی بسجدهات عبودیت و مرزا خان و آقا سید شد - و بعطای جامه ملبوس خاص لباس مفاخرت پوشید - و از طرف راجه اجیت سنگه چندین دست خلاع زر اندود مکلف و دیگر اقمشه نفیسه برسم پیشکش

Shāh 'Ālam
pays a visit
to Imām
Shāh.

Shāh 'Ālam
meets Rānā-
jī and Sivājī.

Shāh 'Ālam
grants an
audience to
Ilāhdād and
Mansā Rām,
envoys of
Kāmgār
Khān, a
zemindar in
the neigh-
bourhood of
Murshida-
bad.

از نظر خورشید اثر گذشت - از انجمله چند پارچه از راه نوازش بمدار الدوله
بهادر و ممتاز الدوله بهادر عطا گشت - و معرفت راجه اجیت سنگه

Shāh 'Ālam
is apprized
by Jagatrāo,
agent of
Najību-d-
daulah, of
Jankū's
plans for
marching
against
Delhi.
Itinerary of
Shāh 'Ālam
continued.
He reaches
Khar-Khari
on October
15th, 1760.

راجه پهلاک سنگه ساکن اوچهره و جگروپ سنگه و سرب سکه و گوبال سنگه
باریاب مجرا شده شرف ملازمت اشرف دریافتند - و از اخبار نجیب آباد

زبانی راو جگیت راو که وکیل نجیب الدوله بهادر بود - بعرض اقدس
رسید - که جنکو ادبار شعار از بخت برگشته خویش عازم دار الخلافه

شاهجهان آباد صانها الله تعالی عن الفتنة و الفساد گشته - و فوج درانی
و نیز فوج امیر الامرا بهادر بتعاقب آن رمیده بخت رفته اند * پنجم

ماه ربیع الاول پیشخانه همایون از مقام بوزیا روانه گشته در موضع کهرکهری
سراوج بگردون کشید - و راجه سنبهوناهه و عادل خان و حاجی محمد

بآستانبوسی فایز گردیدند - رحیم خان در ضرب بندوق به پیشگاه جهانبانی
پیشکش ساخت - و مورد عنایت گشت - و بعطای خلعت بلند پایه

گردید * ششم ماه - بزبور مقام حسین گنج فدوی عقیدت مآثر رضا قلیخان
بهادر که خلوص ارادت و اعتقاد نسبت بندگان خدیو جهان سرمایه افزایش

قدر و منزلت خود ساخته - و ازین معنی در باطن فیض موطن جناب
حضرت خاقان براسنی و درستی جا ساخته - و بنظر مرحمت و احسان

منظور بوده بملازمت والا کامیاب گشت - و بعنایت یکراس اسپ از
حضور اقدس سر عزت تا آسمان بلند ساخت * بیست و یکم از طلوع

On the 31st
October,
1760, he
reaches
Mirzapur.

رایات خورشید آیات مقام مرزاپور نورانی گشت - و ازانجا مقام اوتال
نزول سعادت و اجلال گشت - و رحیم خان بعطای قبضه شمشیر افتخار

اندوز گردید * بیست و سوم حوالی چنار گده نور آگین از طلوع ماهجده
الویه فیروزی گشت - و از آنمقام سرای مغل از پرتو رایات جهانکشا

بزونی پذیر شد * بیست و پنجم ماه مذکور سر آمد اراکین دولت عظمی

عمدۀ خوانین خلافت کبری فدوی عقیدت و ارادت مظاهر زین العابدین
 خان بهادر که جبین عبودیت ترمین او از نقوش فدویت روشن بود -
 معرفت منیر الدوله بهادر کامیاب دولت قدمبوس گشته بمواهب سلطانی
 مغخر و مباحی گشت - در همین آوان اکثر مردم بآستانه دولت رسیده
 سروراز دولت بندگی شدند - چنانچه میر احمدی خان خلف نواب
 چان نثار خان مرحوم تغائی این کمترین درگاه والا معرفت فضل الله خان
 بخشی و شمشیر خان بموجب عرض نواز خان و کالیخان و جواهر علیخان
 و عورت خواجه سربان و میر احسن الله و احمد بیگ و کریم خان و محمد
 تقی خان و سبکانخان و اسد علی بیگ و کمال خان و دیا سنگه و یحیی
 سنگه و سوبها سنگه و عظیم الدین خان پسر دویم چان نثار خان مذکور
 و لچهن سنگه و شیخ شهاب و اکبر علیخان و امر سنگه و خواجه مسجد الدین
 و چندر سین و اوکرین و رای هندس راج پیشکار بخشیکری و زبردست خان
 و شیخ محبوب علی و سید شکر الله و میر فیاض معرفت بهروز خان عرف
 بهادر علی خان وغیره شرف آستانه بوس دریافتند - و موافق مرتبه خودها
 نذر گذرانیده بعنایات تبرک سرفراز شدند - و دریغوا اجناسی که بابت
 تاخت و تاراج سندر شاه که محموله اراپهها بر آستان دولت آمده بود -
 بغازیان نصرت نشان تقسیم گشت - و در رفاه سپاه دست جود و همت
 کشادند - و همدرین زمان محمد اشرف فرستاده کامگار خان مبغی بسجود
 درگاه خواتین پناه جبین نیاز سوده عرضداشت خان مذکور در حضور
 ساطع النور گذرانید - و بعطای بالا بغد سر بلند گشت - و گنگارام بخدمت
 پیشکاری بیوتات والا مورد عنایت شد * بیست و نهم لب دریای کرم
 ناسه از نزول موکب اقبال رشک افزای باغ و بهار گردید - و درین مقام
 سوانج بنگاله من و عن بعرض همایون رسید - بتاریخ سوم ربیع الثانی لب

On the 4th
 November,
 1760, he
 meets Zaynu-
 l-'Abidin.
 Khān.

He defeats
 Sundar Shāh
 and the
 latter's
 effects are
 distributed
 amongst the
 victorious
 Moslems.

On the 8th
 November,
 1760, Shāh
 'Alam reach-
 es the banks
 of the Karam-
 nāsah; on
 the 12th, he
 advances as
 far as the
 banks of the
 Durgāvāsi;
 on the
 25th, he
 reaches Sah-

دریای در گوتی مضرب خيام گردون احتشام گشت - شانزدهم نهضت رایات
بطرف سہسرالون بعمل آمد - نوزدهم مقام متصل درگاہ فیض بار چندن
شہید شد - و زیارت آن بقعہ فرمودہ بہذل و بخشش محتاجین را مستغنی
ساخند - بیست و نہم از لب دریای سوهن عبور لشکر ظفر اثر شدہ متصل
موضع کہنولی بدولت و اقبال نزول اجال فرمودند *

earālūn; on the 28th, he encamps before the tomb of Chāndan Shāhid; on the 8th December, he crosses the river Sohan and reaches Khanauli.

وقایع جلوس فرمودن حضرت خافان پادشاه زمین
و زمان مورد عنایت یزدان خلیفہ خاتم
پیغمبران والا دودمان خلافت کبری وارث
سلطنت عظمیٰ حق شناس عدالت گستر
آیہ رحمت دادار اکبر نور افزای
ساحت جهان فروغ بخش عالم
کن فکان بر اورنگ فرماندروائی
درین اوان میمنت اقتدران
و دیگر سوانح و روداد
متعلق آن

چون ابروی ہلال شہر جمادی الاول از مطلع سعادت بلند گشت و قدوم
مسرت لزوم ایفماہ سعید کہ بساں ماہ عید بہزاران سرور و شادمانی بدولت

Coronation of Shāh 'Alam.

خواهان این آستانه فیض نشانه بفراران خجستگي و بهروزي جلوه نمود
غرۀ ماه مذکور اخبار دارالخلافه از بد حرکتی وزیر که نسبت بجناب غفران
مآب حضرت عرش منزل طاب الله چنانچه ذکر شد بمسامع عالیہ خدیو
گیني ستان رسید خاطر اقدس قرین ملال و غم گشته سر رشته صبر و سکون
از دست دادند جزع و فزع و اندوه بسیار نموده یکدو روز ازین سانحه
جانفرسا دمی نیاسودند - از آنجا که از تقدیر هیچ کس را گریز نیست و حیات
جاودانی باحدی از نوع بشر نداده اند امرایان و دولت خواهان بساط قدس
مناط معروض داشتند که اگرچه این واقعه هایلہ ملال افزای خاطر اقدس
است ایکن حکمت بالغه ازلی چغین مقتضی بود که اورنگ خلافت
و جهانبانی از پایبوسی چغین برگزیده درگاه صمدیت که گردون دوار چندین
چرخ برای همین کار زده شرافت پذیر گردد و دراهم و دنائیر و نقره از فیض
سکه اسم مبارک سرخروز و مانند صبح صادق بسفید روئی در اطراف ممالک
روشن گردد . صلاح دولت است که بی قائل عروس این دولت خدا داد را
در آغوش کشند و سجدهات شکر بدرگاه و اهب بی مفت بجا آرند و این
عطیه کبری را از سعادت طالع عدو سوز تصور فرمایند * بنابر مصلحت دید
و بمقتضای وقت برای ترتیب جشن جلوس میمنت مانوس بکار پردازان
دولت حکم قضا شیم شرف صدور یافت و منجمان دقیقه سنج ساعت
سعید جلوس میمنت مانوس چهارم آنماه فیروزي اثر معروض حضور معروض
خلاصۀ فدویان عقیدت کیش مرزا راجه نمودند و بر طبق حکم جهان مطاع
پیشکاران و کارکنان بازگاہ آسمان جاه ترتیب تخت سلطنت و نیاری چتر
فلک سای خلافت با وصف کمی لوازم و اسباب آن شپاشب بعمل آوردند
و تخت سلیمانی را در طرفه العیني مانند اصف برخیا حاضر نمودند
و صحن دیوان خاص و عام را از توزک و آرایش به قاعده سلطنت رشک

The 12th December 1760 is fixed as the date of the coronation.

In 1172 A.H. (1758 A.D.) Shāh 'Ālam attains the age of 32. He holds a public *dar-bār* and confers titles of distinction and bestows robes of honour and *ʔāqīq* on his numerous courtiers and officers.

نگارخانه چین ساخته همه را از نظر اقدس گذرانیدند * تاریخ مذکور که سنه
یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری و از عمر ابد طراز سال سی و دوم آغاز
میمنت داشت جناب قدر قدرت بعد انقراض از حمام پکاس و دو گهری
روز بر آمده که ساعت سعید و مختار منجمان دور بین بود بهزاران فر
و شکوه و فراوان سعادت و فیروزی بر اورنگ خلافت و جهانبانی و تخت
سلطنت و گیتی سزانی جلوس فرمودند و سایه چتر خورشید شعاع بر
فرق مبارک گسترده * * نظم *

شد از پرتو چتر شاهنشاهی * جهان روشن از نور ظل الهی
فلک رونق از شاه عالم گرفت * زهی آفتابی که عالم گرفت
اسباب سرور آماده و ابواب دولت کشاده شد صلی عیش بعالم و عالمیان در
داند و مسند خلافت را از عنصر مبارک تازگی بخشیدند - حق در دایره
دولت بمرکز قرار گرفت و نهال آمانی و آمال عالمی سر سبز و شاداب گشت -
آب رفته بجزر آمد و درهای عطا بر روی خلائق مفتوح شده غلغله تهنیت^۱
و مبارکباد از چرخ برین در گذشت و گلهای مراد دولت خواهان در
چمستان اقبال بشگفت - ارباب نشاط بهجوم و عدد ستارگان دران بارگاه فلک
اشتباه حاضر شده باهنگی رقص و سرود ساز کردند که زهره اگر زهره همسری
و برابری داشت آب شد و ثریا بهر نثار این محفل خلد آئین عقد پروین
که آورده از کم مایگی خجالت و شرمندگی کشید - صد شکر که عالم برهم
خورده نظام تازه یافت و بهارستان بیغمی و گلستان خرمی آب و رنگ
بی اندازه گرفت * * نظم *

وقت ساز و صحبت است ای همگنان عشرت کنید
هر کجا باشد نشاطی صرف این صحبت کنید

^۱ In MS. بهشت

میرسد شادبی با استقبال او از خود زوید
 عیش بعد از مدتی مهمان شده عشرت کنید
 خوشدلی نزدیک شد وقت قدح نوشی رسید
 خار در چشم غم و خون در دل حسرت کنید
 بری گله‌ها از نشاط نشاء می خوشتر است
 غنچه می‌نای دل را پر می نکبت کنید

سپهر و انجم برای مبارکباد ایندولت خداداد بترانه شکرانه نغمه پرداز
 گشتند و زمین و زمان زبان حمد و ثنا بموهبت این عطیه کبری کشوده باین
 صدا ترنم نمودند * *
 * نظم *

زنده دلی پیر و جوان از تو یافت
 تیغ تو اقلیم جهان برگرفت تخت کی و تاج سکندر گرفت
 خیز کفون قرع اقبال زن سنگ دولت بمه و سال زن
 ای بتو نازنده سریر شهی ذات تو آئینه ظل اللهی
 تاج شهی از تو شده سرفراز تخت ز پابوس تو گوهر طراز
 روشنی دیده مردم تویی قبله مقصود دو عالم تویی
 تخت دولت و خلافت بپایه پای نهادن شهشه نیکبخت رخت عزت
 پوشید و چتر حشمت از سرفرازی سرو سایه عظمت بغازش ها تازید -
 ملک و ملت هم آغوش گشته مبارکباد ها گفتند و از صورت دین و دولت
 غبار کدورت پاک رفتند - دوران لباس کامرانی در برگرد و عالم افسر حکمرانی
 بر سر نهاد - خطبه حشمت و اجلال خطیب سعادت نصیب بکمال فصاحت
 و بلاغت بر زبان فیض ترجمان خوانده مدف گوش مستمعان را از درر غرر
 بدان دامان دامان پر ساخت و بر پایه منیر آسمان سرمایه بعد حمد و ثنای

! The first hemistich is missing in the MS.

کبریا و نعمت سید الاصفیا علیه و علی آله التحیة و الثنا و مناقب خلفا
 الراشدين المهديين رضوان الله تعالى عليهم اجمعين باظهار مدح و ثنا و اوصاف
 فرمانروایان این والا دودمان و اسماء و القاب آبا و اجداد کرام والا مقام قرزبان
 گشته نام نامی این فریدون ثانی بر زبان آورده کام و دهان را بهفت آب
 مشک و گلاب شست و جهانرا از آوازه این نوید فرخی جاوید جانی تازه
 بخشید و بعطای خلعت گرانمایه پیروایه عزت پوشیده دامن امید از عنایت
 خسرو کام بخش از نقود مقصود پر ساخت - مهر و ماه در طبقهای زر و سیم
 برای نثار تاج و دیهیم گوهر ثوابت و سیار آورده بر تارک مبارک افشاندند -
 ساکنان ملکوت آیه " وان یکاد " برای دفع ضرر چشم بدخواه بر عنصر شریف
 آن زیب افسر خلانت دمیدند و مقدسان جبروت حرز یمانی کامرانی
 و خدیو گبهانی بر بازوی قوی نیروی آن مورد عنایات یزدانی بستند -
 بالجمله خرابین رحمت عام از درگاه ایزد ذی الجود والا کرام کشادند و جهان
 و جهانیانرا صلاهی حی علی العیش در دادند - رزگار بوقلمون از گوناگون
 مواهب بالوان الوان نعمت مشحون خوبی گشت و از خوانهای نعمت
 خاصه که رسم خاصه این دولت ابد طراز است (یعنی بالوش خاص وقت
 جلوس بر سبیل شگون حاضران مجلس همایون چه از امرای عظام و چه از
 خواص و عوام شیرین کام مینمایند و خود هم تبارل میفرمایند) چاشنی گیر
 گشتند و از پیاله‌های ارگجه و خوشبو و پان و بهوب مال گل بهر یک از
 استاده‌های پایه سریر عرش نظیر بخشیدند سکه اقبال بر روی زر و نقره
 باین شعر زده بفظر اقدس گذشت *
 * شعر *

سکه زد بر سیم رزر از دور ماهی تا بماه * حامی دین محمد شاه عالم پادشاه
 امرای عظام موافق پایه استاده شدند و اسپان صبا خرام بخرامیدن آمدند
 و فیلان کوه پیکر مع ساز مکمل از نظر مبارک گذشتند - شهنشاه دین پناه در

سخا و عطا بروی خلق الله کشادند و هر یک را بقدر سرمایه عبودیت او پایه عزت افزودند و مواهب و مکارم شاهانه مورد الطاف فرمودند - عدهای سلطنت و ازاکیں خلافت بقدر مرتبه خود پیشکشهای لایقه از نظر کرامت مظهر گذرانیده آداب کورنش و تسلیمات بجا آوردند - حضرت قدر قدرت متوجه دولت‌خانه شده بعد یکپاس و چهار گهری روز بر آمده در اسعدترین ساعات که بهترین از اوقات بود بار دیگر بر اورنگ جهانبانی و سرپر خلافت و کامرانی جلوس اجلاس فرموده دست جود و انضال بعنایت نوازش خدمات کشودند و باحوال هرکس پرداخته موافق لیاقت بعطیات نواختند اعتضاد دولت و اعتماد سلطنت مدارالدوله بهادر که بشرف همراهی رکاب مغنخر بود بقدمت نیابت و وکالت مطلق سرفراز فرموده بمرحمت دستار

Madaru'd
Dawla is ap-
pointed
Prime Min-
ister and
Zain-u'l
'Abidin as
his assistant.

بسته مع گوشبند رتبه والا بخشیدند و بامارت و آیات^۱ مرتبت جوهر شمشیر جوانمردی و نگین خاتم وفاداری زین العابدین خان بهادر را بقدمت نیابت وزارت سر بلند و بخطاب "امین الدوله بهادر بهرام جنگ" نام آور فرمودند و بعطای چار تپ بطور نادری و قلمدان نقره^۲ معه دو عدد قلم مایه اعتبارش افزودند و مرزا محمد حسین خان بهادر را بقدمت نیابت بخشیرگی و بخطاب "سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ" مخاطب ساخته بمرحمت گوشبند خاص و طرمان و طوف و نشان اختصاص بخشیدند و رای دیانت را بقدمت دیوانی تن ممتاز و بخلعت سه پارچه کامیاب عاطفت فرمودند و میر عزیزالله خان را بقدمت داروغگی عرض مکرر بعطیه گوشیدند نواختند - محمد مسلم بقدمت قوربیگی و میر مقیم بقدمت داروغگی خزانه صرف خاص و جکییت رای بقدمت بخشیرگی و سکهرام بقدمت پیشکاری دویم توپخانه و خطاب "رائی" و میر حسن علی بقدمت داروغگی جلوبادشاهی و شیخ چراغ بقدمت داروغگی چوکیخاص و بده سنگهه پسر

و او مهاسنگهه بخدمت توپخانه حبیبی و لطف الله خان بخدمت امانت
 داغ تصحیح سرفراز شدند* بعد ازان بعضی ارکان دولت ابدمدت را بعد
 عنایت خوشبو و پان روپده های و مهر سکه مبارک بطور شگون که فضل الله
 خان بداروغگی دار الضرب والا پایگی دارد و از نظر هدایون گذرانیده بود
 از انجمله به مدار الدوله بهادر و امین الدوله بهادر و ذوالفقار جنگ و عزیز الله
 خان بهادر و بهادر علی خان بهادر و عاقل خان ناظر و فضل الله خان بهادر
 و محمد امان خان تفضل گردید و سر عزت این عمده بارچ گردون رسید - رای
 پر تیت رای بخدمت و احب عیاری دار الضرب سرفراز شد * درینولا عرضی
 شجاع الدوله بهادر متضمن تهنیت این جشن همایون و عرضداشت مغیر الدوله
 بهادر مشتمل بر مبارکباد جلوس میمنت مانوس از نظر خورشید اثر حضور
 ساطع الفجر گذشت - و در همین روز گیتی افزوز افراد مطالب بنده های درگاه
 آسمان جاه و دیگر از مردم عوام بدستخط انور شرف ترین یافت و فدوی
 عقیدت منش اخلاص کیش ممتاز الدوله فضل الله خان بهادر بخدمت
 بخشیکری دویم عز امتیاز یافته بعطای گوشواره سر افتخار بلند ساخت * چون
 خورشید جهانتاب پرده شب را بر رو انداخت خدیو جهان محل معلی را
 از نور ظل الهی رشک افزای ماه تابان فرموده از طلوع نیر اجال درجه
 سپهر چهارم بخشیدند - پردگیان سرادق عظمت و محتجبان سر پرده دولت
 مانند ستارگان گردا گرد آنماه فلک سلطنت و خلافت شده بادای مراسم
 تهنیت و مبارکباد قامت خم ساخته محفلی دلفروز عشرت افزواتر از روز
 عید و نوروز که شب قدر بمعراج سریر سلطنت آن خلیفه خاتم النبوت
 و شب برات آرزومندان عقیدت پیوند که سراسر پر نور مانند بخت مقبلان
 بود زیب انعماد یافت - و ابواب شادمانی و درهای کامرانی بر دل های پرده
 نشینان محل معلی که شمع شبستان عفت و طهارت اند کشاده گشت *

منصوب شدن قاضی القضاة

از آنجا که ترویج شرایع اسلام و اقامت حدود بموجب شریعت حضرت خیرالانام علیه التحية و السلام بر ذمه بادشاهان دین پرور لازم و واجب است و اجرای احکام نبوی چه در عبادات و چه در معاملات بر کافه عباد از جمله دینداری است لهذا رای بیضا ضیا چنین اقتضا فرمود که یکی از فضلا که بزور علم و عمل آراسته باشد بعهده قضا مامور باید فرمود بقاء علیه عنایت الله خان که مرد متدین و از زمره اتقیا و صالحین و شخص پاک دین و تقوی^۱ امین بود و هم در رکاب ظفر انصاف چهره عبودیت بر افروخته کمربندگی در میان جان و دل محکم بسته میداشت نظر بر حق شناسی و لیاقت این خدمت کثیر الامانت والدیانست که داشت بقضای رکاب سعادت شرف و عزت بخشیدند و بعطای خلعت سرفراز گشت و حکم جهان مطاع صادر گشت که از ابواب ممنوعه از قبیل مسکرات در لشکر نباشد و اخراج زانیات و شبه^۲ ارباب فسق و فجور بعمل آورده عباد الله را بامر معروف ترغیب و تکریم نمایند و از مفهیات بحدود شرعی باز دارند * شکر الله ثم شکر الله که ذات ملکی صفات این بادشاه حامی دین متین از عهد طفولیت تا آوان اورنگ ارائی خلافت پاکدامن از لوٹ عصیان ایزد جهان آفرین خلق کرده و بصفات حمیده و پسندیده موصوف گردانیده ایزد تقدس و تعالی از میامن تأییدات این بادشاه حق آگاه را توفیقات نیک عطا فرماید و رواج ملت بیضا و رونق شریعت فرمای محمد مصطفی علیه التحیه الاوفی در عهد سعادت مهد انقدر بیفزاید که عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد * درینولا عمد^۳ نونئیان^۴ عظام زبده^۵ گزینان عقیدت فرجام مدار الدوله بهادر که به نیابت وکالت مطلق سرفراز گشته بود بعنایت پاکمی زرباف مقیس دوزمی

'In'ayat-u'l-
Lah Khan is
appointed
Chief Jus-
tice.

در تقوعل^۱

نظیه^۲

نونئیان^۳

چهار دار و ماهی و مراتب و زنجیر فیل و یکر اس اسب و علم و نقاره بلند
 آواز گشت و بمنصب شش هزاری ذات و شش هزار سوار مورد مرحمت
 خسرو خانه زاد پرورش شد و فرد دستور العمل بر طبق معروض بهادر^۱ معطور
 بدستخط خاص شرف تزئین یافت و نیز بوساطت او محمد بلند خان
 بعفایت موضع سید آباد و میدو آباد عمله برگزیده سارن بطریق آلتنا مورد
 مرحمت گردید و اکثری از بندهای بارگاه ثریا جاه باضافه علوفه نقدی
 منظور انظار پرورش ولی نعمت حقیقی گشته کامیاب شدند - ششم از مقام صدر
 مرکب نصرت شعار حرکت نمود و قریب چوکی باز خیم ظفر اعلام برپا گشت -
 هفتم داودنگر مرکز اقبال شد * غازیان لشکر فیروزی اثر دست تطاول باموال
 سکنه آنجا دراز ساخته میخواستند که آنها را بر باد دهند و از غارت و تاخت
 عالمی برهم زند خسرو دادگر ترجم بحال رعایا فرموده دست دراز آنها را کوتاه
 نمودند و حکم محکم شرف صدر یافت که احدی از کسان عسکر بهرام فر
 مرتکب تعدی و جور نشود و الا بجزای عمل خود بقهر سلطانی گرفتار خواهد
 گشت * روز جمعه برای ادای نماز واجب آن روز متبرکه موافق امر الهی که
 إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ عِندَ عَزِيمَتِمْ بِسْمِ
 مسجد داودنگر معطوف ساخته جبین خدا پرست را از سجده عبودیت
 نورانی فرمودند و خطیب را که خطبه بنام مبارک آنجناب خوانده سرمغیر
 را افسر زیب و زینت داده بعظای خلعت کسوت عزت بخشیدند و از آنجا
 بدولت خانه فیض نشانه مراجعت نمودند * مرزا خان را که آثار شجاعت
 از ناصیه او پیدا بود در رساله نایب میر بخشی ذوالفقار جگد بمنصب
 پنج هزاری سه هزار سوار بسک بندگی منسلک گشت و بخطاب "اعظم خان
 بهادر میر جمله" نامور گردید - حاجی حسین بیگ بمنصب سه هزار یکهزار
 سوار و خطاب "خانی" بر اسم و بعظای پنج لک دام جاگیر و کریم الله خان ناظر

Shāh 'Ālam
 attends
 the Friday
 prayer at the
 Dā'ūd Na-
 gar mosque.

دیوانعام بخطاب "ناظرخان" و محمد باقر بیگ بمنصب سه هزاره یکهزار سوار و خطاب "خانی" بر اسم و چهار اک دام و میر عزیزالله خان بمنصب شش هزاره دو هزار سوار و خطاب "معظم الدوله بهادر" و محمد سلام قور بیگی بمنصب دو هزاره و خطاب "عبدالمومن خان" و پنج لک دام جاگیر و محمد عاقل خان ناظر معقل اقبال بمنصب شش هزاره چهار هزار سوار و استقلال خدمت نظارت بعنایت جامه ملبوس خاص سربلند گردید و بهادر علیخان بمنصب شش هزاره چهار هزار سوار و خدمت دیوانی صرف خاص بعطیة جامه ملبوس خاص اختصاص یافت و عبدالمبئی بخدمت بیوتاتی سرکار والا و مرزا راجه بخدمت پیشکاری نظارت و پرقتیت رای سررشته دار دیوان خاص بمنصب دو هزاره و خطاب "رای" و جاگیر و نقدی و خلعت و رام رای پیشکار مشرف دیوان خاص بمنصب دو هزاره و نقدی و جاگیر و خطاب "راجی" و یاقوت خان خواجه سرای بخدمت سوانخ نگاری و عطای بالا بند و بلاس رای به پیشکاری خزانه عامرة و بلند خان بمنصب پنج هزاره دو هزار پانصد سوار و خطاب "میر افغان بهادر دلار جنگ" سرفراز شدند و رام سهای گماشته خزانهچی و بخششی رام مودی بدستور بحال شده بعطای شال قامت افتخار افراختند و کلال چند همشیره زاده مرزا راجه بخدمت پیشکاری عرض مکرر و عزیز خان بر چوکی گری و عطای منصب و جاگیر و عیدی بیگ بر چوکی گری یساولان و بعطای دستار مقیسی و هاشم علیخان بخدمت میرزنی رکاب سعادت بعنایت بالا بند و حکیم محمد اسحاق خان بمنصب پنج هزاره و خطاب معتمد الملوک و دیوانی صوبه شاهجهان آباد کامیاب عواطف گردیدند - و دیگر بنده های حضور مرافق حالت و مقدر سرفراز گشتند * از نفایس اجناس مرسله رضا قلیخان بهادر بصیغه پیشکش معه یک منزل پالکی زر اندود از نظر کرامت مظهر گذشته

سرمايه (۱) قبول يافت - دهم ماه مرقوم مير شاه علي و مير علي جبهه ساي سده

On 18th December 1760, Mir Shāh 'Alī and Mir 'Alī were admitted into audience. Col. Clive and Ja'far 'Alī Khān, Nawāb Nāzim of Bengal, submit their congratulatory addresses on the occasion of Coronation.

اجال شدند و عرايض کرنيل فرنكي و جعفر عليخان ناظم بنگاله بحضور لامع النور

مشتمل بر تهنيت جشن جلوس موفور السرور گذشتند - شهامت و شجاعت

مرتبت کامگار خان بهئي (?) که یکی از مرزبانان عمده اطراف عظيم آباد

است يادراك سعادت قدمبوس آقدس سرمايه افتخار دو جهان اندرخت

و یک خريظه اشرفي بحضور انور نذر گذرانيد و مورد الطاف از عنايت تبرک

مع همراهيان گرديد و خودش بعطای دوشاله ملبوس خاص و سربيج مرصع

گرانها و قبضه شمشير سرمايه اختصاص پذيرفت و در همان اثنا به میان این

کلمات عقيدت سمات تر زبان شده معروض داشت که غلام هرگاه مصدر تردد

بادای حق بندگی جانفشاني خواهد نمود آن زمان در عوض آن هرچه

از خزينه بخشش وجود عطا خواهد شد بسر و چشم خود خواهد گذاشت

و الحال کاميابي جاوداني و سعادت دو جهاني بالتزام رکاب خاقاني مي بندارد -

عرب عليخان برادرزاده خان موصوف بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار

و خلعت پنج پارچه و شير عليخان همشيره زاده اش بمنصب سه هزاري دو

هزار سوار بخلعت چهار پارچه سرفراز شدند و خان مسطور چهار راس اسپ

Jagannāth and Mathrā La'ī, envoys of Raja Daulat Rām, are admitted into audience.

صبا رفتار پيشکش ساخت و منظور نظر جهان پرور گشت - جگناته و متها لعل

و کيل راجه دولت رام بملازمت اشرف مشرف گشتند و محبتی خان

بخدمت مير توزي سيوم اعتبار يافت - احمد بيگ بمنصب دو هزاري دو

صد سوار و علي بيگ بمنصب يکهزاري یکصد سوار و ظفر بيگ بمنصب

دو هزاري دو هزار سوار سرفراز شدند * حضرت قدر قدرت بدولت و اقبال از

مقام داودنگر عنان سمند عزيمت بموضع برار تافته آن مکان از قدوم مكرمت

Shāh 'Ālam leaves Dē'ūd'nagar and proceeds to Birar.

لزوم جنت نشان گشت - درین روز ممتاز الدوله فضل الله خان بهادر که هونور

خلوص عقيدت منظور نظر مرحمت و ماطقت خديو بنده پرور بود بمنصب

(۱) پمرايه *

هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب "احتشام الملک مظفر جنگ" و عطای علم و نقاره و ماهی و مراتب و پالکی چهاردار سرفراز فرموده قدر و منزلتش در همچشمان افزودند و بست لک پنجاه هزار دام در جاگیر بهادر موصوف عنایت نمودند * دوازدهم از مقدم همایون کنار دریای پین پین تراوت یافت و هاشم علی بمنصب دو هزاری و خطاب "خانی" بر اسم مورد نوازش گشت * چهاردهم دلیر خان و اصالت خان که در میدان شجاعت و شهامت یک تازان هر دو برادر اند بآستانه بوس سعادت اندرز شده بعطای خلع پنج پارچه و قبضه و منصب پنج هزاری ذات و سه سه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مورد مراحم ظل اللمی گشتند و محمد باقر خان بوساطت ذوالفقار جنگ بهادر کامیاب دولت ملازمت اشرف گشته بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب "معتمد خان" نوازش بیکران یافت و میرخان بمنصب پانصدی و برادرش بمنصب دوصدی سرفراز شدند و انویا شگونیه که در فن شگون مهارت تمام داشت بانعام موضع لوهانه و موضع حاجی پور عمده پرگنه سونی پت بطریق آلتما کامیاب گشت - سزاوار مرحمت و احسان کامگار خان بهادر بمنصب هشت هزاری هشت هزار سوار و یک زنجیر نیل کوه پیکر با رخوت زرباف و یک راس اسپ و پالکی چهار دار و تومان و طوغ و علم و نقاره و بختاب "عقیدت الدوله کامگار خان بهادر جنگ" نوازش خسروانه نواخت (۱) و چون دران ایام عارضه درد پا بشدت داشت و قادر بر ایستاده شدن نبود و بمعذور تکلیف از امر الهی هم نیامده ببابران حکم والاصادر شد که در حضور بحاشیه نشینی بساط فیض منط سر افتخار باوج فلک دوار رساند * شانزدهم از لب دریای مذکور موکب منصور حرکت نمود و بموضع کهجری سایه نزول انداخت * هفدهم موضع شاه گنج از بریا شدن خیام گردون احتشام رونق پذیر گشت - ایمن خان جماعه دار بوساطت بهرام جنگ

On 20th Decr. 1760 he makes a halt on the bank of the Punpun.

On the 24th Decr. 1760, he reaches Khajri, and on the next day he makes a halt at Shāhgunj.

پنج اشرفی و پنججوریدیه پیش آورد و بانعام خلعت چهار پارچه و یک قبضه شمشیر و منصب پنججزاری سه هزار سوار سرفراز دولت بندگی گردید - و دو اشرفی بابت قبضه شمشیر موافق قاعد؛ حضور بادشاهان دیگر پیشکش کرد * عرضداشت رای جگناتنه سنگه که در باب تفویض خدمت بخشی واقع نگاری از نظر اقدس گذشت بدستخط خاص شرف تزئین یافت * هیژدهم ماه مذکور موضع کهنه نزول اجلال گشت - و عرایض اکثری از امرای آنضلع بحضور پرنور از نظر انور گذشت و بدستخط خاص مزین گشت * نوزدهم نهضت معسکر اقبال بصوب بدی بهیکن گردید و دران مقام لغافه اخبار عظیم آباد رسید و زبانی هرکاراها در حضور پرنور معلوم گردید که رام نراین مقهور از بیم صولت موکب اقبال خود را در قلعه محصور ساخت * میر محمد امین خان که سلیقه میر منزلی بوجه احسن داشت بخدمت مذکور سرفراز گردید - و بر عریضه محمد امانی سر چوکی گرمی خواصان یک چوکی دستخط انور شرف تزئین یافت * بستم اواج منصوره بطرف اسلام آباد رو آورد - و یک مقام فرموده عازم پیشتر شدند و نذرهای مرزبانان آنسمت بسیاری از نظر انور گذشت و عز قبول یافت * بست و دویم بعرض اقدس رسید که اکثری از غارتگران لشکر فیروزی باراد؛ ناصواب تاراچ و غارت بیرون بشکر شتافته اند^۱ * از انجا که نیت حق طویرت مصروف بر رفاة خلائق و پاسبانی جمهور انام است بنایب وزیر الممالک حکم والا صادر شد که از مردم متدین برای جایداری دیهات تعیین سازند که احدی دست ظلم بر رعایا و سکنه آنجا دراز نکند و هر کسی که مرتکب این حرکت شود چنان بسوا رسانند که دیگران عبرت گیرند - چنانچه مردم متعینه همان روز نوزده کس را دستگیر کرده بدریار شاهي حاضر ساختند * حکم اقدس

On 27th Decr. 1780, Shāh 'Ālam reaches Budībhikan and was informed that Rām Narāyan has shut himself up in the fort. Next day he halts at Islām-ābād, and here many of the chiefs present him nazar.

عز اصدار یافت که بینی هر همه‌ها بریده تشهیر لشکر سازند - چنانچه حکم
 قضا شیم شرف نفاذ یافت و بعمل آمد * بست و سیوم ذو الفقار جدگ
 بعض اقدس رسانید که حاجی حسین خان که غبار کدورت ازین آستان
 دولت نشان که ظاهراً بر دامن دل خود دارد استعفاً نوکری کرده
 و هرچند میر غلام بچرب و نرمی او را فهمانیده در دلش اثر نکرد
 و سی رخصت ولی نعمت برخاسته رفته - بمدار الدوله بهادر فرمان قضا
 جریان عز اصدار یافت که آن برگشته بخت را بهر نوع فهمانیده در حضور
 معلى حاضر سازد - حسب الطلب مدار الدوله بهادر برهنمونی بخت
 بیدار بر آستان فلک نشان رسیده جبین عبودیت را بسجده بارگاه نور آگین
 ساخت - محمد بخشى خان بخدمت فوجداری برگشته تلاوة سرفرازی
 یافت - درین روز راجه رام فاتهه بمسامع عز و جلال رسانید که نانه سواران
 عریض شجاع الدوله بهادر و نجیب الدوله بهادر در حضور ساطع الذور
 آورده اند - حکم شد که باریاب مجرا شوند - نانه سواران مذکور عریضه
 بهادر^(۱) موصوف معه یکصد اشرفی و عریضه نجیب الدوله بهادر معه بست
 و یک اشرفی از نظر کیمیا اثر گذرانیدند و رخصت شدند - راجه رام
 عرضی درباب سرفرازی پسران خود بمنصب و خطاب بحضور ساطع الذور
 گذرانید - معروض مشار الیه قرین پذیرائی شده خطاب "کنور" بهر دو پسر
 و منصب مرحمت گردید * از آنجا که میلان خاطر اقدس بمقتضای خوش
 اعتقادی بزیارات مزارات برگزیده‌های دین و بزرگان اهل یقین بیشتر است
 در هر منزلی که درگاه اولیای کرام بسمع مبارک میرسید بحصول زیارت
 استفاده بر میداشتند * درین منزل بعرض همایون رسید که درین سواد مزار
 فیاض الانوار زبده الاصغیا قدوة الاولیا شاه شرف الدین قدس الله سره العزیز
 واقع است - برای زیارت درگاه مذکور تشریف ارزانی فرمودند * دران هنگام

که سواری مبارک بهر رسته میگذشت - رعایا و سکنه شهر از وضع و شریف
 گلهای نقره بر فرق مبارک نثار کردند - و روپیه‌های نقد هر یکی بقدر
 مقدر خویش پیشکش گذرانیده دعاهای سلامتی ذات اقدس از خلوص
 دل نمودند - و آنقدر گلهای نثار گردید که محتاجان و مسکینان دامن امید
 پر ساختند و چمن چمن گلهای شادی در گردیدان حال خود ریختند -
 بهمین وتیره تا درگاه شریف باران سیم دست گداز بر سر هر که و مه بارید
 و عالمی بهر دست افشاندن از راست و چپ کامیاب فیض میگردید *
 چون جناب خدیو گیهان بآن درگاه فایز شدند - شیشه‌های عطر و گلاب
 سر بسجده فرود آوردند - که ناف زمین چون نافه آهو مشک آگین گردید -
 و نسیم عنبر شمیم بوی آنرا بدمناح استادگان نزدیک و دور رسانید - بعد
 آن خدمت درگاه دستار و حلقه کمان بطریق تبرک پیش آن جناب مالک
 رقاب آوردند - تو گوئی ایمانی از بشارت بود که چون حق تعالی شانه خدیو
 دوران را سرکوب آفرینش ساخته در قبضه اقتدار و کمند عدو بندش گردنکشان
 ربع مسکون سر آواهند نهاد - و بگوشه کمان بهروی خود خواهند کشید *
 پس از آن زیارت مرقد منوره شاه بدر عالم قدس الله سره العزیز و گرفتن
 تبرک و استفادۀ فیض از مزار پیر انوار حضرت شمس الاعظم قادری
 علیه الرحمة الابدی نموده بطرف قلعه مویه مذکور متوجه شده مراجعت
 فرمودند * تلوکچند بخطاب راجگی و منصب پنجهراری چهار هزار سوار
 کامیاب الطاف خاص گشت - و عرضی وکیل مشار الیه بحضور انور رسیده
 بدستخط خاص مزین گشت - و بمنصب یکهراری یکصد سوار مورد
 تفضل شد * بست و پنجم بواسطت غلام نبی خواجه سرای و بوسیله
 راجه رام ناتھ احمد الله خان و غیره یک اشرفی و در روپیه نذر گذرانیده
 سرفرازی جاوید نمودند * درین اثنا عرضداشت مختار الملک بحضور انور

Shāh 'Ālam
 visits the
 tombs of
 Shāh Badr-
 'Ālam and
 Sharnau'
 A'zam
 Qādiri.

گذشت که محمد اشرف خان که یکی آن نمکخواران مائده فضل و احسان والا دودمان است امیدوار است که بخدمت دیوانی و وقایع خوانی یکی از پادشاه زاده‌های والا تبار عز امتیاز یابد - چنانچه مومی الیه از نوازش جهانبانی بتفویض هر دو خدمت از سرکار رخشنده اختر برج خلافت تابنده گوهر محیط سلطنت مرزا فرخنده بخت بهادر سرفراز گشت - و دیگر عرایض بنده‌های آستانه عظمت و جلال از سرفرازی مناصب و تقرر خدمات کارخانجات مثل کز فراشخانه و استیاعخانه که از نظر اقدس گذشت بصاد خاص مزین گشت * بست و هفتم راجه رام فائده روپیه‌های ۳۰۰۰۰ مبارک از نظر اقدس گذرانید - کالیخان لفافه اخبار بحضور پرنور گذرانیده زبانی بعرض رسانید که شجاع الدوله بهادر از مدت دراز اراده آستان بوس بارگاه ثریا جاه در سر داشت لیکن بنا بر تنبیه اکثر مفسدین^(۱) آنضلع که سر بشورش برداشته بودند رسیدن بهادر موصوف بطواف کعبه ملایک مطاف در حیز تعویق افتاد - اکنون عنقریب بعتمه خلافت رسیده بسجده بارگاه فلک بارگاه عرش احترام جبین عبودیت نور آگین خواهد ساخت * وایل راجه شتاب رای یکصد روپیه بنظر اشرف گذرانید - حکم جهانمطاع صادر گشت که موکلتش زود تر بحضور فیض گنجور حاضر شده سعادت رکاب بوس دریابد * و دیگر بنده‌ها بقدر مرتبه خویش نذرو و پیشکش گذرانیده سرفراز دولت بگذگی شدند - از انجمله وکیل محمد شاکر درویش یک اشرفی و یک جلد کتاب بنظر اقدس در آورد * بست و هشتم عقیدت الدوله کامگار خان بهادر و دیگر بنده‌های بادشاهی باریاب مجرا شده گل کورنش را زیب گوشه دستار ساختند - پنججاه حلقه کمان مرسله عقیدت الدوله بهادر که مانند قوس قزح بالوان رنگارنگ نظر فریب نظارگیان بود از نظر خورشید نظر^(۲) سپهر خلافت

Ashraf Khān is appointed *dīvān* and *waqāyī-khān* to Prince Mirzā Farkhunda Bakht.

Shujā'ud Dawla is received into audience.

(۲) منظر *

(۱) مفسدین *

گذشت - و در تحویل فضل علی خان شدند * بست و نهم اتما رام ماهوکار بوسیله قطب الملک یک اشرفی و مهابت خان پنچ روپیه پیش آورد - ساهو مذکور بخدمت خزانچی گری خزانہ معلی بعلای گوشواره سرفراز گردید - عرضی لطف علیخان معه یکصد و یازده روپیه در خریدن سر بهرو و پانزده قبضه کمان که هر یک ناخن بدل - زن پیر و جوان چون ابروی مهوشان بود معرفت رآجہ رام ناتھ بحضور انور گذشت - حضرت قدر قدرت پس از ملاحظه آن حلقه‌ها نظر بتماشای حلقه ماه نو افکندند - بندهای درگاه آسمان جاه نذر طلوع ماه نو گذرانیدند - بر عرضی موتی رام پیشکار بیوتات اضافه در ماهانه‌اش دستخط قدسی نط شرف تزئین یافت - و دیگران نیز باضافه مناصب سر بلند گردیدند * غرہ شهر جمادی الثانی مقام متصل سیوان شد - رای دیانت دیوان تن و بلاس رام پس از گذرانیدن نذر بجناب اقدس بخدمت نقدی نویسی و دیگران بعهده توجیه نویسی و مراتب و پرچہ نویسی دفتر دیوان تن معزز و مقتدر گردیدند * دوم مقام صدر - محبت خواجہ سرا بموجب عرض شرف ملازمت اقدس دریافته سبحہ خاک شفا تبرکاً بحضور پرنور گذرانید - بنیابت وزیر الممالک یک حلقه کمان از راه تفضل مرحمت گردید - مومی الیہ آنها از آثار ظفر و فیروزی طالع خود دانسته زیب قوت بازوی خود گردانید * ذوالفقار جنگ بعرض اقدس رسانید که غلام تھانہ دار را که بدخو و بہانہ جو بود دستگیر کرده آورده اینک حاضر است - مشار الیہ مرود نحسین گشت - محمد دلور بوسیله اصالت خان سعادت ملازمت دریانت و بعلای چیرہ مقیسی سرفراز گشت - و ہینگا معلی بخدمت فیل خانہ سرکار والا قامت افتخار افراخت - و میر فضل علیخان بمنصب سہ ہزاری ذات و پانصد سوار و خطاب " خانی " و خدمت سرچوکی

خواصان ممتاز و سر بلند گردید - و میر مقیم بمنصب سه هزاره ذات و پانصد سوار و خطاب "خان" بر اسم و هاشم علیخان بمنصب دو هزاره و خطاب "خان" و میر محمد امین خان بمنصب دو هزاره و میر عطاء الله بمنصب یک هزاره سرفراز شدند - رای سنگه بمنصب یک هزاره و پانصدی ذات مفتخر گردید بفتاب وزارت حکم قضا جریان عز نغذ یافت که هرکه بارادۀ نوکری ازان طرف در لشکر فیروزی اثر آید او را ملازم رکاب فیض انتساب به دو چند در ماهه اش از نوکری سابق او نموده گردانند -

Khurahid
'Ali Khān is
appointed
bakhsī to
prince Mirzā
Farkhunda
Bakht.

میر سید علیخان به نیابت داروغگی توپخانه معلی بعمای دو سبک سرفراز گشت - و خورشید علیخان بخدمت بخشی گری بادشاهزاده مرزا فرخنده بخدمت بهادر خورشید طالع خود را در برج شرف یافت - و پالکی مرسله رضا قلی خان بهادر از نظر گذشت - و عرایض اکثری بدستخط صاد خاص شرف تزیین یافت * هشتم ماه مذکور بعرض اقدس رسانید (۱) که عماد الملک شقاوت آثار از بیم صولت خدیو کشورگشا بمذلت و ادبار بمستقر الخلافه اکبر آباد رخت ادبار برده و گریخته - و نجیب الدوله بهادر داخل دارالخلافه شاهجهان آباد گردید * شرح این وقایع خامه حقایق نگار بیادگار روزگار چنین بتحریر می آرد - قبل ازین برگشتن جگو بعد حرب و پیکار از رعب افواج نصرت شعار بارادۀ ناصواب که بدارالخلافه رسیده دیگر بار رایت پر خاش بر فراز و تار سیدن را و ملهار بکومک آن نابگار در شهر استقامت ورزد رقم پذیر گشته - لیکن چون بیان وقایع حضور فایض النور ضرور تر بود تا همانجا گذاشته شده - الحال بالا جمال کیفیت گوشمال یافتن دکهنیان بد مال و هزینه خوردن آنقوم روبه خصال می نگارد - که هرگاه جنکو ضلالت کیش بهیرو بنگاه خویش پیش گذاشته و افواج را بطور یمنی در یسار تقسیم ساخته بسرعت تمام خود را قریب دارالخلافه رسانیده

Defeat of the
Dakhnis
and punish-
ment inflict-
ed on them.

Datta the
brave Deo-
can General,
uncle of
Jangū, is
defeated by
Najibu'd
Dawle and is
killed in the
battle.

میخواست که خود را از دریای بلا نجات دهد - دتا نابگار را که عم آن

رمیده بخت تیره روزگار بود و از سرداران دکن گوی شجاعت بسیقت

سی ربه رگ غیرت بحرکت آمد - وبال و پر عفا و فساد کشاده قدم

جرات پیش نهاد - و بی اندیشه و دغدغه مقابل افواج دریا امواج گشته

میخواست که از کفات براری حله زده آتش جدال و قتال برافروزد که ناگاه

هدف تیر بهادران هیجا و علف تیغ غازیان و غا گشت و در چشم زدن

طعمه نهنگ تیغ دلاوران اسلام شد * توضیح و تفصیل این سانحه نادر روزگار

باین آئین نو گزیر خامه بیان میگردد - که امیر الامرا نجیب الدوله بهادر

با قشون شاهي باستعانت تائید الهی و اقبال عدو مال شاهنشاهی برای

دفع آن گروه ضلالت پزوه کمر همت بسته خود هراول لشکر نصرت اثر

گشت - و باتفاق شیر دلان پیکار خوبقاعب آنها بحزم و احتیاط صف آرا

از یمین و یسار شده مصدر کشش و کوشش می بود - و برای مدافعت

مرد شورش و فساد آن بد نهادان همت میگماشت - تا آنکه دتابیل

باطل ستیز علم جهالت بر افراشته و دست از جان شسته با لشکر گران

حمله آورد و جنگی عظیم بمیان آمد و شورش نبرد و کارزار از هر طرف

برخواست - و آتش توپ و تفنگ زبانه بر آورد - و غلوله آن توپ آتشین دم

مانند تگرگ باریدن گرفت - و صدای جانسوزان مانند صاعقه و رعد بغرش

آمد - آتش تیغ و تیر مغفر شکاف آنچنان بلند گشت که جوهرش مانند

سپند از جا میجست - و نیزه بهادران عدو افکن از درع و جوشن

در گذشت *

* نظم *

زمین پوشیده شد از درع و خفکان جهان گردید اندر نیزه پنهان

زکوه کینه سیل آورد سر زیر بصعرا آب زن شد آب شمشیر

سپاهي بیشتر از موج دریا بهم آریخت چون سیلاب یکجا
 کشوده کام کین تمساح شمشیر حباب بحر هیجا زهره شیر
 فلک آورد در واژونه قرقب^(۱) زمغز نیل چون دریا بلب کف
 ز آواز طراق گرز برخورد حراس آرامگه را کرد پدرود
 دران صحرا در سیل آمد فراهم ترزلزل یافت به در کار عالم
 بلند از هردو جانب گوش را بانگ نمانده در دماغی هوش یکدانگ
 حلاوت زندگی را رفت از یاد بذوق جان سپردن گشت جان شاد
 نموده آشکارا بیدرنگی سواران بر پیداده تیز چنگی^(۲)

بعد آبرزش بسیار و حرب و پیکار آن مردود نابکار در عین یورش که
 اراده عبور جمن آنروی آب داشت - و پایاب علم نگونساری بآن طرف
 می افراشت - و امیرالامرا با رستم دلان عدو شکار و نبرد آزمایشان مانند
 بهمین و اسفندیار بازوی تهنیتی کشاده سد راهش در عین دریا گشته
 زمیکذاشت که پای جرأت فراتر نهد - در همان اثنا علف تیغ آبدار
 مبارزان خونخوار گشت - و آن دیورجیم مردم آزار بیک ضرب غلوه بذوق

Jangū is wounded and takes to flight. A large quantity of booty fell into the hands of the victorious army.

شرر بار بدار البوار شتافت - ازین معنی جنگورا پای ثبات و استقوار
 لغزیده زخم تیغ آبدار خورده رو بفرار نهاد - و اعلام شوکت دکنیان نگونسار
 گردید - و نسایم نصرت و تائید ایزدی بر شقۀ رایت اهل اسلام وزید -
 وزیر بی تدبیر نیز همراه آنضالات فرجام گام زن وادی ادبار گشت - و در
 انتقام خداوند مجازي مبتلای عقوبت و عذاب در دین و دنیا شد *

سبحان الله قدرت حق بنگر و از این و آن در گذر که در اندک ایام
 احوال آن تیره انجام دگرگون شد - و از گردش چرخ بوتلمون فیروزیان کاری

(۲) در اصل نسخه " چنگی "

(۱) در اصل نسخه " قرقب "

و نغریں و لعن و مذات و خواری با خود نبرد - انشاء الله المستعان
 ابد الابد سرگردان در جهان خواهد گردید - و بمدعا نخواهد رسید * *القصة*
 The defeated army of the *Dakhaniyāns* take refuge in the fort of Surajmal, and receive re-inforcement from Malhar Rāw. *Nejīb'u'd Dawla* again defeats the allied force and Malhar Rāw takes refuge in the mountains.

غذیمت بیشمار از هزیمت کفار فجار بدست محامدان لشکر فیروزی مدار
 آمد و بسیاری ازان قوم ادبار - نصیب بطرف متهرا و قلاع سورجمل جاغ
 ملجأ و ماوای خود دانسته افتان و خیزان گریزان شدند * سورجمل بهاس
 دینداری کفر بآنها راه داد - و تا بلشکر ملهار راو بکومک و حفاظت آنها
 راه نورد نکبت و ادبار بود * امیر الامرا بهادر بعد از فواج این مهم اہم از راه
 دور اندیشی باقشور شاهی لوای عزیمت افراشته عارم آن نواح گشتند -
 و برای بیغ برندن مواد فساد که رگ و ریشہ این زقوم طبعان دور و دراز
 بود پای استقامت و استقلال پیشتر گذاشت - و تا به گول مضرخ خیام
 بہت و احدننام شاهی گشده فوج چپاول پیشتر دوید - ملهار راو تاب مقاومت
 و قوت مقابلت با فوج ظفر موج در خود ندید از فرودگاہ خود کوچیدہ
 و چند بار بجنگ گریز بطور عادت دکہنیاں جنگیدہ آخر کار دامنهہای
 کوه و جاہای تنگ و قلب آن دیار ملجأ و ماوای خود ساخت - و ہر بار
 شکست خوردہ جان سلامت بردہ بمکر و حیل گذران مینمود - و منتظر
 رسیدن فوج دکہن و بہار و بسواس راو کہ ہودو سرداران ذوالاقتدار بودند
 میماند - و تیر تدبیرات ہر چار سو می انگند * اکنون باز بتحریر وقایع
 درگاہ سلاطین پناہ خدیو جهان و جہانیاں می پردازد - درین آوان میمنت
 اقتران گرچی بیگ معرفت محمد امان ظروف چینی کہ تحفہ روزگار
 و یادگار چینی نغفور میداد بذظر ہمایون در آورد - و حکیم اسرائیل خان
 بمنصب شش ہزاری چہار ہزار سوار و بخطاب " حکیم الممالک " و احمد الله
 خان بخطاب " ابو تراب خان " بنام پدر سرفروزی یافتند - و میر بہادر علی

بمنصب سه هزار پانصدی و خطاب "خانی" بر اسم و عطای پالکی و اردیسنکه بمنصب چهار هزار و خطاب "راجگی" عز و اعتبار یافت - و ناصر الدوله سادتخان بهادر را بمنصب هفت هزار و کامیاب عاطفت فرمودند - و حیات علی خان بمنصب دو هزار و محمد دایم بدرماهه شش صد روپیه و سید اعظم بهمانه شایسته سرفراز شدند * دوازدهم ماهچه رایت فیروزی نور افزای سرای نور گردید * سیزدهم از نوشتجات منیر الدوله بهادر بوضوح انجامید که رام نراین مقهور باراد جنگ لشکر گران بهم رسانیده سر قربان شدن مبارزان لشکر اسلام دارد - بعقیدت الدوله بهادر حکم محکم عز نغان یافت که از منجمان و اختر شناسان ساعت سعید روز جنگ مقرر نمایند تا بتجویز آنها بهزم جنگ موکب اقبال بطرف مخالف بد سگال متوجه گردد * چهاردهم از مقام صدر نهضت الویه فیروزی پیشتر شد و به کامگار خان برای استاده کردن خیمای نصرت اعلام حکم و الاشراف صدور یافت - هرگاه آنحضرت ظل الله قالب خیمه را از نزول اجال جانی تازه بخشیدند - خبرهای رام نراین مقهور متواتر بعرض باریابان حضور لامع النور میرسیدند - چنانچه پانزدهم متصل گدھی دلهری اتفاق مقام افتاد و وقت درخشیدن برق شمشیر در نظر همگنان عیان گردید - اصالت خان و دلیل خان حسب الارشاد والا کمر همت چست بسته دست کین بحرب اعدای دولت از آسئین بر آورد - و کهانگی راو برای گرد آوری عساکر گردون مآثر برسم طلایه بلند پایه گشت *

Muniru'd
Dawla sends
information
that Rām
Narāyan is
collecting a
large force to
wage war.
'Aqīdat
Khān is ap-
pointed to
proceed
against him.

شرح وقایع محاربه دلیوان معرکه رزم بادشاه
 اسلام با راجه رام نراین بیدین شقاوت انجام بار
 دویم و فتح و فیروزی اولیاء دولت و کیفیت
 نفاق ورزی آن خیره و پیش آمدن بحرب
 و پیکار از بهادران رگاب فیض انتساب
 جهانداد گردون وقار و هزیمت یافتن او
 دیگر بار محصور گشتن آن مغرور در
 قلعه عظیم آباد و سرتافتن آن تهی
 مغز از ارشاد هدایت بنیاد باعانت
 میرن پسر جعفر علیخان ناظم
 مرشد آباد و بمیان آمدن
 جنگ از میرن مقهور که
 مقابل معسکر اقبال شده
 آخر کار افتادن صاعقه از
 غضب الهی بر میون

هرگاه بمسامع قدسی از روی اخبار زبانی جاسوسان رسید که راجه
 رام نراین با فوج ادبار و سپاه بی شمار قدم جرأت از حد خویش فراتر نهاده
 مستعد کارزار و پیکار است - هر چند راهزمنی بانقیاد و اطاعت حضور که
 موجب سعادت و فلاح آن مغرور بود فرمودند تاثیر نه بخشید - و گمراهی
 آن ادبار قرین از جاده مستقیم عبودیت زیاده تر میگردید - لاجرم چون

Account of
 the second
 battle
 against Rājā
 Rām Narā-
 yan and his
 defeat.

آتش قهر قهرمانی زبانه زد و رگ غیرت غضب سلطانی بحرکت آمد -
تغیبه و تادیب آن کوته اندیش لازم همت والا نهمت پنداشتند - بنابراین
آن سران و سپه‌داران را یاد فرمودند و قبضه شمشیر خاص که از برق آن
عدو سوزی و از جوهرش فتح و فیروزی نمایان بود در میان گذاشتند -
و امیران عظام را بقسمهای غلاظ و شداد برای جهد و جهاد همه‌ها را یکدل
و یکزبان فرمودند - تمام آنها بموجب ارشاد ولی نعمت بر حق معروض
جناب اقدس نمودند - که تا روح در قالب جسمانی است از بنده‌ها در
جانفشانی تصویری نظهور نخواهد آمد * بنابراین بست و یکم جمادی الثانی
هنگام طلوع صبح اقبال که شام زوال اعدا بود - برای نواختن کوس جنگ
فرمان قضا جویان در دادند - و بصف آرائی و نبرد آزمائی بدلیوران عدو
انگن و بهادران روئین تن حکم فرمودند - و نافراختن لوی رزم و ثبات پای
جلادت و شجاعت بتأکید ارشاد نمودند - نهنگان بحر ذخار کارزار بر طبق
حکم جهان مطاع توپخانه آتش زبانه را پیش برده سرگرم عدو سوزی
و آتش افروزی گشتند - و به هراولی موکب نصرت اثر زنده فدویان
جانباز دلیر خان بهادر و اصالت خان بهادر باعوان و انصار خود را بابت
ظفر آثار افراخته پیشتر روان گشت و قدوه فدویان اخلاص منش کامگارخان
بسردرای ایلتمش معین گردیده قدم جلادت پیشتر نهاد - و در جرانغار
و یرانگار ممتاز الدوله بهادر و مدار الدوله بهادر و اکثری از جوانان بکار
و مجاهدان عرصه پیکار جا گرفته یمین و یسار را چون کوه کوه آهنین
آراستند - چون قبل ازین رام نراین مقهور عبد الله خان حبشی را از رعب
موکب اقبال بشنافتن خود بوی آستان بوسی بارگاه آسمان جاه فرستاده
دست طلب شفاعت بدامن عاطفت خسرو دین پناه زده بود میخواست
که معذرت گناه آن روسیاه نماید و آن هرزه گوی حيله کوش بار دیگر

On the morning of 28th January 1701, war against Rājā Rām Narāyan is declared.

بتزویر و فریب پیش آید - و هم برین آئین غلام شاه که یکی از سرداران
 عمده اش بود نیز معرفت دلیر خان بهادر پیغام استلام (۱) آستانه دولت
 مخفی می نمود - خدیو موقوف پاک دین بر فسونسازی آن ضلالت آئین
 آگاه گشته ارشاد فرمودند که ازین پیش هم آن حیلہ گر خود کام همین
 قسم بمعرض عرض استادگان حضور سپهر احترام رسانیده بود - بوجه احسن
 هرآینه ضمیر همایون ما بدولت منعکس است که کلام او از صدق
 و راستی فروغی ندارد - معروضش بدرجه پذیرائی نمی رسد - مگر دست
 بسته همین وقت اگر بشرف زمین بوس آستانه دولت آید قرین مشرف
 شود و اسعفاقی جرایم پیشین نماید - بحر کرم و بخشایش خسروی
 بجوش آید و نامۀ سیاه اعمالش شست و شو یابد - و غلام شاه اگر
 فی الواقع غلام شاه است حلقه بندگی حضور در گوش کند و جبین ارادت
 بر آستانه دولت ساید تا در مهد امن و عافیت آسایش یابد - و هدف
 نازک قضا نگرود - و الا پامال سم سمندان غازیان آنچه ان خواهد گشت که
 نام و نشان خرد نخواهد یافت * القصه چون التماس آن باطل اساس که
 بمکر و تزویر بود دروغ بیغروغ روشن گشت - و اثری ازان بظهور نیامد
 بل آماد؛ جنگ آن باطل آهنگ گشته لوای عصیان بر افراخت -
 و به ترم و هنگامه آرائی بصف کشی پرداخت و باراد؛ کارزار آن نابکار
 با لشکر جرار سوار شده رخت ادبار بعرصه پیکار کشید - یک و نیم پاس
 رز بر آمده مقابله طرفین رو داد و تلاقی (۲) صفین اتفاق افتاد - نخست
 اخبار جنگ قراولی از قراولان شیر شکار به تیر و تفنگ بعرض اقدس
 رسید - رفته رفته چون آتش کارزار بلند گردید - شهنشاه دین پناه نظر
 بر عون ایزدی که نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ تَنْصُرْتَهُ قَرِيبٌ نصی است قاطع قرین نصرت
 و ظفر بر پیل کوه پیکر که برج فلک رفعت و اعتلاء گردن شکوه و عظمت

Ghulām
 Shāh raises
 the standard
 of revolt,
 and a fight
 takes place
 between his
 and the
 Royal army.
 Shāh 'Alam
 goes to the
 front.

(۲) تلاقی In MS.

(۱) استلام In MS.

و علا بود - بتوزک شایسته و آئین خجسته آهسته آهسته با جزود نصرت
آمود و سپاه منصور که دیده روزگار کهن بآن آئین ندیده پیش آمدند *

نظم در تعریف فیل سواری خدیو کوه وقار و بردباری

حبذا فیلی که خرطومش گهی^(۱) کین آوری
پای تا سر چین پیتسانی بود چون آستین
عقل اول هیكلش را چون محیط خاک دید
آسمان اولین را گفت چرخ دریمین
دید هر کس آن سر و خرطوم را داند که هست
کوچه راه از زمینی تا گنبد چرخ برین
میشود قطب شمالی در نظرها نا پدید
در جنوب آهسته تر گر پا گذارد بر زمینی
آنکه در هر جنبش خرطوم در روز مصاف
بر چراغ عمر اعدا میفشاند آستین

خدیو مانند آفتاب خاور که از فلک اخضر بر آید در حوضه جا فرمودند -
و ماه تابان چرخ چارمین را بر زمین جلوه گر نمودند * * نظم *
چو در حوضه فیل جا کرد شاه نمودار گردید از برج ماه
شهنشه به بالای فیلی غیور نشان داد از موسی و کوه طور

نظم در بیان تعریف فوج و کثرت آن

سپاهی دوش بردوش ستاره به پایان کرد گرد او نظاره
سپاهی از غبار ره فلک ساز ز سامان تعیین آن طرف باز
بنمادش اگر پرداخت عارض ز فرسودن زبان را باخت عارض
چو مژگانی که باشد اشک آلود سر انگشت قلم را آبله بود

A description
of the Royal
army in
verse.

بزیر سایه بازي^(۱) یزدان
 اجل نشناخت کس را در غبارش
 هوا را ساخت تیره آنچنان گرد
 ز بس از کثرت تنگي جا بود
 صف محشر فلک را رفت از یاد
 ره خانه غلط کردی نظرها
 نموده بسکه خود را گم دران کرد
 نمایان از علم تا مه ز ماهي
 سبقت برده ز حشر از لاتفاهي
 از طرف غنیم لگیم شلک عظیم از بان و بندوق شروع گشته کار کشش
 و گوشش بشمشیر و خنجر کشید - و اکثری ازان ادبار آثار نهور و جلادت
 آشکار ساخته بر هراول نصرت شعار تاخذند - و شورش بسیار آن جهلمیان
 انداختند * کامگار خان بهادر با دلاوران نصرت نشان و دلیر خان با جنگ
 آوران جانفشان مصدر ترددات بی پایان گشته گوی شجاعت از سام
 و دستان ربودند - و جنگ بحبل المتین توکل زده از اقبال بی زوال خسرو
 دریا چون کوه جذبش نمودند - هرچند گروه ادبار نصیب کفار فجار
 بطمطراق بسیار و کثرت بیشمار مانند برق و باد شتابان گشته و مانند سیل
 خروشان میرسیدند - لیکن لعان آتش عدو سوز تیغ مجاهدان خونخوار
 کار مهر تابان می نمود - اگرچه آنقوم بدکردار معاندان ناهنجار از پای ثبات
 و استقرار نهال کارزار با رگ و ریشه عداوت می نشانیدند - ۱۰۱ باد مصرع
 حمله مبارزان اسلام از بیخ و بن میکند - و برق نیزه های دلاوران خرمن
 چان و تن آن خسان میسوخست - در عین زه و گیر سغیر نیر پیغام اجل
 بگوش برنا و پیر میرساند - و قاصد گلوله بندوق خط آزادی از قید حیات
 بهر کسی میداد و توپ اژدر خروش بدم آتشین دیگ خون معاندین از

(۱) بلوي

Kāmgār
 Khān and
 Dilir Khān
 are appointed
 generals
 to conduct
 the battle.

آتش عدم بجوش می آورد *

A description of the fight and the battle-field in verse.

شده خسرو مقابل با چنان فوج
 علمهای کشیده قد سحرگاه
 فکنده مهچنه زر سایه بر خاک
 بهر سو تاخت مرکب داد بیداد
 بچشمش جان ببردن بود بازی
 ز رفتن آفتاب از بس که استاد
 تونگی از کمان در گوش آمد
 ز ماد تیر شد تیر آتش کین (۲)
 چکاچاک دم شمشیر خونبار
 ز تاب و تف که در آن رزمگه بود
 بخود از یگانه سر مرد دلور
 بمیدان بود هر مرکب سبکخیز
 صهیل مرکبان برق رفتار
 دماغی ساز کرد از شیشه اش مرگ
 شدند آن جنگجویان بسکه سرکش
 فگند از بس جنیبت نعل زرین
 ابر تیغ بارید آنقدر خون
 ز هر برگستان خون سرشته
 دمی که هم نفس با خون دل شد
 ز فیروزه شد نیستان عرصه کین
 ز بس بارید ابر تیغ هر سو

* نظم *

ز هر سو بگر آهن زد دگر موج
 کشیده زلف بر رخساره از آه
 بریده رنگ خور از چهره سیاک (۱)
 قیامت را قیامت رفت از یاد
 اجل میشد خجیل در رزم سازی
 نکرد از روز رستاخیز کس یاد
 که از خود رفتگان را هوش آمد
 ز آب تیغ گشت آئینه رنگین
 چاکرک را بدل افشرد منقار
 چو آتش دید مو نبض (۳) نگه بود
 همائی داشت بر سر سایه گستر
 که نبود باد را حاجت بمهمیز
 بر آورد آتش از خارا گل از خار
 ز باد دامن خود ریخت این برگ
 ز نعل باد پایان جست آتش
 زمین شد آسمان از ماه و پروین
 که روی خاک میدان شد شفق گون
 نظر در نرگستان لاله گشته
 سنانی از سنان بوسی خجیل شد
 در آمد در غریبش شیر نوبین
 ازان برداشت نم پیوسته ابرو

(۱) بریده رنگ خور از چهره پاک (۲) ز باد تیر شد تیر آتش کین (۳) دیده مونتقش

زده بوسه بسر از پس سناني
 ننگدی گر سر شمشیر بر خاک
 مگر سوزن زدن از عیسی آموخت
 نظر بر مرگ مردم تا نهاده
 ز بس سر تیغ کیس افکند بریا
 سر آن سروران بر خاک غلطان
 ز شادی مرگ گشتن تا به آغوش
 کشیده نای ترکی ناله از نا
 بمرگ بس اکابر بر کف خاک
 زره مرتیر را پیکان بود دل
 نشاند از بسکه زهر چشم سوفار
 شده از جوی خون صحرا گلستان
 ز خون گردیده کوه و دشت گلزنگ
 بهر ذرات روگ از سایه خون
 ز باد تیر ترک از سر بس افتاد
 بقلب فوج خسرو بود بر پیدل

بالجمله بعد آویزش بسیار و گیر و دار بیشمار که با شور بختان کارزار از
 شمشیر خونخوار گذشته کار بدست و گریبان رسیدید دلیر خان بهادر قدم
 دلیری در عرصه پیکار استوار داشته نقد جان نثار ساخته بغاژه شهادت چهره
 سعادت آراست و اصالت خان برادرش گلهای زخمها برداشت و نیز
 شربت شهادت چشید * مقارن اینحال اختلال کمال باحوال هر اول معسکر
 انقبال راه یافت - کامگار خان بهادر چهلشهای شیرانه و آریزشهای مردانه
 نموده روی همت از جنگاه نذافت - و به جگرداری و دلوری چون شیر شوزه

Dilir Khan
 and his
 brother
 Asālat Khān
 are killed in
 the battle.
 Kamgār
 Khān con-
 ducts the
 fight with
 bravery.

که در رمه گوسفند افتد - داد مردی و مردانگی داد * درین اثنا فوج آن کافر نعمتان خیره شده از توپخانه والا در گذشتند - و قدم جرأت پیش نهاده تا بفوج قول همایون در پیوستند - شهنشاہ گودون لوا بر فیل کوه تمثال آویزشهای اعدا ملاحظه میفرمودند - هرگاه بجشم دوربین معاينه نمودند که فوج بدکیش پای از حد خویش بیرون نهاده اند از جوهر شہامت و پر دلی و گوهر شجاعت ذاتی عنان عزیمت جلوریز پیشتر فرموده بکومک رستمجان سپار و هزبران بیشه کارزار متوجه شدند - و به نیروی همت بلند باعانت سپاه فیروزمند آنتوم اشار را از جرأتی که مینمودند باز داشتند * در عین هنگامه هیجا و کارزار هوش را فیل مستی یله شده زنجیر گسسته بر فوج ظفر موج سیلاب وار دمان و خروشان رسید - و پیلان دست ضبط خود هرچند بروی دراز میکرد کوتاه میدید - چون از صدمه آن اعضای مردم درهم شکستند - و از بیم آن افواج فیروزی قالبهای خود را از جان تهی ساختند - از تلاش کارزار باز ماندند - بسیاری پامال از ضرب آن دیوبی زنجیر گشتند - و اکثر مغلوب دشت (۱) و هراس او شده حواس خودها باختند - آن سیه مست باد کین عرصه خالی یانته بسوی فیل کوه شکوه سوازی خاصه که چون آسمان بر زمین قایم بود حمله آورد و هر دو پیلان بکشتی باهم آویختند - و دود از دودمان چرخ کبود بر آوردند - عاقل خان ناظر که در خواصی جناب گیهان خدیو جا داشت و با وصف خوردن گوی تفنگ پای استقلال و استقامت محکم داشت از صدمه آن فیل مست از پا افتاد و پیک اجل را لبیک گفت - و محراب خان و لطف الله خان و عظمت الله خان و ولی الله خان و هاشم علی خان و میر مقیم درین دار و گیر جان نثار گشتند * از وقوع این سانحه تفرقه و فتور

عظیم بعساکر منصور راه یافت و جمعی که بهوا از جوهر شجاعت و پاس
 فدویت و اخلاص نداشتند از معرکه روگردان شده راه فرار اختیار نمودند *
 چون سلک جمعیت فوج قول از هم گسیخت - و آن پیل با پیل خامه
 بادشاه محفوظ بحفظ الله آویخت و خرطوم شوم که شد سیاه آشوب
 و بلا بود بلند ساخته خواست که از برج حوضه آفتاب سپهر خروج ر بیجان
 کند - از آنجا که حفظ حافظ حقیقی شامل حال آن خسرو نیکو خصال
 است در عین همین حالت دست رستمانه گشاده و دست نوئل بدامن
 افضال ایزد متعال زده خنجر دشمن کش بر خرطوم آن موزی چنان بود
 که نگونسار از ضرب آن برگشته راه فرار پیدش گرفت و پیل خامه را بی
 خسرو رستم دل که از زور آن تنومند از پا افتاده بود بهانگی یافت سر هفت
 کشید * خدیو مراید چست و چالاک از پشت پیل خامه چسند بید
 زه گیر از کمان قضا و قدر چنان بر فوق آن پیل سرکش زدند که داسوفاز غرق
 شد - مجاهدان شهامت پرور و مبارزان بسالت اثر جنگ از میان
 شجاعت از دیدن ضرب خنجر کوه شکافند بهووت دست چنان داور
 بتائید ایزد برتر کارگر افتاد باز مستعد و آماده بیکار شدند - و از نیروی
 بادشاهی و ورود فضل ایزد قوی دل گشته حمله آور شدند - بوی پیکان فرسا
 از سنگ خارا در گذشت - و آب شمشیر حیات سر آن نگونسار را بباد
 فنا داد آخر کار جهاندار شیرشکار از شعله سنان کشت راز منافع ادبار
 شعار را سوخته آفتاب کردار تیغ کشیده مانند بغات الفعش متفرق
 ساختند و از صولت بادشاهانه علم غلبه و استیلا در معرکه هیچجا افراختند *

* نظم *

چنان افواج دشمن را ز جا برد که گوئی مستت برگ گل هوا برد
 هراس از بس بغوج دشمنان بود صدای پای هر یک الامان بود

درین اثنای نیک اقبال مژدهٔ فتح و ظفر بگوش بندگان جهان رسانید و کلید
 دولت نصرت خداداد بدست دولت خواهان رسوخ نهاد - داغ^(۱) غنچه
 دل هواخواهان از نسایم فتح و فیروزی گل گل شگفت و نهال دولت
 و اقبال از باد بهار عنایت ازلی بالیده بلبل بال مسرت کشوده ترانه
 خوشدلی گفت - طنطنه شادیانه بر پشت پیلان کوه و آوازهٔ نقاره بر اسپان
 برق جولان در گنبد گردان پیچید و صغیر کرنا و نغیر تا بعرض برین رسید -
 بالجمله فتوحات غیبی و تائیدات لاریبی شامل حال اولیای دولت آبد
 اشتمال گردید که با وصف وهن و چشم زخم عظیم کریم کارساز در چنین فتح
 باز کرد که عنوان دفتر کشور ستانی و ظفر نامجات باستانی همیشه
 خواهد بود - و یادگار روزگار خواهد ماند * رام نراین مقهور از بیم سطوت
 موکب منصور خائف و هراسان گشته هزیمت را غنیمت دانسته نقد
 حیات مستعار از معرکه نبرد و پیکار با صد هزار ادبار و عار بیرون برد و اسباب
 تجمل و جاه آن حال تباہ تاراج افواج بحرامواج گشته برباد رفت *
 از آنجا که نیت خیر طوبیت این برگزیدهٔ درگاه صمدیت منبع حسنات
 و منبع ترحم است بمقتضای آن تعائب لشکر گریخته را که خاک مدلت
 بر سر ریخته جانهای خود بسلامت می بردند منع فرمودند - و از قتل
 عام آن گروه ناکام در گذشتند * رحم خان که سردار کلان آن خیل ادبار
 نشان بود برهبری طالع الامان گویان دست زندهار خواهی بدامان بادشاهی
 زد - و غلام شاه و مریدهر و رتن راز داروغهٔ توپخانهٔ مقهور گرفتار سر پنجه
 اولیای دولت گشته دستگیر و اسیر ببارگاه فلک نظیر آوردند - و از توپخانه
 آن ادبار نصیب چهل و در ضرب توپ خرد و کلان بضبط ملازمان دازا
 دربان آمده داخل جنسی سرکار والا گشت * شهنشاه دین پناه بعد

حصول این فتح عظیم شادبانه نوازان وقت شام از جنگ گاه معارفت فرموده داخل خیام دولت و اهتشام گشته جبین نیاز بسجده عبودیت در جناب واهب العطیت سوندند - و شکر و سپاس بیتیاس ادا فرمودند - امرایان عظام و بندگان عقیدت فرجام آداب تهفیت فتح و نذور و پیشکش گذرانیدند * بست و دریم ماه مسطور ازان مقام بطرف باغ نراین مقهور منزل آرای اقبال گردیدند - و بهرام جنگ را که گود ملال بر دامن خاطر او نشسته بود از ابر افضال خسرو دریا نوال بوساطت مدار الدوله بهادر شست و شو یافت - و کامگار خان بهادر که کشیده خاطر بسبب سوال و جواب رحم خان و غلام شاه بمعرفت دیگوان گشته بود از عنایت خسروانی بعطیه سر پیچ جواهر سر بلند شده سرعت باوج گردون انراخت - و از کمال عاطفت و رافت که سرشت و جبلت همایونست غلام شاه و رحم خان را بعطای خلعت نواخته از جان امان دادند - و پیش کامگار خان بفاخر باین (۱) خاطرش فرستادند - و قبایل محراب خان که اسیر پنجه تقدیر گشته بود و کسان اله داک خان دستگیر ساخته آورده بودند فرمان آسمان مطاع عز اصدار یافت که از قید رها سازند - و بعرض و ناموس کسی دست انداز نشوند * زهی شهنشاه عدالت پرور و خسرو ترحم گستر که خشمش با عفو دمساز و غضبش را لطف انباز - بل برای دشمنان در احسانش باز و صلامی عفو جرایم بلند آواز - کریم کارساز درگاه این دارای دانای راز دلها آگاه را سجده گاه مقبلان و ذات قدسی این سزوار تاج و تخت سلطنت مظهر اقبال و جاه و حشمت تا دور قیامت همیشه و پاینده داراد * بست و پنجم از تفضلات خسروانی و عافیت و قدردانی پسر ذوالفقار الدوله بهادر بخدمت فوجداری شاه آباد ممتاز فرمودند - و سلیمان خان را بمنصب چار هزاری و خطاب پدرش سرفراز نمودند *

Ghulām Shāh and Rāhmān Khān are pardoned and robes of honour bestowed on them. The kinsmen and followers of Mihrāb Khān and others are set free.

The son of Zulfaqārū'd Dawla is appointed Jār of Shāhābād.

بست و ششم رایات عالیات بر پل فتوحه نصب کردند * بست و هفتم
Shūh-Ālum halts at Fatūla bridge, 2nd February 1761. Confers honours to his officers.
 میر سلیمان خان بهادر میر متیم خان بغایت جامه ملبوس خاص
 و بالا بزد سر بلندگست - و لطف علی خان بمنصب چهار هزار
 سوار و خطایب " رواب اندیشخان " کامیاب گردید - و پسر امالت خان بعطای
 خلعت چهار بارجه سرمایه دولت ابدی اندوخت * چون رام نواین مقهور
 از بیم مهلت عیب منصور فرار نمود - مرتبه دوم از راه غرور لوای جهالت
 و بغارت از دست بیخورد بباغی از سخنان فریب و ریب دام تزویر
 گسوده ادعای دولت می برداخت و انتظار کومک و رسیدن میرن
Miran joins Rām Narāyan and helps him in continuing the fight.
 شاهنجا را آن قدرت اثر برده باستظهار حصار کوه کردار بمحاربه و پیکار
 مستعد آن دایکار میماند - و امسون باری گرمی و شعبده بازی بروی بعضی
 بست فداکاران حتی دانشناس میخواند - تا آنکه بحصوله گان باطل کوش
 نه علی و قوش در سر بمغز نداشتند باز بشفاعت گرمی برخاستند -
 و با افسان مغنون کسند از عمل شاهد مقصود روی یافتند - حتی که کار
 محاصره دوزاری رسید هرگاه آن کج نهان شورش بغی و عناد برپا ساخته بکومک
 رام نواین خانه بربک پرداخت - و بازاده فتنه انگیزی اسباب استیصال
 خود آن مدبر برگشته اقبال جمع نموده در فکر بیخ کنی نهال دولت
 خویش آن نامرئوب اندیش افتاده از تبه رائی و بیبائی آن رانده درگاه
 الهی بعزم ای متابله عساکر گردون مآثر بکوچه های متواتر لوای نکبت
 بر افراخت و سینخواست که گرداگرد دیار عظیم آباد رخت اقامت کند
 و فرودگاه خرد سازد و باعث پشت گرمی بدمآلان آن بد نهاد شود -
 نامبر مصلحت دید رای صواب نمای جهاندار مالک رقاب دست
 اسنیدا ازان حصار کشیده بمدافعت اعدا همت والا نهمت گماشتند - هنوز

تیغ خون آشام غازیان اسلام از خون اعدای بد فرجام رنکین بود و سپاه بهرام
انتقام که درین زد و خورد کوفتها و رنج و تعب کشیده نمی آسود - و جراحات
مجروحان بالتیام رو ناورده که این کارزار روی نمود * سلخ ماه جمادی الثانی
حضرت ظل سبحانی بقائید یزدانی عزیمت پیشتر فرموده سایه عز و جاه
بمغزل افکندند * سیوم رجب المرجب حسین بیگ برسم سفارت از پیش
رام نراین رسیده ناصیه سالی کعبه جاه و جلال گشت - و بعرض استادهاهی
بارگاه آسمان جاه رسانید که شاه درانی خطبه و سکه این دولت خدا داد
در دارالخلافة شاهجهان آباد جاری ساخته و رنگ شکسته زر و سیم را درستی

Shah 'Alam
deputes
Kāzīm Beg
to induce
Miran to give
up hostili-
ties. Miran
kills Kāzīm
Beg. The
king ap-
points Kām-
gār Khān to
wage war
against him.

از رواج نام نامی داده * کاظم بیگ که بزور دانش آراسته و پیرایه عواب
اندیشنی پدواسته بود از حضور بر رفتن پیش میدان مقهور معین گشت - تا به
نصیحت های ارجمند و مواعظ سعادت پیوند پنبه از گوش آن باطل گوش
بر آورده آن کجرو را زهمنونی بطریق قدیم عبودیت و جاده مستقیم فدویت
نماید و زنگ خیالات از آئینه ضمیر آن زداید * هرگاه نامبرده از حضور پرنور
مرخص شده بلشکر نکبت اثرش رسید و ملاقی گردید - ارشادات حضور

اقدس که هر یک جواهر آبدار نصاب و مواعظ سعادت جاودانی او بود آونره
گوش آن بیپوش ساخت - از نشئه باد غرور و استکبار آن لایعقل مردم آزار
همت بر خون خوردن آن بیگناه گماشت - آن رو سیاه خونخوار آن مظلوم مرحوم
را علف تیغ آبدار نموده سرمایه عذاب سرمدی اندوخت و همراهانش را
از غایت بیدانستی و مسلمان کنشی منتلع نموده سر داد و توشه عقوبت
جهنم آن بدنهاد ابد الابد برای خود نهاد * ازین حرکت ناپسندیده و نالاین
آتش غضب بادشاهانه زبانه زد و فرمان قهرمان جلال بنفاز یافت ۵
هزبران دشمن شکن و سران عدو افکن و دلبران پیل تن و شیران شمشیر
زن تیغ انتقام از نیام بر آورده و چنگال عدو مال بخون بدسگال فرو برده

بازوی دلیری کشایند - نهنگان بحر و غا فوج فوج مانند موج دریا برخاستند
 و پلنگان کوه هیجا سیلاب آسا از جا جنبیده صفها آراستند - مبارزان شهامت
 نشان و دلاوران کوه توان روی بعرضه میدان نهادند - و آواز هَلْ مِنْ مُبَارِزِ
 آویزه گوش گنبد گردون نمودند - هراولی موکب نصرت شعار برایت
 اقتدار کامگار خان بهادر بهادر جنگ شرف استقرار یافت - خان بسالت
 نشان بمقتضای مصلحت دور بینی از راه کسر نفس بعرض رسانید که
 این بده جان نثار لیاقت این کار و طاقت این بار ندارد - و بعد پیش
 قدمی این فدوی جان سپار در حرب و پیکار اگر خدا نخواستہ چشم
 زخمی بهراول ظفر شعار روی آرد کسی را نمی پذیرد که سد راه گردد -
 و این عقیدت آثار بود که در جنگ اول بعد هزیمت خوردن بعضی
 پست فطرتان بد فرجام و شهادت دلیر خان و اصالت خان تیغ انتقام از
 نیام کشیده بکومک سپاه نصرت پناه پرداخت - و با رام نراین مقهور کارزار
 رستمانه ساخت - چنانچه از دست این غلام آن تیره انجام چند زخم کاری
 برداشت - چون فیل سواری این عامی عبودیت نشان قریب آن پیل
 ازدهای دمان گشت و رد و بدل های حربهای شیرانه و حمله های دلیرانه
 با من و دشمن آنقدر پیوست که دو دریای لشکر را از معاينه معامله نه
 این را ظفر و نه او را خطر عنان ضبط خود از دست هر کسی رفت -
 محض نیروی پنجه اقبال عدو مال و مانند افضال ایزد متعال بود که
 کمر اعدای بد سگال درهم شکست و آن بد مال رو گردان گشته گرفتار عذاب
 و نکال گشت - و تا حال زخمهای تیغ خون فشان که رو به اندمال نیاروده
 احوال این عقیدت اشتمال را الم آن زخمها دگرگون میدارد - بیشتر هرچه
 فرمان رود بندگان را رو تافتن چه مجال *
 * شعر *
 بهر نیک و بد جان نثاری کنم بدین گفته ها استواری کنم

Dilir Khān
 and Asalat
 Khān also
 join Kāmgar
 Khān in the
 expedition
 against Rām
 Narāyan.

بالجمله بعضی ابغای روزگار عرض آنرا حمل بر خود داریش دانسته بخلاف حصول مأمولش کوشیدند * بهر حال خان فدویت نشان مطابق فرمان جهانبان رخس فتوت و جلالت بمیدان شهامت و بسالت تاخت - و عبادت معهود سوارهٔ فیل کوه پیکوری که غرق آهن بود آن رؤئین تن همت بدفع اعدا گماشت - و با جمعی از ثابت قدمان معرکه رزم که انیس و همدم بزم او بودند علم فتح و فیروزئی افراشت و در جرانغار و یوانغار موکب اقبال ممتاز الدوله بهادر و مدار الدوله بهادر پای استقامت و استقلال افشوده بار یافتند - و در یمین و یسار بعضی سرداران عمدهٔ روزگار و جوانان بکار جا یافته صف میمنه و میسره چون آهنین حصار آراستند * چهارم رجب المرجب شهنشاه عدو بقدر کشور کشا سمنند جرأت بجولانگاه نبرد گرم عغان ساختند و فرمان دادند - که توپخانه برق نشانه پیشتر برده سر گرم خرمن سوزی بخت دشمن نمایند - ازان سو میرن نابکار نیز آمادهٔ حرب و پیکار گشته به ترقیب افواج پرداخت - و با سپاه بی پایان و لشکر گران و فیلان سیاه بخت که اسلحه و ادوات حرب بر خرطوم شوم آنها تعبیه کرده بودند مع پلتن‌های فرنگیان روان گشته بمقابله آمد - از جانبین کار کنش و کوشش بالا گرفت و شور کوس روئینه طاس در قصر نیلی^۱ رواق هراس انداخته از نه طاق افلاک در گذشت - آواز کرنا گوش پیر و برنا کر ساخته بنفخ صور محشر همصفر^۲ گشت * * نظم * شد آن روز در عرصهٔ شور و شر ز بانگ دهل گوش افلاک تو دهل زن ز بس بر دهل چوب زد بهر زخمه راه صد آشوب زن بلند از گلوئی فنا شد صغیر بقا کرد نصرت ز بانگ نغیر

The battle takes place on 10th February 1761 between Miran and the royal army.

^۱ In MS. نیکی

^۲ In MS. همصفر

بر آورد مویساد از دست هم
 بکین زایت مهر چون بر فواخت
 علم کرده در عرصه پا استوار
 نفس دشت بر آتش دینفد باد
 کشیدند از سوز در قلب گلاب
 سینه گشت از دود روی سپاه
 اجل را اجل آمد از بس ده پیش
 بشمشیر اگر قطع می شد آمد
 ز غریب دن شوزده شیر ببرد
 ز عوغای شمشیر در کیرو دار
 سغان را ز اخلاص مذکور کرد
 زبانش چنان فتنه برداشت سر
 ز بس عرصه دید در جنگ تنگ
 ز سر چون گذشت آب تیغ جفا
 دل پوچگر بود هم چون حباب
 ز پس رنگ از چه ره پرواز کرد
 شود گرز با سر چو صدمه فروش
 اگر تیر را زخم بوسد دهان
 زکین بود در عرصه طوفان زیاد
 ز بس گرز بر نیک و بد یافت دست
 زگرم مبادا شود جان تلف
 ز د آنکس که در خانه زمین قدم
 ز تیر کماندار شمشیر زن

بغیر غم و کژنای الم
 سحر کوس شور قیامت نواخت
 بتعظیم برخاست هر سو غبار
 نقیب اجل پا بمیدان نهاد
 دلیوان آتش نفس بس که آه
 بجشم زره سر مه شد خاک راه
 اجل گریه میکرد بر حال خویش
 سنان بهر خیاطیش می رسید
 سر شور و شر آمد آنجا ببرد
 سر از تن تن از سر نمودی فرار
 ز دوش یلان بار سر دور کرد
 که شد خفتگان لحد را خرد
 ز پرواز افتاده بر چه ره رنگ
 بدریای خون کرد پیکر شنا
 نظر بند در موج اضطراب
 هوا راه سیر چمن باز کرد
 فتد پنبه مغز بیرون ز گوش
 شود سرخ لبهای سوفارزان
 نیاورد کس شور دریا بباد
 سر سر بلند بیست چون سایه پست
 دمد باد زن گوش فیلان بکف
 ندارد ز قاراج هم چشم غم
 مشبک چو آماج که دید تن

وزید آنقدر باد شمشیر و تیغ
 بجان کندن از بس ده گردید شاد
 دران عرصه از زهر چشم یلان
 نماندند در عرصه طرح نبود
 بساط ستم نینده گسترده بود
 بر آورد سر ز آتش دینده دود
 نهر جا که دستی کسی می رسید
 نبودند چون گو دران رستخیز
 ز بس تنگ شد عرصه کارزار
 القصه محمد کامگار خان بهادر با سپاه بهرام انتقام گام جرات پیشتر
 گذاشته از توپخانه مقاهیر دایرانه بگذشت - و انگری را از مخاذیل طعمه
 شمشیر تیز نموده ستیز رستمانه نمود - حتی که از پیشدستی خان رستم دل
 تزلزل در ارکان ثبات میرن ناهنجار راه یافت - و پس پا گشته میخواست ده
 روی از کارزار تافته فرار اختیار نماید - لیکن مردم هندوستان را ده همراهِش
 بودند شورش افزای رگ جاهلیتس شده رفتن از جنگ گاه ندادند -
 و بعضی از آنها پیاده شده آماده جنگ شدند ، درین اثنا پلتن فرنگیان
 نابکار که به ادوات توپخانه آتش بار و آلات حرب و پیکار مستعد اسناده
 بودند - بکرمک آن قوم رجیم پرداخته از چار سو هجوم آوردند - و شلک
 عظیم از طرف غنیم لُدیم نمودند - که هوا از ابر دود تیره شد و چشم حود
 خیره گشت - انگری را ازین حادثه قیامت اثر و در راه پرخوف
 و خطر آب هلاک از سر گذشت و سفینه حیات بسیاری بگرداب ممانت
 افتاد و تگرگ باران گلوه فرصت نفس زدن نداد * خان بسالت دشان

Miran is
 helped by
 the Euro-
 pean artil-
 lery.

دلبران نبرد را دلدهی داده پای بدامن استقامت و استقلال پیچیده
مانند کوه بستوه نیامد و از جا نچنبید و با تم مراتب سپاهگرمی و جانفشانی
دوشید - بل نقد حیات مستعار با نثار ساختن باعث بقاء جاردانی انگاشته
و سرمایه عمر ثانی پدداشته آن شیر دل از خصم زویه صفت سراپا حیل
نهی اندیشید - مردانه وار آن سپه سالار دل بر هلاک نهاده از هفت رخم
تیر چهره شجاعت هر هفت درده (۱) غازه تازه بست - لیکن بیمن عنایت
خسروانی از آفت جانی مصون و محفوظ مانده ازان دریای طوفان خیز
اجل کشتی حیات بساحل نجات آن رستم دل کشید - و ذو الفقار جنگ
بهادر و مدار الدوله بهادر کارزار رستمانه نموده بسیققت کار فرموده تا باردوی
میدان شقاوت جوی تاخته آوازه نهب و غارت ادداخته بر گرد بدند - عجب
هنگامه عبرت افزای زود گیر و مردم ربای در چشم زدن صورت بست که
تربک فلک مشاهده نکرده بود *

زد و برد غریبی بود در پیش	که تیر از تیر و تیغ از تیغ شد ریش
ز نخل عمر بریدن (۲) بصحرا	چو ازه تیغ را دندان پیددا
ز حیرت کرده خالی خانه دیدار	روان شد خون خشک از چشم سوفار
شبشب از کمانها تیر جسته	مزه در دیده مردم شکسته
بششدر کرد جا در جای گذران	ز کار افتاده پنج و شش شماران
بحکم تیغ خون جاری بهر سوی	ز وادی تا برادی جوی در جوی
بهر حلقه کمندی تانگه خام	هزاران پخته را انگنده در دام
گرفتاری گرفتار طلب بود	کند شاید کمند از بند پدرود
دران میدان بعزم صید اقبال	بر آورده چناح هر دو صف بال
سپاه ساقه هم جنگ خروشان	شده شیرین تر از ساق عروسان

(۲) در اصل نسخه "تویدن"

(۱) هر هفت کرده = تمام زینت

کمیس‌گه جام زن از موج لبریز سیه چون نشه نند و همچومی نیز
 القصه دودریای زخار لشکر از موج خونخوار تیغ آبدار بستوه آمد - و تا
 تمام روز آتش افروز کارزار بودند - و از آستین کین ساعد رستمی بر آورده
 دست جلادت می کشودند و حمله‌های شیرانه می نمودند * * * نظم *
 دو لشکر تیغ زن چون موج باهم زند تا بخت بیدار ظفر دم
 نفس در سینه آسایش ندانست بدل آمیهد گنجایش ندانست
 بسر بردند کوشش در همه روز نگریدند بوهم هیچ فیروز
 هرگاه شیر گردون خون شفق ریخته نافه آهوی شب مشکبو ساخت -
 وقت شام شهنشاه سعادت فرجام مع کامگار خان و ذوالفقار جنگ و دیگر
 بنده‌های خاص و عام معاودت فرموده نزدیکی قصه شب بسر بودند -
 از وقوع این حال اختلال کمال و فتور موفور بموکب جاه و جلال راه یافت
 بل اکثر مردم لشکر فیروزی اثر متفرق شدند - و اشخاصیکه بهره از جوهر
 رسوخ بندگی نداشتند قدم آنها از جاده فدویت لغزیده روی از رفاقت
 رکاب گردون انتساب تافتند - و بوسوسه نفسانی و راهزنی غول شیطانی راه
 بوادی ادبار پیموده عار فرار اختیار کردند - لکن مجاهدان ظفر پیوند
 و مبارزان عقیدتمند که گوهر وجود رسوخیت آمود شان آبدار از انقیاد
 واعتقاد بود پای ثبات و استقرار مستحکم داشته رفاقت چنین وقت
 سعادت انگاشته باهم عقد عهد و پیمان مؤکد بستند که انشاء الله تعالی
 در اندک ایام که کمتر عرصه آن یازده روز است خار وجود میون تیره انجام
 از شوره زار هستیش برکنده کارش تمام می نمایم بلی * * * بیت *
 ازین رفتن و آمدن عار نیست که بی جزر و مد بحر فخرندست
 درین اثنا خبر زخمی شدن میون مقهور مشهور گردید رای عالم آزاری
 چنین اقتضا فرمود که بالفعل از محاصره قلعه عنان تافته و مقابله موقوف

داشته از راه بهار که از خار وجود آن ناپاک پاک است روی توجه باید آورد - و از طرف عقبه‌های دشوار گذار عازم دیار مرشدآباد باید شد - چرا که جعفر علی خان پدر میرن ناهنجار همانجا است بطریق یلغار رسیده تزلزل در ارکان آن ناحیه باید انداخت تا اعدا را ازین حرکت کمر قوت شکسته گردد - و درین ضمن درستی فوج ظفر موج بآئین شایسته و عنوان بایسته بظهور پیوندد - و راجه‌های آن نواح و مرهته‌ها مقل شو بهت و غیره که سردار ذوالاقتدار اند بزمین بوس دولت ابد فرین کامیاب گسته حلقه بندگی در گوش عقیدت خود کنند * چنانچه بر طبق اراده جهانبانی سرپرده دولت و کامرادی بآن ضلع برپا گشت - و بکوچه‌های متواتر یازدهم رجب المرجب حوالی بهار از رایات نصرت شعار فیض بار گردید - چون روز جمعه بود نماز آن روز ادا فرموده جبین نیاز بدرگاه کریم کارساز سوده داخل خیمه مبارک شدند * سیزدهم متصل شیخپوره بعز و احترام مقام فرمودند * چهاردهم بلند خان را بخدمت بخشیدیم چهارم و نظر علی را بمنصب سه هزاره پایه بلند بخشیدند + پانزدهم از مقام شیخپوره متصل سلیم پور مضرب خیام دولت قیام گشت * هفدهم کرامت علی را بعطای خلعت چهار پارچه مورد عاطفت و مهربانی ساخته از لباس کدورت حضرت ظل سبحانی بر آوردند * هژدهم رایات عالیات پیشتر نصب گشت - عرضی شجاع الدوله بهادر از نظر کرامت اثر گذشت * بست و دریم در کھاتی کوه وقت شام سرا پرده ابهت و احتشام سر اوج بمهر و ماه زد * بست و سوم متصل موضع جکائی کنگن سنگه بعطای خلعت مباهی شد * بست و هفتم منیر الدوله بهادر بعطای شال ملبوس خاص خوشحال کشته سر افتخار باج اقبال بر آورد * غره شعبان المعظم سراق عز و اچال بطرف اسراوه زدند - بعد یک مقام ازان مقام نهضت رایات عالیات پیشتر

The king prepares to advance towards Murshidabād to surprise Ja'far 'Alī Khān, father of Miran.

The king reaches Shaikhpūra on 19th February 1761.

گردید - و متصل جم کاره مرزا راجه رام ناتھه از کوفت زخم صحت یافته
 ناصیه سالی کعبه درگاه خواقین پناه گردید * رضانی حجاج که باهتمام تمام
 بمعالجه اش پرداخته بود - مورد مهربانی خسروانی گشته بخلفت فاخره
 و زرین شرف اندوز کامرانی گشت * شیو رام پندت وکیل راجه آن کوه سپهر
 شکوه جبین نیاز بسده اقبال سوده دو اشرفی بصیغه نذر گذرانیده از
 سعادت آستان بوس سر عز و احترام بلند ساخت - یازدهم سرا پرد عز و جاه

The Emperor halts at Balyā on 14th March, 1761. Zulfāqār Khān submits a petition on behalf of the Raja of Bishanpūr with nazāna. Ja'far 'Alī Khān, Nazim of Bengal, also sends a petition through Rahmatu'l Lāh Beg.

بموضع بلیا برپا گردید و ذوالفقار جنگ خریطه عرضداشت راجه بشن پور
 معه نذر مرسله اش بحضور پرنور گذرانیده و بهرام جنگ دو انگشتری طلا
 معه نگین یافت بی بها در پیشگاه درگاه سلاطین پناه بطور پیشکش آورد
 بعضی قبول آن نامور گردید دماغ جان باستانه بوس اقدس کامیاب گشته
 بخلفت مفاخرت مورد مکرمت گشت * عرفی جعفر علی خان ناظم
 بنگاله مبنی بر قواعد رسوخ ظاهری و معرا از عقیدت باطنی معرفت
 رحمت الله بیگ که از نزد راجه بشن پور بسفارت آمده جبهه انروز بسجده

عتبه خلافت شده بود - معه نذور در حضور اشرف گذشت - چون پرتوی
 از صدق نداشت دروغ بیفروغش بر خاطر صانی مظاهر جلوگر گردید *
 شانزدهم ازین مقام الویه فیروزی پیشتر حرکت نمود - کوهی زرفگار میناکار
 که باهتمام کار پردازان حضور پرنور حسن انجام یافته بود - بجلوس میمفت
 مانوس بلند پایه گردید * بنده های آستانه دولت آداب تهفیت بتقدیم
 رسانیده نذرها موافق مراتب و حوصله خود گذرانیدند * حسام الدین
 بمنصب یکمزاری پانصد و خطاب خانی بر اسم سرمایه دولت جاوردانی از
 پیشگاه خلافت و جهانبانی اندرخت * راجه دمور سنگه معه همراهیان

On 19th March, 1761, Raja Damodar Singh and Shewla were

باریاب مجرا شده سی و یک اشرفی و یکصد و چهل و یک روپیه بطور نذر
 خدام کرام آورده مورد عنایت خسروانه گشت - راجه مذکور خلعت فاخره

و شمشیر و شیو بهت مرهته خلعت پنج پارچه و سرپیچ مرصع بیش قیمت
 و شمشیر خاصه و یکرأس اسپ صبا رفتار و رحمت گشت - و برادرانش
 موافق رتبه خلعتها یافته در همچشمان سرعزت و قامت افتخار بر افراختند *
 هجدهم ۱ عبور موکب منصور از دریا نموده خیام دولت و اجلال آن طرف
 دریا بریا گشت - و میرن نابکار معه جیش ادبار بر تالاب نو بغاصله دو کروه
 رخت ادبار انداخت * بعرض اقدس رسید که از شیو بهت و درمیان
 مقاهیریک گونه جنگی بطریق قراولی شروع گردیده بود - بعد اندک
 آویزش وقت شام آتش حرب فرو نشست * نوزدهم بطرف بشن گنج
 اردوی معلی نصرت سنج گشت - یک غول آن گروه شقاوت پژوه با دو
 ضرب توپ و دیگر آلات حرب و پیکار از دریا گذشته بقصد شبخون آن کافر
 نعمتان ملعون تلاش بسیار نمودند - لکن چون مراتب پاسداری و خرم
 و هوشیاری بمقتضای شهریاری بیشتر بکار میرفت - و تاکیدات جهانبانی
 به بهادران نصرت نشان زیاده تر به خبرداری صادر می گشت - آن خدیعت
 پیشگان دست نیافته از تمغای خود نا کام برگشتند * و کوچهای متواتر
 بست و هفتم شعبان المعظم لوامی فلک فرسا حوالی جم کاوه نصب شد -
 امان الله بیگ غریب اجناس مرسله شیو بهت از نظر آفتاب اثر گذرانیده
 مورد افضال و الطاف گردید - و عزت علی خان معه همراهیان بزمین
 بوس اشرف مشرف گشته بخلعت چهار پارچه و دئی سنگه نیز بخلعت
 چهار پارچه و همراهیانش بعیای بالابند سر بلند گشتند * بست و هشتم
 نهضت رابات اقبال پیشتر شد - اخبار رسیدن زبدۀ عمدۀهای عقیدت
 نشان خادم حسین خان بهادر بافواج گران قریب معسکر گردون اثر گوش زد
 خاص و عام گشت - و با میرن ناهنجار آویزش و پیکار که از فدویان
 عقیدت شعار در اثنای راه رو داده بود بمسامع علیه جناب خاتانی رسید *

received in
 audience
 and were
 honoured
 with royal
 robes and
 presented
 with swords.

The Emperor
 on 22nd
 March, 1761,
 encamps at
 Bishanganj.
 Miran sends
 a party with
 two guns to
 make a night
 attack but
 without suc-
 cess.

The Emperor
 on his way
 to Murshid-
 abad on
 31st March,
 1761, hears
 the news of
 the fight be-
 tween
 Nishān
 Khādīm
 Hōsain and
 Miran.

از بسکه موکب جاه و جلال باستعجال منازل طی میکرد و منظور خاطر
 همایون چنین بود که باندک ایام نزدیک مرشدآباد دایره دولت و اقبال
 شود و بسبب عقبه‌های دشوار گذار این امر در تعویق و درنگ می افتاد
 به ایلدازان خارا ترارش برای هموار نمودن راه‌ها ارشاد قومی بنیاد شرف بغداد
 یافت که به تیشه فرهاد پیشه سنگهایی که مانع گذشتن لشکر فیروزی اثر
 باشد از راه دور سازند - چنانچه بر طبق حکم جهان مطاع آن کسار برکنده
 شد و در عرض راه طایفه قطاع الطریق که در دامنه‌های کوه‌ها ملجاء
 و ماوای خودها ساخته دست تطاول و غارت به رهروان و مسافران دراز
 میکردند و ایذا می‌رسانیدند - یک روز حمله آورده بر بهادر لشکر فیروزی
 ریختند - بر قندازان و هم‌راهیان خان شہامت و شجاعت نشان محمد
 کاکار خان بهادر اکثری را بدار جهنم فرستاده طعمه گولہ بندوق شرر بار
 ساختند - و بعضی ازان اشوار گویزان و افتان و خیزان از صولت دلیران
 شیر افکن سرکن و پرکن رفتند - تمامی بنگاه نصرت پناه با من و امان
 ازان عقبه هولناک بفتح و فیروزی بیرون برآمدند - و بکوچهای متواتر
 سر مامها دیو که معبد کلان کفار فجار است گذشته سرا پرده دولت بیرون
 ازان وادی بر نه رواق گردون زدند *

وقایع مسرت عنوان یعنی تولد بادشاه زاده

فرخی نشان مرزا محمد اکبر شاه بهادر

طول الله عمرة الی انقراض الدوران

درین آوان میمنت افتران مؤده تولد ثمره شجره خلافت و جهانبانی
 و گل ریاض سلطنت و کامرانی دوحه حدیقه اقبال ثمره القواد گلشن
 Birth of Prince Mirza Muhammad Akbar Bahadur

¹ Be is omitted in the MS.

امانی و آمل رخسندۀ اختر سپهر عظمت و اجلال قابنده گوهر محیط
 جاه و جلال مرزا محمد اکبر شاه بهادر بیک بشارت رسان آورد که در اسعد
 زمان آن یوسف طلعت بعرضه پیدائی رسید و از نهال فامتش گلشن
 سلطنت چمن چمن بشگفت - شهنشاه جم جاه ازین مژده روح افزا در
 پیراهن نگذجیدند و شکر ایزدی بصد نیاز بنقدیم رسانیدند * * نظم *

خدا فرزند فرخ فرچنین داد که کشتش بنده هرکس بود آزاد
 گزیده مؤبدان در این نگیں وار بنام اکبرش کردند اظهار
 منجم فال (۱) طالع کرد چون باز زد ازین زاپچه نقشش برابراز
 نخستین خانۀ اقبال مولود اسد را از درایچ هژدهم بود
 شده اول وقد پیدا ز طارم عیان برجیس گشته در چهارم
 به بیت دویمی کرده پس ازوی درایچ سنبله تا شانزده طی
 کمان با یازده سرزد ز قربان عیان فهم سعادت گشت در آن
 فرود از سنبله چون هشت بر پنج زیاد آورد زهـره مژده گنج
 درایچهای میزان بیستم بود که گشتش بست و سیوم عین مقصود
 زحل در بست و هفتم بود ازین کاخ به پرچم سلک گوهر گشت گستاخ
 درایچ پانزده طی کرد عقرب وقد بست و چهارم شد مرتب
 درایچهای عقرب چارده بود که جوزا را ذنب گردید موجود
 به پیمایش چو آمد بیست و هشت بعقرب کرد سر بهرام گلگشت
 چو شد از قوس طی دویم در بجان بهفتم گشت ازان دشوارش آسان
 پدید آمد ز بیت هشتمین کام به تیر اندازی دل کرد اقدام
 درایچ چارده چون جدی طی کرد ششم خانه بنا از بهروی کرد
 فلک قربانی آوردش مناسب فرح شد حاضر و اندوه غایب

The horo-
scope of
Prince
Akbar in
verses.

بر آورد او بهفتم از وقد گاه
 چو یوسف گشت از این بیت پیدا
 چو دیدش دایه اش دیوانه گردید
 ره نظاره اش چشمی نه پیمود
 نمود از بست و هضم تا ماهی
 بدل نکذاشت مهرش تا بمقدور
 درایج در حمل چون بیستم شد
 حمل را هردهم بود از درایج
 ده و چار از درایج ثور فرمود
 به بیت عاشروش کردید از غور
 دهم خانه ده آن چارم وند کشت
 ده و یک خانه چون آمد پدیدار
 عطارد در ده و صد زین درایج
 پی تیرش قلم گردید در دست
 به ده چارم درایج داشت سرطان
 درین خانه که داد از آگهی پند
 بالجمله در عطا و نوال وجود خسرو کام بغش بر روی ازباب احتیاج
 کشوده جهانی را دامان آرزومندی پرساخته وضیع و شریف را از تشریف
 و عنایات بنواخت - محادار خان و نظارت خان به اتالیقی و تربیت
 و پرورش آن نوکل حدیقه خلافت و شهریاری ماموراند و از جمیع امور
 نظر شفقت و عنایت باحوال خجسته منوال بادشاهزاده سعادت آماده
 از دیگر امائل زیاده تر و بیشتر است - و ده نفس نفیس در کل مهام
 این بخت بلند ازلی و سعادتمند کم یزلی اهتمام از بدو رضاعت تا ایام

عفتوان جوانی حضرت ظل سبحانی میفرمایند - حتی نه خوابگاه
 آن بیدار بخت در خوابگاه عز و جلا مقرر است - اگرچه ذات منبع حسنات
 این کریم النفس خجسته صفات بمضمون حدیث سرور کایفات علیه^۱
 اکمل التحیات اولادنا اکبادنا رحیم و مهربان بر حال جمیع فرزندان عالی تبار
 که رونق گلزار کارخانه ایجاد و باعاف بقای بنی نوع عباد و زیب
 و زینت حیات مستعار اند - كما قال الله تعالى المال و البنون زینة الحیوة
 الدنیا خصوصاً اولاد سلاطین نامدار و خواتین سپهر اقتدار که سلسله
 بند کارگاه امکان و شیرازۀ اوراق پریشان جهان نسلاً بعد نسل و بطناً بعد
 بطن اند و نفوس قدسیه انبیا علیهم التحیة و الذفا نیز از جذاب و اهب
 العطیات ربّ هبّ لی من لدنک و لیا طلب اولاد و ولی فرموده اند از
 حد شفیق تر واقع شده است - لکن یعقوب وار این یوسف روزگار را از
 دل و جان میخواستند حق جل و علی این سروروان جویدار خلافت را
 محفوظ از رنج و محن و از گزند زمانه پرفتن داشته بعمر طبیعی در سایه
 هما پایه حضرت جهانبانی بحصول مرادات و کامرانی رساناد * * * نظم *
 ورا باشد ز صبح و شام یکوان رکبش ماه نو بوسد فلک سان
 بجارویی درگاه فلک جاه ز خور جاروب زر آرد سحرگاه
 بفراشی بهار آید زن در گل قالین بود خورشید انور
 بخدمت آن نو نهال چمنستان اقبال خاقانی کنور گوپال ناتیه را حضرت
 ظل سبحانی ممتاز فرمودند - میبزا راجه رام ناتیه در موهبت این عطیه
 آداب بجا آورد * ماه صیام که اهل اسلام را پیام حصول سعادت از قیام طاعت
 آورده بود برای کافه انام باعث فلاح ابدی و نجاح سرمدی از نیران عتوبت
 ایزدی بفکوحای حدیث نبوی اولها رحمة و آخرها نجات من الغدیران مروده
 لا تقنطوا میداد حضرت قدر قدرت برکت عظیم شمرده بقیام صوم و سنت

¹ omitted in M S علیه

The Emperor keeps fast during the Ramazān and performs devotional services.

The royal cavalcade on 14th April, 1761, reaches the Riahwa nulla. The zamindars out of fear demolish the bridge and run away. By the order of the Emperor the bridge is repaired; the army crosses the bridge and encamps at the banks of the Ganges.

تراویح اقدام فرمودند و از امال تتوی شعاری و بهییزگاری بموجب حکم حضرت باری که آن قصومو خیر لکم واقع است بروزه داری بسر می بردند * درازدهم ماه مذکور عبور موبد منصور از ناله رهوه کردید - چون زمینداران اینجا از عیب اشکر کردن فریاد آوا شکسته رفته بودند بکارپردازان خلافت حکم محکم شرف نفاذ پذیرفت تا پل را درست نماید - مطابق فرمان گیتی مطاع پل بسته شد و افواج دریا امواج ازان ناله عبور کرده بر لب رود گنگ زایت عز و جاه افراخند - بهمین اطوار در دو سه بار * چهاردهم رمضان سربز الویه ظفر طراز متصل سرمای رانی گشت - موسی لاس فرنگی جبهه امروز باستان بوس گشته پنج اشرفی نذر جناب والا آورده

On approaching the Rani Sarā's on 16th April, 1761, Monsieur Law interviews the Emperor and presents nazrāna.

بخلعت چهار پارچه و همراهیانش بخلعت سه پارچه بهره ور گشتند - از آنجا که همت والا نهمت شاهنشاهی معروف بقلعه کشائی بود - و بسبب تخلل میرن ناهنجار این کار به تاخیر انجامیده - بعد از حرب و پیگار ازان نابکار چنین موافق عقل دورنمین قرین مصلحت گشت - که تا حدود بردوان و سرحد کلکته از طرق و شوارع کوهستان گذشته ترنزل در ارکان ناحیه مرشد آباد و هراس در دل جمع علی خان پدر میرن مقهور از رعب موبد منصور باید انداخت - تا آن مخذول ازین عزم ناصواب باز آمده بحال خود گرفتار گردد و ازین اراده فاسد بر گردد - و در چندی چون این امر صورت گیرد و قلعه عظیم آباد از خار وجود گره باغیه پاک شود تعادل داده دفعه عذان عزیمت باز منعطف ساخته بمضمون الحروب خدع یکبار یلغار کرد آید قلعه عظیم آباد گرفته مفتوح باید ساخت - و درین اثنا رفاه سپاه فیروزی لوا و اجماع جیوش دیگر از اطراف و انکاف منظور باید داشت -

The Emperor intends to capture the fort of 'Azimābād.

هرگاه این وجوه از توفیقات ایزد متعال استکمال پذیرفت و آنچه منظور نظر آفتاب پرور بود جلوه گر گشت - باستعجال تمام در اندک ایام خیمان نصرت

سرانجام در باغ رام نراین مقهور بابیت و احتشام زدند - وکیل راجه اندریت^۱ اقمشه نفیسه سفیدینه و اجناس شال باف و موکینه معه یکصد اشرفی نقد و دو راس اسپ قبدچاق بطور پیشکش بدرگاه آسمان جاه آورده کلاه عزت کج نهاد - و شیوهت مرهته که بچپارایی لشکر ظفر اثر مامور بود پیشدستی نموده متصل دروازه مغرب رو به قلعه رخس شجاعت تاخته بامتحان جنگ آوری از اقوان و امثال از نقد جان دریغ نداشته گوی سبقت ربود و تلاش مردانه و گیرودار مردانه نموده افواج مقهوران را که مقابل و روکش شده بودند هزیمت داده شصت راس اسپان تازی نژاد غنیمت آورد *

هفدهم شهبو بهادر بادراک پای بوس خاقانی سرمایه دولت و کامرانی هندوخت - و باقر علی خان که یکی از عمده‌های دکن و صفوی نژاد بود با جمعیت خویش باستان بوسی جبین عبودیت نورانی ساخت - و بمعنایت تبرک جامه ملبوس خاص عز امتیاز یافت * از آنجا که سودای

Bāqir 'Alī Khān of the Šāfavi dynasty joins the Emperor with all the troops under his command.

خود سری و کجروی رام نراین در سر خود داشت و سود را زبان خود از گمراهی می شناخت - دیگر بار در افکار دور از کار و سرانجام مواد ادبار خود افتاد - و باغواوی بعضی واقع طلبان فتنه جو و فساد انگیزی مردم خوش آمد گو سر از اطاعت تافته به قوت حصار فلک اساس آن بد نهاد سر

Rām Narāyan revolts against the king, mans the fort with guns and opens fire on the royal army.

بغی و عناد از ایرگ انقیاد بیرون کشید - و مستعد جنگ آن باطل آهنگ گشته ادوات توپخانه گرد و نواح قلعه بر برجها چید - اگرچه مقتضای عموم رافت طبع همایون بصلاح اندیشی نا ممکن و مقدور بود و رهنمای بشاه راه هدایت میفرمودند - لکن آن سیه بخت بجای مستقیم عبودیت میل نمیکرد - چنانچه شورش عظیم باندان تن توپ و حقه‌های آتشین از آن قلعه بجانب عساکر گردون مآثر برپا ساخت * لاجرم خدیو مهر پرور ازین حرکت او غضب سلطانی آتش قهر بر افروخت - بر یلان عدو بغداد

¹ In MS. هندوبت

و پهلوانان نصرتمند فرمان دادند که در حلقه کمند دشمن افکن سر بدخواه
 بدام آرند و بمحاصره حصار کمز قوت استوار بسته ناستیصال همت گمارند -
 و بآتش افروزی قتال و جدال تخم عداوت آن بدسگال سوخته نگذارند که
 نشو و نما یابد و بموسی اس^۱ فرنکی ده اسباب جنگی آماده و مهیا داشت
 فرمان قهرمان جهان سوز همان روز عز اصدار یافت - که توپخانه عد آواز
 صاعقه نهیب را پیش برده آتش فشان بر سر دشمنان سازد - و بوق بلا
 در خرمن جان و تن اعدا اندازد - و فضل الله خان بهادر ده قریب آن قلعه
 بمورچال نصرت اشتمال در کمین ننسسته بود بکومک آن بهادر پردازد -
 فرنکی حسب الحکم قضا شیم توپهای آتش دار بر فرق مخالفان نابکار

The Em-
 peror orders
 Mūsa Lās
 (M. Law) to
 besiege the
 Fort and ad-
 vance with
 artillery to
 attack the
 enemy, and
 commands
 Fazlī Lāh
 Khān to
 render as-
 sistance to
 him.

¹ M. Law, who is mentioned here, is the French officer who was command-
 ing the French detachment at the battle of Plassey. He was "Chevalier Law
 de Lauriston," one of those European noble adventurers who came to India in
 the 18th century to try to carve out a fortune for themselves and to throw
 some fame—and glory, if possible—upon their own names. Chevalier Law
 was a nephew of the famous banker Law, who played so notorious a rôle in
 the reign of Louis XV with his financial scheme, ending in the ruin of a great
 number of families.

Chevalier Law came to India and married in Pondichery, probably, a lady
 of Portuguese origin. They were two brothers, both of them military men
 fighting for the King of France. "Moossa Lass" was a military organizer
 of a certain merit and had a great skill as administrator. Previous to the battle
 of Plassey, he had on some occasions lent a helping hand embracing the
 cause of various Rajas and Nawabs—in fighting against the English. He
 was conspicuous by his bravery and very popular among the Indian rulers
 of the time. After his defeat at Plassey, Clive showed great consideration for
 him. He was sent back to France as a prisoner of war, but later on he
 returned to India and served as Governor of French Establishments in the
 country.

Chevalier Law was a great observer of men, and also a writer of some
 talent. He has left behind him very interesting memoirs relating the events he
 saw in India and describing the customs and manners of the people of India at
 that time, with special reference to the rulers of the epoch. The late Mr. Hari
 Nath De, of the Imperial Library of Calcutta, having heard of those memoirs
 found out the original manuscript after long researches. He had commenced
 to edit those memoirs in book form when death put an end to his labours.

برق کردار انداختن شروع ساخت - و نغمانچیان شعله خوی چابکدست قوی بازی متقابل فتنه جویان رو آورده آتش کارزار بمعاندین ناهنجار زدند * باقر عالی خان و زین العابدین خان بهادر که سر آمد عمده‌های بارگاه عالمیان پناه بودند بعطای جمه ملبوس خاص ممتاز شده قوی دل فرمودند و به یورش قلعه ارشاد نمودند - حقایق و معارف آگاه شاه معصوم که عارف بالله و در سفر و حضر همراه رکاب جناب عالمیان پناه^۱ حاضر بوده و جوهر دعا با گوهر شجاعت آراسته دارد با رفقای خود درین معرکه لوی عزیمت پیشتر افزاخته و گیرودار رستمانه ساخته پیشتر از مورچال نایب و زیر مورچه قایم ساخت و بقه‌ایت مرتبه بدلوری پرداخت * انثر فرنگیان که دران حرب قدم جرأت پیش نهاده آماده کرده شده بودند، علف تیغ آبدار گشتند و حقه‌های آتشبار که بطرف مرکب نصرت شعار زنند ازین طرف نیز بعضی مردم بکار آمدند - مجاهدان اسلام دست بدامن اقبال شهنشاهی زده باهتمام تمام در پیش بردن مورچال قیام نمودند - و بساختن سلامت کوچها پرداخته در جد و جهد افزودند - مخذلان از راه گردنکشی و سرتابی اکثر فرصت که می یافتند بدست برد گاه گاه پیش قدمی می نمودند - لکن طعمه نهنگ شمشیر جوانان خونخوار شده انهم از خور و بال و پر شکسته بهزار خستگی بعضی جان را سلامت میبردند - و دیگر بار آتش افروز پیکار می گشتند - و بسبب آن حصار سپهر آثار که چون کوه استوار بود جای امن خود می یافتند - و چون کار جنگ با سنگ و گل افتاده بود تگ بر دلبران میکشت - آخر کار زینه‌های بسیار نهنگان دریای کارزار تیار ساخته باراده عروج و صعود تا دیوار بانندی آنحصن حصین رسیده تلاطم در کاخ ناهنجار آن سست اساس می انداختند -

۱ omitted in the MS. پناه

و پیکر دلیران غرقه خون میگردید و آب (۱) چکاچک خنجر تا به گردون میرسید -
 یکرور فرصت و قابو یافته نردبانها بتلاش تمام نزدیک قلعه رسانیده از راه
 کمال قهور و جرأت بجناح استعجال از خندق جسته بیرق نصرت بر برج
 آن قلعه افراشتند - و زین العابدین خان بهادر بهرام جنگ با چندی از
 یکم تازان معارک و غا سبقت از جنگا بوده و پای همت باستقامت محکم
 بسته بالا رفته میخواست که مخدولان را لقمه نهنک شمشیر ساخته و اصل
 جهنم سازد و لوای فتح و فبوزی افرازد و به تنبیه مفسدان و تهرود پیشگان
 کما ینبغی پردازد - چنانچه اکثری را بدار الجوار فرستاد و بسیاری را از
 دلاوری رستمانه آن بهادر بی نظیر سراپا جگر پای ثبات لغزید تا اینکه
 پنجاه منزل کستی پر از مردم و اسباب آنها عبور بآن روی آب نموده عیب
 گریز را هنر شیر انگاشتند - و موسی لاس بهادر نیز کار بجالات فرموده در بیچه
 دروازه غرب رویه شکسته مستعد رفتن اندرون حصار گشت - و برادر کلان
 محمد کامگار خان بهادر و شیو بهت آثار شهامت و شجاعت آشکارا ساخته
 پیش دستی نمودند و جنگ عظیم از مردم غنیم بمیان آمد که کار از دست
 و دست از کار رفت - از شورش فتنه تیغ تیز آثار رسدخیز نمودار گشت -
 و از ضرب بندوق و بان رخنه در کاخ تن و جان افتاد - از کاسه سرها آب سنان
 جانستان از یک نیوزه بالامیکندشت - و از هجوم نیوزه داران صحرا می کارزار
 نیستان وار بنظر می آمد - ازان جنود غنوده بخت چون از خواب غفلت
 بیدار شدند و خبردار گشتند - یکبار بر سپاه نصرت شعار که کمتر از کم داخل
 شده بودند و باقی مستعد و آماده در آمدن استاده بودند همه آنها حمله
 آور گشتند * بعضی اشوار نابکار که با مخالفان ناهنجار نرد یکرنگی
 می باختند - چنین وقت را غنیمت انگاشته از راه کوتاه اندیشی رخ از

Zaimu'l-Ābi-
 dīn Khān,
 M. Law,
 Muhammad
 Kāmgar
 Khān and
 Shew Bhat
 enter the
 fort with a
 small body
 and a severe
 fight takes
 place be-
 tween them
 and the
 garrison.

رزمگاه تافتند و از راه شقاوت منشی توفیق سعادت رفاتت مجاهدان اسلام نیافتند بلکه نردبانها را گذاشتند که بهادران عدو افکن نصب نموده در خرمن تن اعدا برق بلا زند و همچنان پهلو تهی ساختند که نردبانها کشیده پرده روسیاهی سردمی بر روی خود انداختند * ازین حرمت دروازه کومک مسدود شد و معاذین دست یافته رایست جرأت و تهور افراشته و دست از تعلق جان برداشته یکبارگی زور آوردند - درین اثنا اکثر از دلیران کارزار مردانه وار نقد جان نثار ساخته بسعادت شهادت رسیدند - زین العابدین خان بهادر درین معرکه با معدودی پای همت بحصول سرخروئی از خداوند حقیقی و مجازی مستحکم داشته بجنگ بهادرانه و اویزشهای شیرانه مصدر ترددات نمایان گشت - و نام سهراب و افراسیاب را تازه تر ساخت - بد گوهران شقاوت اثر درین حالت خیره سر شده پیشتر قدم جرأت نهادند - آن قوم شوم مانند مور و مایخ هجوم آورده بمقتضای

* بیت *

مورچگان را چو بود اتقان

شیر زبان را بدر آزند پوست

داد نمکرامی دادند - آخر کار خان شهامت نشان از کلبن مردانگی گل زخمی چیده از پا در آمد * اسمعیل بیگ و رضا بیگ را که از ایام طفولیت بل آوان رضاعت تا زمان عنفوان جوانی مانند پسران خود پرورش کرده بود در معرکه هوش ربا و آز مونگه مرد آزما حق نمک ادا ساخته از جان رفتند و بپاس نیکنامی جاودانی بجانفشانی پرداخته بهزار کوشش و دلس آن شیر سراپا دل و جگر را از آن وادی هولناک که بروی خاک افتاده بود برداشته زنده ازان بام پائین آوردند - چون زخمش کاري و فواره خون ازان جاری بود محض از قوت فتوت تا باردری معلی رسید * درین عرصه ارنافع

فرنگی و فرنگی‌های دیگر و دهیج نرایین بادوات جنگی و پلتن‌ها از راه دریچه بیرون دریده نوابر کارزار را زبانه وار نمودند و سرگرم بآتش افروزی توپ و بادلیج و تیر و تفنگ دسته در مقام جنگ آوری بودند - و ازین طرف رستمدلان شیر شکار و جوانان بکار شعله افروز آتش پیکار گشته از توپ خونخوار و ضرب بان و بندوق شور بار آن مدبران تیره روزگار را می سوختند - کار کشش و کوشش دونالا شده بجائی رسید که نوبت بدست و گریبان کشید *

ز کوه کینه سیل آورد سرزیر بصحرا موج زن شد آب شمشیر
سپاهی نیستتر از موج دریا بهم آمیخت چون سیلاب یکجا
بطارم از سنانها ز آب رفته ز سرمد نیرزه بالا آب رفته
زمین و آسمان در گرد شد کم بیکدم فتنه زد چشمک بانجم
شده مجروح دست شیر گیران بقبضه بسته خون شمشیر گیران
دماغ عاقبت آشفته گردید نفس دودی شد و در مغز پیچید

موسی لاس بهادر کار بمردی و مردانگی نموده با غازیان بهرام صولت
رایت استقرار افراشته همچنان با مخالفان تیره انجام کارزار رسانانه نمود که
دم تیغ افتقام از بریدن سرهای آن گروه نافرجام کفدی آغاز نهاد - و بسکه
تیرزه گیر پیغام فنا بگوش جان اعدا فرستاد پیکان از کار افتاد - کمان از
کشاکش شکست و زره پاره پاره چون گریبان مست گشت - بالجمله آن
گروه شقاوت پژوهه ترین مذلت و ادبار دست نیافته شکست خورده باز
داخل قلعه گشتند و دلیران با فتح و نصرت برگشتند * زین العابدین خان
بهادر که زخم کاری برداشته بود و در حضور پر نور مثل او دیگری سردار
ذوی اقتدار و مدبر و شجاع سپهسالار نبود از جراحت جان گزا بدرجه
شهادت رسید * چون گره کشائی مهمات سپاه بناخن تدبیرش بود و در

جزء و کل دست تدبیرش رسائی داشت * گروهی از کوتاه دلان عافیت گزین و بیدلان فرصت طلب قویین هراس گشته پای همت پس کشیده از سعادت موافقت رو تافتند و ازین سانحه هوش ربا رنگ بر رو باختند - هرگاه این احوال بمسامع جلال رسید جهاندار مالک زباب که جناب قدسی مآبش معدن تحمل و وقار و بسان کوه سراسر تمکین و بردبار اند - باستواری ارکان همت بلند مطلقاً بر این امور نامالیم نظر نفرمودند و لغزش و تزلزل در عنصر گرامی آن برگزیده دادار بیهمال راه نیافت و بمقتضای صدق اعتقاد و کمال سداد اعدماک بر فتوحات و تائیدات خدا داد نموده امید شمول امداد الهی را در شداید حالات مد نظر داشته از جا هرفتند و بنابر برهم خوردگی بمواسا و مدارای سپاه فیروزی لوا را نواخته بمضمون کریمه *كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً* کار فرموده بقوت جنود سماوی و تائید ایزدی بقیه عساکر نصرت مآثر را دلدهی داده لوائی توجه پیشتر افراشتند * از صولت جناب قدر قدرت معاندین را پشت قوت شکست و بسوراخهای امائی مانند مار بدسگالان ناهنجار در آمده باز دیگر دیوار قلعه را مامن ساختند - چون صورت یورش بسبب استحکام آن مقام متعذر بود و هر توبی که توپخانه برق نشانه بران حصار محکم اساس میرسید اثری نمی نمود - معهدا سپاه اهل فرنگ دست جرات بمدافعه کشوده از توپ و تفنگ و آلات جنگ و ادوات آتشبازی روی هوا را از ابر دود کبود ساخته مانند بخت خود تیره میساختند - و عرصه نبرد را بپریز سنگ حادثه نموده گرد مذلت و ادبار بر فرق خودها آنچهان می انداختند که مجاهد اسلام را از غلو آن گروه تیره انجام و از ریزش گوله بندوق گام غلبه و استیاد می لغزید و از شراره ریزی برق حقه های باروت گریبان ثبات می درید - و در رکاب دولت انتساب ضرب های توپ کلان چندان حاضر نبودند تا ازان

برق بلا در خان مان قیوة درونان زده خاکساران را بمعرض هلاک اندازند -
 لهذا رای جهان آرای که فی المثل جام گیتی نما است چنان اقتضا
 فرمود که گرد و نواح آن دیران ساختند رسد آذوقه که باعث حیات بدمآلان
 زشت سرشت است بند باید ساخت و بناخت و تاراج همت والا نهمت
 مصروف باید داشت تا ایذمعنی باعث رفاه لشکریان ظفر قریب و مرجب
 پریشانی آن قوم بیدین گشته آنچه مرکوز خاطر انور است بظهور پیوند
 و باسلوب دلخواه بی آویزش و کارش صورت بغداد * چنانچه بست و سیوم
 رمضان مبارک حرکت زیات عالیات بیشتر باین عزم مصمم گشت و بر لب
 دریای پن پن نزل اجال گردید - درین اوقات نصرت سمات مهدی بیگ
 که بکار دانی مشهور بود عنایات خسروانی به نیابت میر سامانی او را
 فواخت و سبحان بیگ را بخدمت کوتوالی ممتاز فرموده بالطاق دستار
 مرتیثی سر بلند فرمودند و سرفراز خان بخدمت بخشی گری طراز آستین
 دولت و کامگاری نهال جوینبار حشمت و بختیاری بادشاهزاده کامگار بخت
 بیدار مرزا محمد اکبر شاه بهادر سرفراز شد * رویت هلال فرخنده فال غره
 شوال کلید درهای بسته مسرت و نشاط و بهجت و انبساط برای روزه داران
 عبودیت خصال آورد و طرب افروز خاطرها آن روز دل افروز گشته باشاره
 ابروی ماه غم دیرین از دلها برد - فردای آن که عید سعید بود شادبانه عظمت
 و اجال بلند آوازه گشته طنطنه اقبال بسامعه افلاکیان رسانید و زمینیان را
 بر زبان بغوای مبارکباد گردانید - شهنشاه دین پناه بر قیل آسمان شکوه با فر
 خسروانی و تائید آسمانی سوار شده مصلاهی عیدگاه را از سایه هما آسا
 رونق و ضیا دادند - بعد ادای نماز خطیب سعادت نصیب را بخلمت
 فاخره نواخته سیم و زر بارباب استحقاق انفاق فرمودند - امرای عظام
 بر آستانه گردون نشان باهت و احتشام حاضر شده آداب تهنیت و مبارکباد

On 25th
 April 1761
 the Emperor
 halts at the
 bank of the
 river Pün-
 pün, and
 after a stay
 of seven
 days pro-
 ceeds further
 up. Mül-
 rām, who
 was sent by
 Miran, op-
 poses the
 advance and
 is killed in
 the fight.

و بملازمان آستانه دولت سپارد * مشار الیه بر طبق فرمان آسمان مطاع با دلاوران جلالت نشان رخش همت را جولان داده بدفع و استیصال آن فرقه بد خصال پرداخت - از طرفین آتش قتال شعله زن گشت - به مرزا حسین خان بهادر و ذوالفقار جنگ سردار و فرنگی برای امداد و اعانت شیواجی مذکور فرمان قضا جویان عز صدور یافت - دلاوران شجاعت نشان و مبارزان نصرت توامان باوری همت کشاده به برکندن مراد فساد آن قوم بد نهاد قدم جرأت پیشتر نهادند و از آویزشهای مردانه داد مردانگی دادند و آن بر گشته بخندان باطل مشیر را بر خاک هلاک انداختند و در اندک زد و گیر بسیاری را دستگیر کرده آوردند و اکثری را علف شمشیر آبدار ساختند - شیواجی مذکور با دلاوران منصور داخل قلعه مسطور شد و کلید فتح و فیروزی بملازمان دولت سپرد - درین آوان نصرت اقتراں بمساع جاه و جلال رسید که خادم حسین خان ناظم پورنیه که عمده‌های فدویان درگاه خلابق پناه است کمر فدویت و جان سپاری بجان رذل باستواری بسته برای آستان بوس کعبه سپهر احترام رون گشته و بافواج گران و لشکر سنگین باین عزیمت برآمده که کار نمایان بادای حق نمک خداوند هر دو جهان از دست بر آید *

کشته شدن دهونسی رام و رسیدن خادم حسین

خان بهادر بحضور فیض گنجپور حضرت

خدایو گیهان

شرح این وقایع فیروزی عنوان چنان خامه حقایق نگار درین روز نامجه

مآثر اقبال می نگارد - که هرگاه میرن ناهنجار با فوج جراز بارادۃ حرب و

Dhanūsīrām
is killed in
the battle.

Khādim
Husain ar-
rives at the
Royal camp.

پیکار آتش افروز ادبار بود هر روز قویب معسکر گردون اثر بمقامله چند گروه
رخت ادبار می افکند و خیمه شقارت و ضلالت آثار بمقامله چند گروه
برپا میساخت - لیکن از هراس برق تیغ خون آشام مبارزان اسلام قدم
جرات پیشتر نمی نهاد - چه در عین جنگ اول آن بد فرجام چند زخم از
بازوی جوانان رستم دل خورده و رنگ رو باخته چند گروه پس پا گشته -
لاکن در آن روز بسبب اینکه پرده ظلمانی شب بر روی خورشید فرو هشت
تدارک آن نیز در معرض خفا ماند و مگر نه آن سیه بخت اقبال را خیر باد

Account of
the battle
between the
Royal army
and Miran,
and the
defeat of the
latter.

گفته بود و از تکاپوش کاری نمی کشود و پیوسته از سر پیغمبر دلبران رکاب
ظفر آیات هراسان و خایف بوده بسر می برد - هرگاه دید که افواج شاهی
که مؤید فتوحات نامتناهی اند از هر چه طرف آماده پیکار و هوشیار و خبر
دارند و با وصف قلت پای همت کوتاه نمی سازند و هرگاه که خادم حسین
خان سعادت اندوز آستانه بوس گردید و بجمعیت شایسته بشمول
معسکر اقبال رسید کار آن برگشته بخت بمذلت و ادبار خواهد انجامید
لهذا دشمنی رام بد فرجام و فتح سینه تیره انجام را با فوج جرار هراول
اشکر ادبار ساخته خود بازاده پیکار خادم حسین خان که سردار سپهدار بود
روان شد - و چند فرنگی را رام براین مقهور برای مصلحت مصلحت
و دعوت بر طریق غوایت بموافقت خود و رو کردایی از خدمت درگاه
سلاطین پناه بسختن مدارا و مواسا پیش خان مسطور نیز فرستاد و آن
فدویت سرشت فرنگیان را بمکافات رسانید و گفتگوی عرض امیران دغل را
نشنیده رو ازان بر تافت و بمقتضای رای رزین و از عقل دوربین افسون
دغا پیشگان را تأثیری در دل خود نه بخشید و بجوهر شهاست کمر همت
بمدافعت اعدای بد طینت از راه عبودیت بدل و جان بست - و با بسالت
مذنبان رستم توان و بهادران جنگ آوزان سمند مردانگی و فتوت بمیدان رزم

تاخت - ازان طرف مخالفان نیز یورش نموده مصدر نبرد و آویزش گشتند -
 خان مذکور بمیامن همت عقیدت پیوند حمله آور گشته بازوی خصم افکنی
 کسود و علی الاتصال بجالایی از برق افروزی توپخانه آتش نشانه باران
 آتشی بر فرق معاندین باریدن آغاز نهاد و دشمنان تیره درون را فرصت
 دیده کسودن نمیداد - چنانچه از چار سوی مورچال باورزش آتش قتل
 گرم گشته برق اجل در خرمن جان اعدا میزد و از جان و تن دشمنان را
 سوخت - بارش خدنگ و ریزش کوله تغذگ مانند قطرات که از ابر بهار
 ویزد گردید - مبارزان ظفر نشان جرات و اقدام بر دلیری و دلوری نموده
 گوی سبقت ازان جنگاه ربودند - دهونسی رام از ضرب شمشیر نبرد آزمایان
 بجهنم شرافت و بسیاری دران معرکه نقد جان در باختند ، آخورکار فدویان
 عقیدت شعار علم غلبه در میدان و غا افراشتند و معاندان سزای اعمال خود
 یافتند - چون فوج آن بدکیشان شکست خورد و بازوی همت میرن مقهور
 و رام نواین سست گشت * خادم حسین خان بهادر با غاریان نصرت
 فشان و بهادران فیروزی عنوان مصدر تردادات بی پایان شده مرکب فتوت
 بجولان آورده بر سر غنوده بختان حمله آور گشت و فرصت وقت مخدولان
 را نداده بصدقات متواتر توپ رعد نهیب نغمه جان خراش بگوش دشمنان
 رسانید آن گروه خذلان پزوه نیز پای مقابله استوار داشته مستعد جنگ
 و کارزار شدند و بقدر طاقت میکوشیدند - های هوی دلیران در عرصه میدان
 پیچید و صدای زد و گیر آنچنان بلند گردید که شیر سوار گردون بر خود
 لرزید - تیغ خارا شکاف در معرکه مصاف مانند برق از ابر غلاف بر آمد -
 و از سرو سیئه اعدا گذشته تا بناف چاک ساخت - غرض که زد و خورد
 عجیب در نظر آمد که خفتگان عرصه خاک از شور این محشر تازه سر بالا
 برداشتند - بالجمله بعد آویزش بسیار و پیکار بیشمار نسیم فتح و فیروزی

بر شقۀ رایت موکب ایپان ستان و زبدۀ نقش مراد بحسب مدعا نشست و اولیای دولت خداداد و جمیع عباد را این نصرت نمایان مژده امن و امان آورد ، رام نراین مقهور و میرون مخدول هراسان و پریشان رو گردان شده از معرکه هوش ربا سلامت جسسه عذبان به وادی ادبار تافتند و اموال و امتعه و اسباب و اذیال بتاراج غازیان لشکر دادند ، رام نراین بار دیگر داخل قلعه گردید و قلعه را از ادوات حرب و جنگی آراسته محصور گشت و در تهیه اسباب نکبت و وبال بمقتضای زامی تباہ پرداخت و از بیخردی و زیاده سری کارهائی که نه در اندازه قدرتش بودند می ساخت - و بقدر دو هزار کس از فرنگی به آلات جنگی در باغ جعفر علی خان مستحکم نموده در تردد بیخ گدنی خود افتاد و درخت بغی و فساد در شوره زار طیفنت شیطننت منشی می نشاند و در افکار روز از کار میماند - از آنجا که همت والا نهمت شاهنشاهی مصروف قلعه کشائی بود بطریق چهارنی نزول اجلال فرمودند - افواج بحر امواج هر چهار طرف آماده و استاده میماندند و طریق بند نمودن رسد غلات می نمودند - بعضی بدمالان از راه حرص و هوا چشم بدنمای دنی درخته غلات بمخالفتان می رسانیدند و در بهای آن قیمت فراوان گرفته ذخیره بدنامی ابدی از نمکحرامی می اندوختند - لهذا بقالان آن ناحیه را بنابر چشم نمائی بعضی را اسیر و بعضی را بر خر سوار کرده تشهیر بموجب حکم والا نمودند - نا کونه اندیشان از خواب غفلت بیدار گشته عبرت گیرند و آینده چنین خیانت بار دیگر بعمل نیارند - اجناس محموله بضبطی مردمان لشکر و بحیطۀ ضبط و نصرت اولیای دولت در آمد ، بست و سیوم ذی قعدة بر لب دریای سوهن نصر الله خان ایلچی شاه درانی که از عمده های دولت عظمی شاهی است چپه سامی آستان سپهر نشان گشته کلاه مع جیغه مرصع معه نامه

خلت شمامه که مبنی بر قواعد مودت و ولا و صداقت و اتحاد و تجدید
 قوانین مواخات و داد بود بحضور فیض گنجور معه تحایف و هدایای
 مرسله شاه درانی گذرانید و یک سر اسب عربی نژاد با زین طلا که سبکرو
 تر از باد صبا بود بنظر همایون در آورد - از مواهب سلطانی که شایسته
 حال او بود سر بلند و سرفراز گردید و بفوازش و الطاف لبریز احسان خسرو
 جهان گشت *

Miran arrives
 at the Royal
 Court with
 presents.

بوق افتادن بر میون بی سرو پا و بر باد رفتن
 خار و خس هستیش ازین دار فنا
 بحکم آیزد توانا *

چون حکمت ربانی همواره باعتمالی اعلام این سلطنت ابدی الاتصال
 مصروف است هر بیجوهی که باعتماد اسباب دولت و حشمت از
 بی سعادتانی راه خلاف پیدماید و جادو عبودیت گم کرده بسرکشی گراید
 منقلم حقیقی چنان بپاداش اعمال نکوهیده او گرفتار سازد که نام و نشان
 او را از صفحه روزگار محو سازد و بانواع انواع خرابیها کارش چنان تمام
 شود که بر جریده زمانه ثبت شده عبرت افزای دیده روزگار گردد - فَأَعْتَبُوا
 يَا أُولِي الْأَبْصَارِ *

Miran killed
 by light-
 ning on 24th
 May, 1761.

هران کهنر که با مهتر ستیزد
 چنان افتد که هرگز بر نخیزد
 مصداق اینمقال بیان احوال کثیرالاضلال میرن بدمآل است که هرگاه آن گمراه
 حق خداوند حقیقی و مجازی نشناخته پاسدار می آنرا بر طاق نسیان گذاشت
 و هنگامه آرائی بمقتضای بد طیفنی ورزیده بغی و طغیان پیش گرفت

ناگاه دنفه گرفتار عذاب کردگار همدربن دار ناپایدار کردید و بجزای زشتی اعمال استیصال بنیاد هستی خود و نیز بیخ برکفی نهال دولت نمود - چنانچه درین آوان میمنت اقتراں بعوض بندگان اسناده‌های سرپر خلافت مصیوربانی هرکاره‌ها رسید که بست و ششم ماه مذکور میون مقهور که از کج اندیشی سرش از نیش پشه نمرودی و بد اندیشی این دولت خداداد دیر بنیاد می خارید - آتش قهر الهی سوخت و صاعقه غضب ربانی خس وجود آن نابود را بباد فنا داد و کیفیت این سانحه چنین است که آن غنوده بخت بخواب غفلت بر بستر غلطیده بود که دفعه باران باریدن شروع شد و رعد بفرش آمد که در همان اثناء برق آتشی دم در خرمن هستی او افتاد و او را بدار البوار فرستاد *

برضامیر ارباب فطرت و بالغ نظران اصحاب خبیرت که مطالعه کهن نامها نموده و اخبار و آثار ملوک و سلاطین گذشته از کتب سیر و تاریخ صاحب افسران دیده^۱ پوشیده نباشد که کم کسی را از خوانین سابقه و بادشاهان سالغه چنین حسن اتفاق افتاده و دولت و بخت خدا داد روداده و قانیدات سماری و نوازش الهی بر سرش دست نهاده که چنین معاند نمی شوکت که کلاه نخوت و جاله از فرط غرور بر فرق خورشید و ماه می شکست و از نهایت اقتدار و کمال استکیار و غرور و پندار کسی را بخاطر نمی آورد بی سعی و کوشش بخاک مذلت و ادبار افتاد و اسباب دولت پر نکبتش در طرفه العین بر باد رفت و نام و نشان از صفحه زمانه بکزلک فنا حک گشته آتش غضب پروردگار در متاع بختش چنان زدند که اثری از خاک او نماند * بار خدایا این مورد

^۱ omitted in the MS.

الطاف نامتناهی را که دست پرورد اعطاف تست علی الدوام در میدان
 خصم افکندی و عدو سوزی بنائیدادت فتح و فیروزی کامیاب نشأتین و در
 جهان نکه دار و از فتوحات غیبی و عنایات لا ریبی کامروای جهان و جهانین
 داشته باعلی مدارج و اقصا معارج شهریار و فرمان روائی رسان *
 دیده و ران هوشمند از وقوع این سانحه عبرت گزینند و بدولت خواهی این
 پرورده عنایت الهی بجان و دل کوشند - که هر تبه رای بدسگال که بدخواه
 این دولت ابد اشتغال خواهد بود روی بهبود و سود نخواهد دید و دم
 همسری و برابری از نابخردی شخصی که خواهد زد از لگدکوب زمانه
 خود بخود پامال خواهد گشت - بحول و قوه الهی توسن نقد خرام فلک رام
 و جهان بکام این سلطنت ابدی درام خواهد گردید و آفتی از نقد باد
 خزان از فضل ایوب سبحان باین بهارستان سلطنت و خلافت نخواهد رسید -
 و مخالفان مذکور و دشمنان مقهور از عنایت رب معبود خواهند گشت
 آمین آمین آمین *

چون جعفر علی خان پدر میرن ناهنجار این ماجرا گوش کرد
 طایر عقل و هوش او پرید و سوای گریز مصلحت ندید - خواست
 که از مال و منال و احوال و ائصال کفاره نموده فکر خود نماید * سرداران انگریز
 براراد ناصوابش آگهی یافته و سپاه همراهش ازان نخل بی ثمر آثار روز
 بهی ندیده رو تافتند و از ناصیه اقبال آن برگشته اقبال صورت و معنی
 اختلال دیده رقم بیدولتی خوانده دریافتند که بوی گل خیز^۱ از اوضاعش
 بدماغ نمیرسد - چنانچه جز و کل اساسه میرن در وجه نوکری خود بحیطة
 تصرف آورده نگهداشته و صلا در دادند که این همه اجناس و نقود مال

The soldiers
 under Ja'far
 'Ali Khān
 rebel on
 hearing the
 news of the
 death of
 Miran.

بوی گل خیزی^۱

بادشاهی است بویاد نبرد ، از وقوع این ساحه خللی عظیم در شوکت
 جعفر علی خان راه یافت - بل رضیع و شریف از آثار ادبار آفتاب سر کوه
 آنرا شمرده دانستند که کارش تمام میشود - و ادبارش نزدیک رسیده حال
 پرخلاش اشتها یافت - عفت و بی کیفیت در هم خوردگی او رقمزده
 کلک گهر سلک خواهد شد -

Presentation
 of nazars by
 the chiefs to
 the Emperor
 on the occa-
 sion of 'Īd-i-
 Azhā.

درین ایام خجسته انجام مقدمه عید الضحی بهزاران میمنت
 و تهنیت سرور افزای دلها گشته - شهمناسه دین پرور دین پناه
 مطابق قوانین معموله ایوان گردون اساس عیدگاه را از قدوم برکت
 و میمنت لزوم نور آگین فرموده ادای آداب صلوات واجب نموده
 خطیب دولت نصیب را بخلمت فاخره و نقد نواخته بذل و انفاق بفقرا
 و مساکین و اهل استحقاق فرمودند و رسم توبانی بجا آوردند - بغدادگان
 عقیدت پرور و عمده های حضور انور نذر و نیاز بقدر تفاوت مراتب گذرانیده
 سر انداختار باوج سپهر افراختند - کهاندی راز مرهته و جگجیون پنذت
 بملازمت اقدس کامیاب گشته اجناس نفیسه از پارچه کمخاب زرباف
 و یک زنجیر فیل کوه پیکر و جواهر قیمتی از طرف راجه شیرویه
 برسرم پیوستکش گذرانیده درجه پدیوانی یافت + و راجه پهلوان سنگه
 پوشاک سفیدینه از قسم شبم و درزیه دکن به پیشگاه خلافت و جهانبانی
 نذر آورده منظور انظار اجابت گردید - غره محرم الحرام رایات ابهت
 و احتشام ازان مقام متحرک گشته موضع سمیرنگر مخیم سرادقات عز و

The nobles
 congratulate
 the Emperor
 on the occa-
 sion of the
 nomination
 of his Heir-
 apparent.
 The account
 of affairs that
 took place at
 this time.

اقبال گشت - عرضداشت شجاع الدوله بهادر و احمد خان عالیچنگ
 و امیر الامرا نجیب الدوله بهادر مشتمل بر تهنیت و مبارکباد یعنی بقدر
 ولیعهدی مهین پور خلافت مهر سپهر سلطنت جمشید مرتبت دارا دبدبه

سکندر کوکبه بادشاهزاده والا نژاد محمد جوان بخت بهادر طال الله عمره
 و ضاعف حشمته از نظر قدسی مظهر گذشت *

تفصیل این مضمون بشارت مشحون قلم ندرت رقم به گوناگون
 مسرت در انسلاک بیان میکشد که بهاؤ و بسواس راو که این هر دو سردار
 عمدتاً قوم مرهته بودند - تمام فوج دکهنیان همراه آن ضلالت کیشان
 باراده قتال و جدال و بعزم ناصواب برای گرفتن انتقام افواج هزیمت
 خورده پنجاب روان گشته - و بالاجی راو که رئیس کلان این شیاطین
 و سرگروه این کانرین ملاحین است آن هر دو را که ~~بهم~~ زقوم بغی
 و طغیان اند با فوج گران بلکه بیکران روان ساخته و برای محاربه لشکر
 اسلام همت فساد انگیز گماشته و قریب دوسه لگ سوار چوار
 و مردان کارزار و توپخانه برق کردار و سامان بسیار که از حد شمار فراتر
 و از اندازه قیاس فزون تر بود آن ملعون مهیا نموده پیشتر فرستاده و خود
 فیض آمادگی بر آمدن از مقر آن خود نابکار بود * هرگاه بهاو و بسواس راو که
 با بالاجی راو فتنه انگیز این هر دو باطل ستیز قرابت قریبه داشته بدیار
 شاهجهان آباد حفظ الله تعالی عن الجور و الفساد رخت ادبار کشیدند -
 و شاه جم جاه بسبب طغیانی دریا عبور با سپاه منصور نتوانست فرمود -
 و آن طرف جیجیون^۱ خرگاه سپهر پناه برپا بود و امیر الامرا نجیب الدوله
 بهادر در رکاب شاهی سعادت حضور داشت - و بمحافظت قلعه شهر پناه
 نواب معتمد الدوله یعقوب علیخان بهادر که با اشرف الوزرا شاه ولیخان
 و خان موصوف فیما بین سلسله قرابت منوط و مربوط بود مامور گشت -
 و نواب شجاع الدوله بهادر و حافظ رحمت خان بهادر و درند یگان بهادر

Balaji Rāw
 sends a very
 large army
 under the
 commands of
 Bhāw and
 Biswās Rāw,
 two great
 Marhatta
 generals, to
 fight against
 the Emperor.

^۱ جیجیون a mistake for جون a river near Delhi,

و دیگر سران و سرکرده‌های افغانه باتباع حکم گیتی مطاع در رکاب شهنشاه
 جمجاه نیز حاضر بودند . و خيام فیروزي اعلام دران ایام بذابرتنبیه بعضی
 مفسدین^۱ در کول و جاليسر برپا بود * و این فوج دکهنیان بیخبر از
 راه دیگر یعنی از راه ملک متعلقه سورجمل جات که آن مقهور لعین
 نیز باین قوم بسبب موافقت دین متفق بود^۲ - و غازی الدین خان که سلسله
 جنیان مواد نساد از راه عفاک بود باینها رشته اتحاد نیز محکم داشت -
 وقت رسیدن این افواج ملحق گشته ضمیمه بغی و طغیان گشت
 و سورجمل جات مذکور را تحریر و ترغیب نموده روگردان از اطاعت
 بادشاهی نمود * و از آنجا که باطن آن قیره بخت از شورش و نساد
 انحراف از اطاعت خمیر یافته بود وزیر^۳ بسخندان ابله فریب و کلمات مکر
 و ریب از راه راست برگردانید و با گروه کافرین آن بیدین روان شد -
 و کوچهای متواتر گرد نواح دهلی رسیده به معتمد الدوله بهادر طرح
 پیشش افکندند * بهادر سطور چون آن مقدر نداشت که عهده برا
 از آن مور و مانع تواند شد - در قلعه مبارک محصور گشت - و بنگهبانی
 و انسداد ناکجات که اندرون قلعه بودند هر قدر که جمعیت موجود
 داشت به پرداخت - که یکایک از قوم شوم آن لاعین بغارت و تاراج شهر
 دست دراز کردند - و در خانه‌های مردم باشند؛ شهر در آمده از مال
 و اسباب هرچه یافتند دست برد نمودند - و این گروه غارتگران را پنداره‌ها
 نام کرده اند که نوکری آنها محض بغارت‌گری است و وجه ماهیانه مقرر
 ندارند * بعد دست برد و غارت شهر و شهریان عقب قلعه مبارک از سمت

Some of the
 Chiefs join
 the Maharat-
 tas and at-
 tack the city
 fort which
 was under the
 command of
 Mu'tamidu'd
 Dawla.

^۱ A mistake for مفسدین.

^۲ The verb گزشت is omitted in the MS.

^۳ omitted in the MS.

دریا این همه شیاطین بدان طرف هجوم آورده کمندها بر دیوار قلعه انداخته قریب دو سه صد کس از طرف برج اسد در قلعه آسمان رفعت در آمدند - و شروع بغارت و تاراج سکنه قلعه نمودند - و شورشی عظیم برپا کردند * بعد آگهی یافتن برین ماجرا معتمد الدوله بهادر برق اندازان و همراهیان خود را برای تنبیه آن خیره‌ها فرستاد - و بانددک زد و گیر اسپر کرد - و انذری را تلخی زهر مرگ چشاندید - و آنهائیکه پائین قلعه بودند این حالت دیده و شنیده ماند باد گریختند - و معتمد الدوله بهادر از وقوع این ماجرا بند و بست قلعه بوجه احسن بعمل آورد - و لوازم هشیاربی و خبدراری چنانچه بایست نمود - درین اثنا بهار بیدین بمعتمد الدوله بهادر طرح آشتی انگذد - و بمدارا و مواسا پدش آمده بند و بست خود در قلعه مبارک درخواست نمود * از آنجا که بهادر مذکور قات جمعیت داشت و عهده برای خود از محصور شدن در قلعه بسبب عدم آذوقه و هم کمی آن که کفایت مدت دراز نمی توانست کرد و هم بییقین این معنی که از طغیان آب دریا کومک از قشون شاهي غیر ممکن است - با این همه اندیشه‌ها رضامند صلح شد - و شرایط بر آمدن خود معه اسباب خود و مردم همراهي بمیان آورد - همه شرایط آن کفار فجار قبول کردند - چنانچه با رفیقان و اساسه خود از قلعه بیرون آمده از راه دریا بر کشتیها سوار شده روانه بجانب لشکر و قشون شاهي گردید - و غنیم لئیم بر قلعه دست یافت - و مردم خود را بکثرت داخل نمود *

Mu'tamidu'd
Dawla sur-
renders, and
leaves the
fort in hands
of the ene-
mies.

شاه جهان نامی که پیشتر مجملی از احوالش رقمزده کلک حقایق گشته که وزیر بدفرجام بعد شهادت خلیفه چند ایام بتهمت نام بادشاهی بر سر حکومت نشانیده بود - حالانکه لیاقت امر خلافت در اصل جیلت و فطرت خود نداشت و این خلعت

The Wazir
installs Shāh
Jāhān an im-
postor to the
throne.

برقامتش نازیبدا می نمود - مرهنتها احوال او را دیده در فکر عزل او افتادند - و بر کوفه اندیشی و تبه رایی وزیر کمره آگاه گشته از خواب غفلت چشم عبرت بین کشادند - و بمناقت سورجمل مفصل مطلع شده بر دغا و دغل او اطلاع یافتند - بنابر آن تدبیر مفید نمودن وزیر سراپا تقصیر و اسیر نمودن سورجمل فتنه گر مصلحت اندیشیدند * چون این معنی بر آنها واضح و مکشوف گشت - غیر گریز سورجمل فتنه انگیز و وزیر باطل ستیز چاره دیدند - آن هر دو باطل شعار آواره دشت ادبار شده شبها شب در حصن متین خود آن لعین و وزیر ادبار قرین داخل شدند - چون سرخیل نگره بیدین مواد نخوت و استکبار دران قاعه مهیا داشت - و دست تصرف بغلبه بآن حصار از جمله محکالات می انکاشت - سامان جنگی بران قلعه چیده استحکام آن حصار ذریعه امن و امان و وسیله حفاظت مال و جان دانست - و مطمئن خاطر شده عذر تقصیر از مرهنتها نه بدتر از گناه بود خواست - چون بهاؤ باطل آهنگ اراده جنگ با شاه داشت - و کاوش و پیچش با او بالفعل صلاح حال نمی انکاشت اغماص و اعراض ازین گفتگوها نموده باستماله و مدارا و رفق و مواسا پرداخت * هرگاه این خس و خار از آستاده دولت پایدار پاک شدند - سیف الدوله سیف الدین محمد خان بهادر که داعیه احوالش بغاؤ فدویت این سلطنت ابد مدت آراسنه و پیشانی ارادت بگلکونه بندگی ملازمان حضرت قدر قدرت نورانی دارد - رتاج محمد خان خواص که دیرین بنده های بادشاهی و تربیت یافته محفل فردوس آرامگاه است - چنین وقت را که از قایدات الهی بدست آمده غنیمت دانسته در حق شناسی بر روی بهاؤ باز ساخته راهنمای شاه راه مستقیم شدند - و در باب نشانیدن بر کرسی ولیعهدی مهین پور خلافت گوهر محیط سلطنت مرزا جوان بخت بهادر سعی

و تلاش نمودند - و بطمع انعام چند لک روپیه از عمیق خلالت و بنوید
شعول انواع مراحم و احسان و اقسام عواطف و الطاف بی پایان حضرت
خدیدو جهان در جلدبری چنین خدمت نمایان امید وار و مستمال ساختند -
و آن وحشی خلقت را از رادی ضلالت بر آورده بدام آوردند * از نیروی
اقبال بی زوال خدیو گیتی ستان و از مددگاری طالع والی خسرو گیهان
نقش مراد موافق آرزوی هواخواهان دولت ابد بنیاد مربع نشست -
و شاهد مدعا از پرده خفا جلوه گر گشت - و بقوعی که در تصور دور بینان
نمی گذجید و بمیزان عقل هوشمندان نمی سنجدید بظهور پیوست - و قفل
مقصود از کلید توفیق رب المعبود گشایش پذیرفت * بعد قرار یافتن این
Installation of Mirzā Jahāndār Shāh. Rulers and Chiefs of the Deccan pay homage to the Prince.
امر عظیم بهاری غنیم شاه جهان را کسان خود فرستاده از مقامی که برآمده
بود بهمانجا باز داخل سلاطین نمود^۱ - و گوهر درج عظمت و بختیاری
و ماه برج رفعت و کامگاری بادشاهزاده مرزا جهاندار شاه بهادر را بمسند
ابهت و حشمت و چار بالش دولت و حکومت متمکن ساخت - و پرده^۲
آرای هودج عظمت و نور افزای شپسندان حشمت مریم مرتبت بلقیس
سیرت نواب زینت محل که بشرافت ذات از دردمان سیدت و خاندان
نجات اند - و بخدمت خدیو زمان بشفقت مادری حقوق خدمتها از
ایام طفولیت بیشتر دارند - و نیز تا این زمان مصروف بجان و دل اند -
آن تقدس نقاب را داخل محل اقبال ساختند - جهان و جهانیان ازین
نوید قویں شادمانی گشت - و بافضل ایزد متعال امر عظیم انتظام مملکت
سر انجام پذیرفت - شاهد ملک و ملت بزم افروز دولت شد - و معشوق
مقصود از گلبن ایام گل امید چیده در آغوش خورشید پر کرد - سر رشته
زمام ایام بقبضه اقتدار این سلطنت ابدی دوام در آمد - و کوکب رخشان

^۱ Error in the text.

جاء و جلال و آفتاب عالم‌آب سعادت و کمال از افق مکننت و اقبال ساطع گشت - و اختر نکبت و وبال از حضيض بر آمده باوج دولت و اجلال لامع گردید - نخل برومند آرزومندان در سرابستان خمی بار نشاط و بیغمی آورد - و گل مراد عقیدت‌مندان بکستان انبساط گل گل شگفت - بالجمله بساعت سعید صحن دیوان خاص را آذین بسته نومان رفت که هرکه حاضر الوقت باشد بشرف ملازمت نوباره ریاض خلافت و مهر سپهر عزت و عظمت و لایعهد بهادر مشرف گردد - چنانچه هر کسی که از خاندان زدان بارگاه سپهر جلال حاضر بودند بملازمت کامیاب گشته ذخیره اندوز سعادت شدند - و سران و سرداران دکن بشرف زمین بوس کعبه آستان مرشدزاده آفاق جبین عبودیت بر افراخته بعطیات خلاق فاخره قامت مباحثات بلند ساختند و غریب کوس شادی به پیشطاق نیلی رواق پیچید - و طنطنه عشرت و مبارکبادی به سپهر برین رسید - و از رفعت و احسان مرزعه امید دکنیان سیراب گشت - روز مذکور هفت دست خاقت با جواهر زواهر و جیغ‌های مکمل بسرداران عمده معه نار و شنکر و غیرهم عنایت شد - و دو صد دوشانه دیگر همراهیان رودار آنها کامیاب مواهب و مورد و راحم گشتند * سرداران بعد یافتن خلاق از حضور مرشدزاده آفاق بمساکن خودها رفتند - و بهادر را از عواطف خسروانی نواختند - و از نوید دست حمایت خانانی شادگام نمودند -

Bhāw is
bestowed
with Royal
favours.

پس از چند روز که لشکرش از رفع کوفت قطع منازل آسوده گشت - باده نخوت در ایام دماغش جوش زد - و نشه غرور و پندار آن لایعقل جاهل را از جا برد * هر چند تاج محمد خان خواص که گرم و سرد زمانه را دیده و شور و شیرین روزگار چشیده بود راهمونی بمصالحت کرد * و از جنگ و پیکار بانواج شاهی که آثار رعب الهی اند ممانعت نمود

سود نکند + ستف دیوان خاص که از سیم بنا کرده اعلی حضرت حضرت
 شاه جهان نور الله مرقدہ بود چشم طمع دوخت - و بسماجت و منت
 در جلدی خدمت آن غنیم دست تصرف بر آورده ذخیره بدنامی ابدی
 آن تیره انجام اندوخت - و مال کورها به بیست و دو لک روپیه فروخت +
 با صفیکه شاه نصرت سپاه راه دور و دراز پیموده و سپاه و لشکریانش از
 رفح تفکدستی نیاسوده بودند - لیکن بمقتضای همت بادشاهانه و سیرچشمی
 ملوکانه ازین سلوک در گذشته چشم قصد و اعتقاد بر مال دنیا نه افکند -
 و بنمای اسطین دولت سلاطین نامدار و خواقین عالی مقدار از بیخ و بن
 بر نکند * لکن این مدبر عذر پرور بحیلہهای چند در چند کار خود ساخت -
 و فی الحقیقت بنمای قصر دولت خود را بر باد داده خود را در ورطه
 هلاک انداخت * آن ضلالت پڑوه بعد فرائع ازین کار بآراستگی افواج
 پرداخت - و با سپاه گران و لشکر بی پایان که از مور و ملخ فراوان تر بود
 بطرف پادی پت در عرصه یک و نیم ماهه از رز داخل شدن دار الخلاء
 شاه جهان آباد روان شد - و عز و جزم آن گمره دین و دنیا را برین داشت
 که تا لاهور توسن عزیمت نازد - و از غارت و تاراج آن ممالک وسیعه را که
 بالفعل در قلمرو شاهی شمرده میشد خراب کند و بر باد دهد + چنانچه
 صمد خان بهادر که بحراست قلعه سپهرد سر باند از حضور شاه بود -
 و بددوست آن ضلع از جانب شاه بعهده اش تفویض یافته سد راه
 فوج بی سرو پایش قریب گنجپوره گشت و باهم جنگ عظیم پیوست *
 بعد زد و خورد بسیار و حرب و پیکار لشکر دکھیان روی بغلبه آورد و اکثری
 درافیان سر بحیب عدم در کشیدند - و بسیاری ازان معوکه جانستان خسته
 و نیم جان بدر رفتند - صمد خان از کثرت اعدا و قلت جمعیت خویش
 ناندیشیده بازوی شجاعت بگوشتهای مردانه بدفعیه آنها بر کشاد - و آخر
 Marhattas.

Bhāw with
 his large
 army
 proceeds to
 Panipat, and
 is opposed
 in the way
 by Samad
 Khān.

Samad Khān
 is killed in
 the battle.
 The Emperor
 sends a large
 army under
 Najibu'd
 Dawla with
 other distin-
 guished Sar-
 dars to fight
 Marhattas.

نقد جان داد * چون این اخبار سامعه افروز شاه جمشید دستگه گردید -
 عثان همت از جانب کول نافت - و اموریکه پیش نهاد از نزل آنجا
 بود موقوف گذاشت - و بسوخت تمامتر قطره زن بطرف لشکر بدسگال
 گشت - و امیر الامرا نعیب الدوله بهادر را باسران و سپهه‌آزان افغانه
 مثل احمد خان بهادر عالی جنگ و حافظ الملک و درندیکهان
 بهادر هراول لشکر فیروزی نموده و وزیر الممالک شجاع الدوله بهادر را
 بکومک این فوج ظفر موج تعیین فرمودند * و بسبب موسم برشکال آب
 دریا طغیانی آن چنان داشت که پل بستن دشوار بود - و عبور افواج پایاب
 متصور نمیشد - و تا انقضای آن موسم سعی و تردد محال بنظر می آمد *
 درین اثنا گویند بگذشت که سردار عمده آن قوم بود - و بلده آناره در کوره
 مع حدود دیگر باو تعلق داشت - با سپاه گران و سامان فراوان برای امداد
 و اعانت دکهنیان ازان مکان روان شده با خزینه و رسد رخت ادبار بجای
 قرار دکهنیان بدکردار می کشید * هرگاه این اخبار به سامع جاه و جلال رسید -
 شاه جمجاه قشون دلاور باسران نامور چپاولی و یلغار برای تاخت و تاراج
 بر سر غنیم لغیم مذکور متعین فرمودند * مبارزان اسلام و دلیران خون آشام
 شبشب مانند تیر اجل بر سر آن قوم بی خبر قبل از طلوع آفتاب جهانتاب
 رسیده نفیر قتل و غارت بلند آوازه گردانیدند - و دست بشمشیر برده مانند
 خیار ترسرها بریدند و بسته بسته ^۱ زنداخنند * گویند غنوده بخت چون
 از خواب غفلت دیده عبرت بین بر کشاک بازار موت را گرم دید - هولناک
 برخاسته در فکر چاره خود افتاد - و با لشکر نکبت اثر خود خواست که
 ازین رستخیز فتنه انگیز بگریز جان را سلامت برد - لیکن از یمین اقبال
 عدو مال آن صید بدام آورده در اندک زد و گیر مبتلای بکفر فنا گشت - و از

پشته پشته A mistake for

فوج او دوسه هزار کس حجاب وار سر بجیب فذا فرو بردند * غازیان نصرت مند و دلیران ظفر پیوند بقتض و فیروزی مال و اموال و احوال و انتقال غنیمت آورده مراجعت باردوی شاهي نمودند * بعد انقراض ازین مهم انعطاف عذرا اقبال برای تذبیه بهار بدمال انسب متصور گشت و قشون فیروزی از تأکیدات سماری باسانی تمام که در حوصله توقع نمیکنید عبور آن روی آب نمود * را و ملهار که سردار آزموده کار بود از راه مصلحت اندیشی به بهار مشرفه جنگ گریز که عادت قدیم دکنیان است داده گشت - که عهده برانی از افواج قاهره بادشاهی که از ولایت کمر کین بسته بهندوستان رستم دلی تازه نموده اند خارج از عقل می نماید - و اطوار دیرین خود گذاشتن آخر کار بغدادت خواهد کشید - و بعد ازین کف فسوس مالیدن فایده نخواهد بخشید * لیکن آن خود سر ضلالت کیش گفته او را در حساب نیارود و بغرور و نور فوج و اسباب حرب از توپخانه بی شمار بمقالات هوش افزا گوش نمی گذاشت و از ملهار راو بسبب مواعظ و گفتگوی صلاح انگیز او روی درهم کشید و بمعرض عتاب آمده خطاب کرده آن بدکردار را جواب داد -

Malhār Rāw
with a large
army intren-
ches himself
at Pānpat.

* بیت *

که در من چه نرم آهنی دیده * که پولاد او را پسندیده
اینقدر لشکر گران و جیشی بیکران که اعظم افواج بی پایان دکن در
هندوستان و سران و سپه داران فراهم اند و سرداران عمدت جلاوت نشان آن قلمرو
و نامداران با ساز و سامان و فیلان کوه شکوه فلک توان و سایر اسباب گیرودار
و ادوات رزم و پیکار مجتمع اند چه گنجایش دارد که افواج شاهي غالب
دست شوند و چه نام و نشان در ایران و توران خواهد ماند که بحرب خدع
جنگ نمایم و از مقابله و مقاتله رو برتابم * اگر فتح می یابم عفوان ظفر نامهای
باستانی از فتوحات آسمانی خواهد گشت - و از سرزمین کابل تا ایران کوس

لمن الملکي خواهم نواخت - واگر سر باختم نام نامي از اوان ایام حکمراني
 و کامراني تا قيام قيامت در جهان فاني خواهد ماند - این مقالات از آئين
 سپاهکري و سرداري سروري دور و بعيد از عقل و شعور است - بلکه آبرو
 و ناموس دکن بر خاک مذات ريختن است - وبالجملة آن ناقص عيار
 بفروزي مواد دنيای بی اعتبار و ازدياد اسباب حرب و پیکار و خزینة
 وافر و بیشمار مست باد؛ غرور و پندار خود بود بدافش و آگهي کار نفرمود
 و حرف مصلحت آمیز کسی نشنود - بذابران بصواب انديشي عقل تبه کار
 خود قریب پانې پت سنگریست و لشکر گران دکھيدان بوزينه خو و گار رویان
 گراز نیرو دران سنگر فرود نمود - و به آلات و ادوات توپخانه مستحکم ساخته
 ایمن نشست - و هر روز از جنگ تیر و تفنگ و توپ اندازي بکمال جانبازي
 هنگامه آرا میگشت - و از قشون شاهي نیز مردان نامي و دلیران رزم آزمای
 پای جلالت فشرده دست جرأت مي آزمودند و بازوی پهلواني میکشودند -
 و غازیان اسلام و بهادران هونر انتقام تیغ از نیام دلوزي کشیده آن هذدوان
 بدفرجام را زده زده تا بسنگر میروسانیدند - و از چار سو کار جنگ بر آنها تنگ
 ساخته بحمله های شیرانه و چپقلشهای مردانه رایست اقتدار کفار نابکار
 نکونسار مي ساختند - و اعلام اسلام را تا بلشکر آن قوم ظلام مي افراختند - لکن
 بسبب استحکام سنگر که کوه آهنین توان گفت و اخراب ؟ چیده و کلان کلان
 توپ دکن که چیده بودند به ثبات قدمي در جنگ بیخطره و هراس درمي
 پیوستند - و لهذا نقش مدعا درست نمي نشست - و شاهد مقصود صورت نمي
 گرفت - رفته رفته انفصال این قضیه نا مرضیه تا انقضای برشکال که سعی و تردد
 محال بود امتداد کشید - و تا عرصه ششماه انجامید - و از ترک و تاز عقده کار
 نمیکشود - و هر روز بازار حرب و پیکار گرم بود - لکن چپاولان لشکر فیروزي آثار
 و بکه تازان جیوش قهار هر بار از مخازیل طعمه شمشیر خونخوار مي نمودند -

و بسیاری را بجهنم میفرستادند - و رسد و غله و کهی آنها را تاراخت^۱ و تاراج میکردند تا اینکه دوسنکر حلقه بستند - و غلات و حبوبات از ترک و تاز و قتل و غارت بالکلیه مسدود ساختند - و حالات آدم و دو اب بی علف و آب و دانه بکاهش رو آورد - و ازین معنی اختلال عظیم بحال آن گروه خسران پژوه راه یافت - و اثار عسرت و نکبت ظاهر شدن گرفت * چون بالاجبی راو سرگروه عمدۀ آن تیره بختان نابکار بود تنگدستی و بد احوالی اینها شدیده مبلغ پنج لکه رویه بر نرگوان بار کرده نقد فرستاد - و نازو شکر که قلعه دار دارالخلافه بود میخواست که این مبلغ خطیر بانقوم اسیر پنجه^۲ تقدیر رسد و باعث ملاح آنها گردد - لیکن از خوف دست برد غازیان اسلام و یغماچیان فیروزی اعلام متردد و متوقف بود ؛ چون ضرورت شدید برسانیدن مبلغ بذاب قریبه سپاه آن گروه تباہ در پیش بود لاجرم مبلغ یک لک و پنجاه هزار رویه بدست یکصد و پنجاه سوار صرۀ هزار هزار رویه بهریک حواله آنها نموده فرستاد - و در شب تار که چون بخت سیاه آن تیره روزگار ناریکتر بود روانه ساخت - که برسم یلغار بلشکر نکبت اثر رسیده زورق شکسته آنها را از گرداب رنج بیرون کشند - لیکن چون ناخدای تقدیر لنگر آنها شکسته و نهنگ بلا در کمین نشسته بود از اتفاقات گذار آن غنوده بختان بجانب موکب ظفر آثار شاهي افتاد - و مخدولان گسسته عنان چون شتر بیمهار فرق از یار و اغیار نموده باز^۳ نانه^۴ ادبار قریب لشکر و بازار روهیله که هراول لشکر و قشون ظفر اثر شاهي بودند کشادند و بمضمون

* مصرع *
 صید را چون اجل آید سوی صیاد رود
 در شب قار بخیمال خام آن گروه تیره انجام بتصور لشکر بهار^۵ بدفرجام با آرام

1 Mistake for تاخت.

2 Mistako for مار

تمام در سایه اجل آرمیدند * چون صبح شاه خاور تیغ از نیام کشید و زان شب از آشیانه ناریک خود پرید - آن کفره ملاءنه صدای الله اکبر از اذان مسلمین و آواز حی علی الصلوة از اهل دین شنیدند هوش و هواس در باختند - و پیک اجل را شناختند * و افغانان همان زمان مانند اجل شتابان بر سر آن وحشیان نیم بسمل رسیده بروج سر از قلعه تن افکنده جدا ساختند - و چون طایران بسمل در خاک و خون طپان در آن شکارگاه انداختند - و زر نقد را بتاراج آورده از فتوحات ربانی و نائید آسمانی انگاشتند * چون این گنج بی رنج بدست افغانان افتاد - و تشویش باز پرس و استرداد آن زردامنگیر هر برنا و پیر بود - و نیز شوق جدال و قتال بآن غازیان کشور اقبال با دشمنان بد سگال عذاب صبر و تحمل می گسیخت - یکبار اعلام اسلام برداشته در تحصیل ثواب جهاد تعجیل نمودند - و بی اطلاع و مشورت بازی پیشدستی در جنگ بشکست اعدا نمودند * بقدر دو هزار پیاده جرار چون شیرگران و پیل دمان بر سنگر حمله آور گشته بر سر مقهوران ریختند - و مانند برق و باد چابکدستی نموده و تیغها کشیده بانقوم آویختند * از کوشش و آویزش دایران مردان مرد آتش نبود بر امرورخته و از شعله حرب و قتال خرمن تن اعدا سوخته بیدخبر از مورچال آن گروه بدآمال در گذشتند - و بسیاریرا از آن مدبران بجهنم فرستاده درون توپخانه مردانه وار در آمدند - تا آنکه تزلزل در ارکان لشکر و لشکریان افتاد - و عذاب اختیار از دست رفت - و پای قرار و ثبات لغزید - چنانچه اکثر بگام ادبار فرار نمودند * لکن ابراهیم خان گلاری ؟ و ملهار و دیگر نامبرداران که در شجاعت نامور و اعتماد بهاؤ بر آنها بیشتر بود پای مردی و مردانکی استوار کرده هر چهار سوی بهادران گرفتند - و بضر و تیر و تفنگ و حقه باروت و جعبه سنگ کار جنگ بر پلنگان و غا تگ کردند - دایران کمر جهاد بسته از انبوه آن گروه شقاوت پزوه بستوه

نیامدند - و بوعول مراتب مجاهدین و حصول دولت شهادت که خاصهٔ بمسلمین است دل نهادند - و داد مردی و مردانگی دادند - چون در کومک از هر چهار طرف مسدود بود - و شب پردهٔ تاریکی بر روی عالم افکند - کفار فجار حلقه وار گرداگرد گرفته و چندین هزار سوار و پیادهٔ نابکار هجوم آورده بهادران دشمن شکن را بضرب بان و بندوق و شمشیر و تیر از پا در آورند - و یکسر همه پیل تنان را مورچگان بسبب اتفاق سر از تن جدا کردند - چون دو هزار جوان جزار یکبار درین بیکار از تیغ آندار شربت شهادت چشید و از قوم چند سردار نامی و جوانان بکار بقدر چهار پانجهزار کس که مشهور بشهر و دیار دکن بودند کشته و خسته گردیدند و از این معنی بتازگی صدمهٔ رعب و غلبه جند مسعود در باطن آنقوم مردود جامی گرفت و آثار سطوت و صوات یلان نه چون پیل مست و یله یکدله بیسحابا در آمده زلزله در بنیاد هستی اعدا انداختند کارگر کشت در فکر و تدبیر خودها افتادند و چون از عدم رسیدن رسد غله و غیره بجان آمده بودند و دایرهٔ محاصره را بر خود تنگ دیدند غیر از جنگ صف چاره ندیدند - لاجرم آن جیش ادبار که چون پیل در گل افتاده از کار رفته بودند یکبار آمدهٔ بیکار گشته بانواع اسلحه و آلات رزم خود را آراسته صف کشیده با معسکر شاهی آویختند + امیر الامرا بهادر و وزیر الممالک بهادر که هراول لشکر فتح پیکر بودند با حافظ الملک و درندیکخان بهادر و احمد خان بهادر غالب جنگ معه بهادران رستم نشان و جنگ آوران جانفشان بددیده شوکت و شان باقبال شهنشاه جهان در میدان با لشکر گران و سپاه بی پایان روان شدند و از اخلاص راسخ و عقیدهٔ صادق بقوت و نیروی عنایت الهی که همواره کارساز دین و دولت همایونست همت مصروف نبرد و حرب کردند و شاه جمجاء با افواج بصر امواج قولدانش و درانیان و غلامان زین

کمر در قلب لشکر جا گرفت * نظم *

ازین سو قزلباش چهن چشم یار
همه نیـره داران ابلق سوار
وزان سوزره پوش دکهنی تمام
چو زانی که پیدچیده باشد بدام

و فتنه خوادیده از بالین سر کشید - اژدهای نوپ مردم گزای شعاه
فشان بر سر دشمنان در صحراء جانستان گشت و نیش زنبورک جان
فوسا و بان نگرگ باران زلزله در زمین و زمان انگند و بندوق جان شکار چون
سیه مار کفچه زهر آب دار بر آورده افسون اجل در گوش هر یک میخواند -
عوس طبل جنگ و آواز کرنا پر تلانوا در دل تلاش برخاش انداخت
و از دم نقاره شورش و هواس در نه طاق گردون گردان افزاده خون جوشان
برخاست - ناله نامی رزمی تهذیب اجل با صدای خلاص گفتن آغاز نهاد
و ملک الموت برای گرفتن جانهایش آمده راست باستاد - از هر دو
طرف تیغ جدائی افکن مانند مقراض جامه کفن بریده از سوزن نیزه بر
بن دلیران صف شکن میدوخت - و دثرت سنان جانستان مانند ابرنیسان
با تیرباران گهر جان دشمنان در صدف تن می سفت - تیغ مغفر شکاف از
تارک تا بناف در گذشت و خانه زین از خون بهمفیان یکسر رنگینی
* نظم *

گشت

تبر زین بفرق یلان گشته غرق * چو تاج خروسان جنگی بفرق
کجک در کف پیلان می نمود * چو ماله نو از آسمان کبود
نعره های شیران و دلیران عرصه نبرد در جگر گنبد گردان پیدچیده ترک
فلک را بر آسمان هراسان ساخت - و شهسوار آفتاب عالمذاب از آشوب و
هراس از اوج فلک الافلاک در حوض خاک سر بچیب تفکر

انداخت *

* نظم *

زره پیرهن چاک شد چون کفن
 ز سر موجّه تیغ پر خون گذشت
 مشبک شده سینّه تیغ زن
 دلیرانه بردند چون ضرب دست
 نهنگان بهم در خروش آمدند
 دو شیر ژریان خون بهم ریختند
 گرفتند بر دکهنیان راه تنگ
 ز دریای آهن بر آورده موج
 ز دریای آتش گرفته تنگ
 بزیر علم صف کشیده بپای
 برون جست از سنگ خارا شرار
 فلک دست و پا کرد از ترس گم
 بلرزش در آمد زمین و زمان
 گرفته هر یک گریبان بدست
 پدیدار صد کوه چون کوه قاف
 شده پاره پاره همه درع و ترگ
 بجوشید خون از خم قیره گون
 ز بیمش زمین را بدرید ناف
 بر آریخت چنگال دشمن شهن
 تو گوئی که چون برگ را برد باد
 بالجمله گردان گردون گرای و پهلوانان زور آزماي را نیروی رو داد که بهرام
 کینه چو تیغ انتقام در نیام کرده تحسین و آفرین بر قوت دست و بازوی

Description of the battle in verse.
 ز شمشیر شیران لشکر شکن
 ترنگ کمانها ز گردون گذشت
 ز پیکان تیری جدائی فکس
 ز گرز گران خود را سر شکست
 دو دریای لشکر بجوش آمدند
 در پیل دمان باهم آویختند
 ازین سو پلنگان کسار جنگ
 وزانسو همه دکهنیان فوج
 هزاران درانیان چون نهنگ
 همه لعل خندان وزربن قبای
 ز طعن سفانهای دشمن گذار
 ز غریدن کوس روئیده خم
 خروشید توپ اژدهای دمان
 بهم حمله بردند چون پیل مست
 شد از کشته‌ها پشته اندر مصاف
 ز باریدن گوله‌ها چون تگرگ
 بر آورده سر مار ناخچ برون
 بشورید شیدور گردون شگاف
 چو باز ولایت نزاع دکن
 هریمت بافواج دکهنی فتاد

بالجمله گردان گردون گرای و پهلوانان زور آزماي را نیروی رو داد که بهرام
 کینه چو تیغ انتقام در نیام کرده تحسین و آفرین بر قوت دست و بازوی

مبارزان نامموجو نمود و شیر گردون بر دلیری پر دلان احسنت گفت - از آنجا که در معارک و غما و مهالک هیججا فتح و نصرت بعون عنایت نصر من الله وابسته است و از کثرت جاه و بسیاری سپاه هیچکار نمی کشاید در عین بورش و کارزار سپهدار بهاؤ و بسواس راو با چندین سرداران نامدار و بهادران شهنسوار و مبارزان بسیار و یکه تازان کهن سوار دکن آماده پیکار بجهجی بود که دیده چرخ بیمدار و گردون دوار ندیده و در هیچ معرکه و پیکار چنین فوج جرار بجزولانگاه میدان سر نکشیده یکبار هدف گوله شرربار گشت و دفعه علم دکنیان نگوئسار گردید و نسایم فتح و فیروزی بر پرچم علم ظفر توام وزید *

هریست در افتاد بدخواه را * زمین بوس داد آسمان شاه را
غنائم فراوان از مال و اسباب نمایان بدست لشکریان و افغانان افتاد و از نقود موفور و گنجهای معمور ازان بهاؤ در سرکار شاهی داخل شد و نیز جناس بسیار از زر و جواهر و لعل و گوهر که کاسه چشم حریران ازان سیر توافت شد بدست صغیر و کبیر و غنی و فقیر از تالان و تاراج آمد و قریب سه چهار کرور روپیه تخمیناً از امتعه و اشیا و زر نقد و جواهر بغارت رسید - و از مقام پانی پت تا بشهر دهلی از تیغ غازیان اعلام که جولانی نمودند ده پانزده هزار کس از فوج دکنیان بیدین بقتل رسیدند * ناروشنگر که در قلعه مبارک قیام داشت هرگاه ایفواقعه شنید تاب مقاومت در خود ندید و ننگ فرار اختیار کرده آواره دشت ادبار گردید *

عفت قباب ثریا احتجاب ملکه ملکی صفات تقدس انتساب نواب زینت محل صاحبه از راه عنایت و مهربانی و نظر بر حقوق لوازم بندگی و خدمتگذاری بهاؤ که در اوایل طلوع نیر خلافت ازان بظهور رسیده بود اغماص از ذلالت و جرایم او که مرتبه دوم از جهل و نادانی مصدر آن گشته بود فرموده

ناروشنکر را از آفت رسیدن فوج شاهي آگهي داده ارشاد فرمودند که بزودي زود
 بهر قسم که داند از متاع و نقود هرچه که برداشتن تواند همراه گرفته از شهر
 با قبایل بسوسواس راو بر آید تا پامال فوج شاهي نکردند * هرچند اوباشان
 شهر جمع گشته بنهب و غارت دست دراز کردند و آنهايکه از پاني پت
 از سمت شهر فرار شده ميرفتند بسيار را غارت کردند و مال هزارها بدست
 هر کسی اوفتاد و مرفه الحال محتاجان شهر شدند لیکن مجال تعرض
 ناروشنکر هيچکس نيافت * هرگاه ناروشنکر بموجب ارشاد حضرت بيگم صاحبه
 آماده برآمدن از قلعه شد - هيش خان که از غلامان درگاه آسمانجاء بود
 و درينولا در قلعه داري ناروشنکر ملازم - مشار اليه با جماعه چند صد کس
 مع شده و بلوا برای تنخواه نموده چند هزار اشرفي از ناروشنکر مذکور گرفت *
 بهر حال مشاراليه از دست حمايت خسرواني با متعلقان از دارالخلافه
 برآمده رفت - و قويب سه لک و پنجاه هزار روپيه نقد و اجناس دکن
 که از هر باب بود وقت رفتن با زر نقد پيشکش محفوفه عفت و طهارت
 نمود - و اجناس که در هر جا منتشر افتاده بود و از راه اضطرار نتوانست
 برداشت در ضبط ملازمان خورشيد احتجاب در آمد * چون افواج نصرت
 پناه شاهي ماند باز بال همت کشاده بتعاقب آن وحشيان که از دام
 جسته بودند مي پرداختند و شاه جمجاءه نيز با قشون دلاور برای قلع و قمع
 فساد دکهنيان بد نهاد و قطع ريشه آنقوم همت مصروف ميداشتند و تهاون
 و تاخير خلاف آئين ندبير مي انکاشتند - ناگهان بالضرور عجاله رسيدند
 و بقيه اموال از قياس افزون و از تعداد بيرون بدست قشون در آمد و در
 تنخواه سپاه تقسيم يافت - و ابراهيم خان کاردی که از سردار عمده آن
 سرخیل بغي و عذاک زنده اسير شده بود بموجب فرمان شاه جمجاءه بقتل
 رسيد و شفاعت کسی از درگذشتن قتل او پذيرا نشد - و از هيش خان

پسر اشرفی مسترد شده در سرکار شاهي داخل گشت - و بيگم
 زينت محل معه مرشد زاده وليعهد بوسم استقبال تا نزليه كه
 ده كروه از دارالخلافه دارك تشريف فرما شده نزديك دربخانه
 زت زدند و بملاقات همدیگر تمهید قواعد خات و ودان نموده
 ي را استحکام دادند - و يك اكهه روپيه نقد بطريق ضیافت
 فرمودند و پنجاه هزار روپيه بطريق انعام باشرف الوزرا

Rāja Nāgar
 Mal inter-
 cedes on
 behalf of
 Sūraj Mal for
 pardon.

نظا گشت * درین ولا راجه ناگرمل از طرف وزیر بی تدبیر و
 عفو تقصیر بحضور شهنشاہ رسیده معذرت ها نمود و
 به باقوال کاذبه پیش برد و دیگر بار فتنه خوابیده را از بحالی
 ت و مرتبه بلند امارت از پیشگاه جناب خلافت مآب بیدار
 حجه تقدس نقاب خورشید احتجاب ازین امر ابا و انکار سخت
 و بواوه گلشن دولت شاهزاده تیمور شاه که بایفغاندان سپهر
 قریبه دارند فهمانیده اشرف انور را منع فرمودند و بانکار
 او دهانیدند * راجه ناگرمل چون جواب شنید و صورت قبول
 وعی ندید مایوس و نا امید برگشته رفت *

شاه در قلعه مبارک داخل شده در مکان ممتاز محل که خوابگاه
 حضرت است معه پردگیان عظمت و اجلال داخل شدند و مکان
 را برای بازیاب شدن سرداران و امرایان در مردانه گذاشتند -
 صاحبه معه خدمه محل و دیگر پرده نشینان مشکوی اقبال
 اسد و دیگر امکنه سکونت اختیار نموده در لوازم مهمانداری و
 مرزا تیمور شاه آنجناب بطرز خسروانه و ملوکانه پرداخته
 شاهزاده میفرمودند - چنانچه چند دست رخت هذدوستانی
 بتکلف تمام تیار کنانیده بودند بآن سرو جوید - ار سلطنت

The Emperor
 occupies the
 fort.

عنایت نموده یکی ازان بر قامت والای آن شمشاد باغ عظمت
 کردند و پوشانیدند - بسیار مرغوب طبع نازک پسندش افتاد - و به
 در محفل خلد منزل از ته دل ازین لباس فاخره زیب قامتی
 حاضر می شدند - ازان مجلس بغمات دلکش که ارباب نشاط بر
 نوازی دران مکان گرد آمده با ساز دلنواز نغمه سرا میشدند اکثر س
 حاصل می نمودند - القصه چند ماه شاه جمججه و شاهزاده تیمور شاه
 سپهر اشتیاقه مهمان مانده و تعاقب مهمات سلطنت در پیشگاه خلافت
 امیر الامرا نجیب الدوله بهادر گذاشته و شجاع الدوله بهادر
 وزارت خدیو گیهان نواخته و عهد و میثاق مجدد بر اطاعت خدیو
 معکم گرد آورده وزیر الممالک و حافظ الملک و احمد خان بهادر
 جنگ و روسای هندوستان را رخصت فرموده خود بوطن مالوف
 عزیمت منعطف ساخته از رایات خورشید تاب ماگ پنجاب را
 ساخت - و از آنجا بسرزمین ازم تزیین کابل اعلام فیروزی افراخت
 خامه که ره نورد شهرستان مضامین ضروری الارقام بود و از فسحه
 سوانح نویسی حضور لامع النور دور افتاده قدم کشیده داشت اکفوز
 وادی جلوریز بیان میگردد * و درین آوان میمنت اقتران راجه پهلوان
 کعبه آستان فیض نشان رخصت انصراف بوطن مالوف خود یافت
 عزیمت بانسوتافت و بعطای جامه ملبوس خاص کسوت مباهات
 و عهد الله بیگخان ملقب به جفی که بعضی آثار مغیبات بسبب
 عالم غیب ازو بشهود میرسیدند بخدمت میر توژی ممتاز گش
 عنایت گردید - و ممتاز الدوله بهادر بنظامت بعضی محالات به ط
 طرفه مشقی روشناس محفل عز و امتیاز گشته فرق افتخار
 رسانید - و اسد جنگ به نیابت بخشیکری سرانراز گردیده بغلعت

هنگامه چراغان دلفروز چند ساعت مسرت اندوز طبع آسمان پیوند گشید
 خامه حقایق نگار نتمه احوال بد مال جعفر علیخان که بزم
 نپذیرفته بود بذابر عبرت انگیزی غفلت منشان که قدرت نمای ایزد متعال
 بفحوای اینکه

* بیت
 بیک لحظه بیکساعت بیکدم = دگرگون میشود احوال آدم
 بچشم فاعتبرو یا اولی الابصار ملاحظه نمایند و دیا ؛ عبرت بین کشایند
 پذیر میگرداند - که چون خان مذکور از راه کور نمکی و کافر نعمتی
 محال در سر داشت و محرک سلسله آن بوده اسباب ربال و زوال
 خود آماده و مهیا ساخته طرق بغی می پیمود و با خدیو عالم و خدیو
 بنی آدم ارتنا و استحقاقا فرمان رواجی ممالک هندوستان بنام نام
 مسلم است سرتابی میکرد و خاک بیوفائی بر فرق ادبار خود بیخته
 نا پسندیده بظهور می نمود
 عفو جواد

مکارم فرمانده
 ت ازان عبرت می
 ر بمقام خرابی اع
 ا بند سلسل و اف
 — ر علیخان فاهن
 بقیضه افتدار او
 و حکومت بق
 حکومت و کامرانی
 دل خسرو پاک دین
 نصرت پیرا بنه
 د - بی رزم و

عد و مال بخاک برابر گشته پامال گردید - و مزدۀ امن و امان
الم و عالمیان رسید * بینگاه ابهت و اجال بی غبار و گلشن آماهی
بی خار شد - چشم فتنه خوابیده و خورشید آسودگی بر روی ملک
تابید - نیزد بی همتا ماهچہ ظفر لوارا پیوسته همچشم خاور
همسر داراد و گزند چشم بد باین دولت ابد بنیاد مرساد .